کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۳و۴

سال دوم ـ تابستان ۱۳۷۷

- جدالهای حکومتی و جنبش کارگری در ایران
- "اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران" به روایت چپ
- ملت یا طبقه
- اتحادیه ها برعلیه طبقهٔ کارگر
- پلانفرم دفتر بین الملل برای تشکیل حزب انقلابی
- نشست مشترک چپ کمونیست در دفاع از انقلاب اکتبر

چاپ دوم با تصحیح اشتباهات

فهرست مطالب

مقدمه ۳

جدالهای حکومتی و جنبش کارگری در ایران ۵

"اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران" به روایت چپ ۸

از میان نامه های شما ۱۹

ملت یا طبقه ۲۱

اتحادیه ها بر علیه طبقهٔ کارگر ۲۷

جلسه مشترک چپ کمونیست در دفاع از انقلاب اکتبر ۳۰

پلاتفرم دفتر بین الملل برای تشکیل حزب انقلابی ۳۲

نشریهٔ پیک انترناسیونالیستی که هر فصل یکبار انتشار می یابد به تحلیل و تشریح مسائل تئوریک ـ سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مقالات ترجمه شدهٔ مندرج در این نشریه از میان مطبوعات "جریان کمونیست بین المللی" و "بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی" انتخاب گردیده است .

مسئولیت گزینش و انتشار این مطالب بعهدهٔ هیئت مسئولین پیک انترناسیونالیستی و مسئولیت مسائل مربوط به ترجمه ، بعهدهٔ مترجمین مقالات میباشد. تنها مطالبی که به امضای پیک انترناسیونالیستی درج میگردد منعکس کنندهٔ نظرات رسمی نشریه است .

Peyke Anternasionalisti

(Internationalist Messenger)

No:3,4 Summer 1998

بهاء برای اشتراک چهار شماره سالانه معادل ۱۲ دلار امریکا

مقدمه

شماره های ۳ و ٤ پیك انترناسیونالیستی پیش رویتان است . دو سال پیش به هنگام انتشار اولین شماره نشریه، وقفه ای یکساله در آغاز کار حتی برایمان قابل تصور هم نبود. چرا که ما، هم بر جایگاه و اهمیت تاریخی انتشار نشریه و هم بر موانع موجود در راهمان واقف بودیم . دورانی کوتاه از مکاتبه و مباحثه با دیگر گروههای انترناسیونالیست تصویر گزندهٔ ناگواریهای آتی را در برابر دیدگانمان قرار داده بود .

میدانستیم که کمترین مابه ازای حرکتی برخلاف جریان، تقبل فشاری خردکننده است . ما از شرایط سیاسی- تاریخی که از آن برخاسته بودیم شناخت قابل اتکایی داشتیم . بعلاوه توقع شکل گیری یك گرایش انقلابی از درون جنبشی که در دامن مارکسیسم حزب توده رشد یافته بود، با اصول و مبانی فکری ما بیگانه بود . از اینرو پیك انترناسیونالیستی، بعنوان اولین نشریه کمونیستی تاریخ معاصر ایران، برای تبدیل شدن به یك گرایش، چشم بر افق دیگری دوخته است . ما بر این حقیقت تلخ آگاه بوده و هستیم که خلاء میان این دو، یعنی فاصله میان نشریه تا شکل گیری گروهبندی سیاسی، راهی است ناهموار . می دانستیم که دشواریهای گذر از این راه پرسنگلاخ بر پیکر نحیف پیك انترناسیونالیستی سنگینی خواهد کرد. تصویر آغازین ما برای عبور از این راه، بدون همراهان و یارانی که وجودشان در کنار ما حیاتی است، تصویری آکنده از بیم و امید بود.

با علم براین اوضاع بود که انتشار پیك انترناسیونالیستی، کار پرحوصلهٔ نظری و بدوش گرفتن مسئولیت سیاسی در امر مهم گروهبندی کمونیستی را در دستور کار خود قرار دادیم . حال پرسیدنی است که چرا، علیرغم محاسبات فوق، انتشار نشریه دچار وقفه ای یکساله گشت .

حقیقت این است که ما در دوره معینی خود را در مقابل وظایف سیاسی پیش بینی نشده ای یافتیم . نخستین روزنه های روشنایی بسوی امر مهم تشکیل گروهبندی کمونیستی پدیدار شده بود . بدین سان ما میبایست از میان پاسخ به وظایف سیاسی عاجل و پایبندی به توالی و نظم زمانی نشریه یکی را برمی گزیدیم . زیرا افراد معدودی با توانی اندك هستیم و قادر به اجرای همزمان این وظایف نبودیم .
عامل موثر دیگر در تأخیر انتشار نشریه که مزید بر علت شد مشکل فنی چاپ و یا به عبارت روشنتر مشکل مالی بود . نشریه پیك انترناسیونالیستی در کلیه مراحل نگارش، ترجمه، تایپ ، چاپ و توزیع بر نیرو و امکانات ضعیف فعالین خود متکی است .

به هرروی آنچه گفته شد در اصل چگونگی وقفه در کار ما بود و نه چرایی آن . علت واقعی دریك کلام در ضعیف و نوپا بودن حرکت ما نهفته است . اما تولد پیك انترناسیونالیستی، دیر یا زود میبایست به ظهور یك گرایش سیاسی کمونیستی بیانجامد . آنگاه میتوان ادعا کرد که نشریه ما شاخص و تجلی یك گرایش سیاسی تئوریك در جنبش کارگری ایران است . اولین گام در این مسیر بستگی به تلاشهای ما دارد . تلاش برای جلب همکاری فعالین کمونیستی که جهت گیری سیاسی نشریه را منطبق با اهداف خود میابند. تلاش برای رساندن صدای پیك انترناسیونالیستی به مبارزان متعلق به صف انتقادی درون جنبش کارگری ایران . تلاش به منظور جلب همکاری عناصر و محافل کارگری که در راستای برش از چپ سرمایه مشغول فعالیت هستند . و بالاخره تلاش برای شکل دادن به شبکه ای از فعالین و دوستداران نشریه که ضمن پیشبرد اهداف مشترك در حمایت مالی و توزیع نشریه با ما همگام اند . مادام که تلاشهای بی وقفهٔ ما دراین راستا ببار ننشسته، در روی دادن وقفه در انتشار نشریه جای شگفتی نیست .

در این شماره نشریه نگاهی به گذشته می افکنیم . یکسال و اندی پیش براساس تحلیلی از ماهیت و روند بحران حکومتی در ایران پیش بینی هایی بعمل آوردیم . اکنون با نظرگاه طرح شده در باره دورنمای جدالهای حکومتی و تاثیر آن بر مبارزه طبقاتی، به سراغ وقایع یکساله گذشته میرویم، صحت و سقم گفته هایمان را به آزمون محک تجربه میگذاریم . مقالهٔ **"نگاهی به جدالهای حکومتی و جنبش کارگری در ایران"** کوششی است در این جهت .

"اتحادیه مستقل کارگران ایران" به روایت چپه عنوان مقاله ای است که به بررسی یک واقعه سیاسی درس آموز در جناح چپ اپوزیسیون می پردازد . یعنی اعلام موجودیت "اتحادیه مستقل کارگران ایران" و واکنش چپ در قبال آن . نویسنده مقاله کوشیده است تا ضمن کالبدشکافی "اتحادیه مستقل کارگران ایران" نقش نیروهای چپ، بویژه تروتسکیستها دراین باره را بررسی نماید . تحلیل ماهیت "اتحادیه مستقل . . . " مجرایی است که خواننده به بازنگری سیاست های چپ رهنمون میشود .

صفحاتی از این شماره نشریه به انعکاس برخی سئوالات و انتقادات چند تن از خوانندگان نشریه اختصاص یافته است . علنی ساختن مکاتبات و درج رسید نامه ها در سیاست نشریه نیست . **"از میان نامه های شما"** بخشی از مکاتبات را منعکس میگرداند که حاوی انتقادات یا نظرات عام خوانندگان نشریه است . با اینحال برای درج چنین مطالبی پیشاپیش با نویسندگان آن مشورت بعمل خواهد آمد . در اینجا به سئوالاتی حول سبک کار و چشم انداز ما ، انتقادات و . . . پاسخ خواهیم داد .

این شماره همچنین حاوی یک سند از جنبش سیاسی پرولتری است . یعنی متن **"پلاتفرم سیاسی بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی"** . پلاتفرم مزبور چهارچوبی است که اصلی ترین خطوط نظری مشترک دو نیروی جنبش کمونیستی بمنظور ایجاد کانونی برای تشکیل حزب جهانی طبقه کارگر را منعکس میسازد . ما مطالعه و بحث حول این پلاتفرم را به فعالین و جمع های مبارز جنبش کارگری توصیه میکنیم .

"جلسه مشترک چپ کمونیست در دفاع از انقلاب اکتبر" نام مطلب دیگری است که از میان شمارهای اخیر مطبوعات جریان کمونیست بین المللی انتخاب و ترجمه گردیده است . با توجه به فضای سیاسی که میان این دو قطب جنبش سیاسی پرولتری پدید آمده بود، برگزاری این جلسهٔ مشترک از اهمیت زیادی برخوردار است . از اینرو ما ترجمه و درج گزارش این جلسه را در این شماره مفید دانستیم .

مانند شماره های پیشین، ادامه مقالات **"ملت یا طبقه"** را در اینجا نیز پی گرفته ایم . مسئله ملی همواره یکی از موضوعات مورد بحث جنبش جهانی کمونیستی بوده است . در این قسمت از نوشتهٔ ملت یا طبقه، نظرات لوکزامبورگ ، بلشویکها و بویژه نظرات لنین در قبال مسئله ملی مورد بررسی قرار میگیرد .

مقالهٔ **"اتحادیه ها برعلیه طبقهٔ کارگر"** را نیز در این شماره دنبال کرده ایم . سومین قسمت این نوشته نگاه نزدیکتری به مبارزه انقلابی، مبارزه رفرمیستی و روند مبدل شدن اتحادیه ها به ابزار کنترل و مهار مبارزه طبقاتی دارد .

امیدواریم که این مباحث به شکوفایی و بالندگی سیاسی بیشتر جنبش ما و گشوده شدن جبههٔ جدیدی در مبارزه علیه نظم موجود و سیستم سیاسی مبتنی برآن یاری رساند.

پیک انترناسیونالیستی شهریور ۱۲۷۷

جدالهای حکومتی و جنبش کارگری در ایران

نتایج انتخابات، افت مبارزهٔ طبقاتی

بیش از یکسال و اندی از انتخاب خاتمی به سمت ریاست جمهوری سپری گشت . بورژوازی سالگرد این پیروزی را نیز با سخرانی خاتمی در دانشگاه تهران و در میان کف زدنها و سوت زدنهای ممتد هواداران او جشن گرفت . در این مراسم خاتمی بار دیگر بر شعار انتخاباتی اش چون "جامعهٔ مدنی" تاکید نمود و وعدهٔ یك زندگی بهتر در پناه "قانون" و نظم را نوید داد .

وسائل ارتباط جمعی داخلی و خارجی نیز به تفصیل در بارهٔ سیاستهای رئیس جمهور، تهدیدات و کشمکشهایی که او با آن روبرو خواهد بود نوشتند و یکبار دیگر "حرکت تاریخی مردم" و "تاکتیك صحیح" آنها را ستودند . خاتمی نیز ضمن قدردانی از "حرکت تاریخی مردم" در "حماسهٔ دوم خرداد"، "پیمان و سوگند" خود را با آنها تجدید کرد و گفت : " خود من کمترین سخن را درمورد دوم خرداد گفته ام . . . . تحلیلهای گوناگون خوب است بشرط آنکه صاحب اصلی دوم خرداد یعنی مردم مورد غفلت قرار نگیرند."
از اینرو امروز پس از گذشت یکسال ونیم، نگاهی به گذشته و بررسی اهم رویدادهایی که در صحنه سیاسی ـ اقتصادی ایران رخ داده است و جایگاه آن خطوطی را که ما در گرماگرم عروج خاتمی به قدرت ترسیم نمودیم اهمیت میابد.
برخلاف آندسته از احزاب ، سازمانها و گروههایی که انتخاب خاتمی را سرآغاز یك تحول اساسی در زندگی مردم و بویژه طبقه کارگر و توده های زحمتکش قلمداد کرده بودند، برخلاف آنانی که تبدیل مردم به سیاهی لشکر یك جناح ازضدانقلاب را تحت عناوین "تشخیص صحیح " و "تاکتیك سیاسی" مردم ستودند نوشتیم که :

" این یک پیروزی برای کل بورژوازی بود، چرا که آنان قادر گشتند تا با بزک کردن چهرهٔ رژیم درنده خویی چون جمهوری اسلامی به شیوهٔ پارلمانتاریستی در مقابل تشدید مبارزهٔ طبقاتی بایستند و زمینه را جهت دنباله روی جنبش اعتراضی آتی از باندهای حکومتی و تبدیل این جنبش ها به سکویی برای قبضه قدرت توسط این یا آن جناح از بورژوازی آماده تر کنند ." .
در ادامه توضیح دادیم که :
" چگونه شایعهٔ تحول اساسی در صورت گزینش خاتمی را دامن زدند و از تبلیغات رادیوها و مطبوعات بین المللی در این مسیر برخوردار گشتند. آینده نشان خواهد داد که هیچ تحولی که بیانگر بهبود اوضاع زندگی کارگران باشد در کار نیست مگر عقب راندن مبارزه طبقاتی و تضعیف مبارزهٔ طبقهٔ کارگر از طریق در مرکز قرار گرفتن کشاکش جناحهای مختلف بورژوازی . " (۱)

نگاهی گذرا به آنچه که طی این دوره در صحنهٔ سیاسی کشور بوقوع پیوسته است، بروشنی آشکار میسازد که گفته های بالا تا چه اندازه ای با واقعیت های امروز تطبیق میکنند . طی ایندوره عملاً تنش ها و جدالهای جناحهای مختلف بورژوازی به جلوی صحنه رانده شد و در مرکز توجهات قرار گرفت، طوریکه توانست فضای سیاسی جامعه را تسخیر کرده، مبارزه طبقاتی را تحت الشعاع خود قرار دهد.
چند ماه پس از انتخابات، سخنان منتظری در هشدار به خاتمی و انتقاد به خامنه ای چاشنی بمبی را بحرکت درآورد که شعاع انفجارش کل کشور را دربرگرفت و شهرهای مختلف ایران از جمله قم، اصفهان و نجف آباد را به محل زورآزمایی های جناحهای مختلف بورژوازی تبدیل کرد . بدین ترتیب کار به تظاهرات مخالفین و موافقین و تسویه حسابهای خشونت بار باندهای سیاه در سراسر کشور کشیده شد. این روند متعاقبا پیش درآمد حرکتهای دیگری در روابط جناحهای حکومتی، یعنی بازداشت کرباسچی به اتهام "سوء استفاده های مالی" و بکارگیری مبالغ کلانی از بودجهٔ شهرداری در جریان انتخابات، گشت . دستگیری کرباسچی از متحدان نزدیك خاتمی کانون بحران را به قلب حاکمیت، میان سران دست اول رژیم منتقل نمود. این واقعه بسرعت از سطح تفسیرها و بگومگوهای مطبوعاتی عبور کرد و با دعوت دفتر تحکیم وحدت برای برگزاری تظاهرات در مقابل دانشگاه تهران به خیابانهای پایتخت کشیده شد .
با زدوخوردهای خیابانی بین طرفداران رئیس جمهور و انصار حزب الله از یکسو و بالاخره پخش محاکمهٔ علنی شهردار در رادیو تلویزیون ازسوی دیگر برحساسیت این کشمکشها در افکارعمومی افزوده گشت .

هرروز که میگذرد رویداد تازه ای بر این مجموعه افزوده میگردد. بورژوازی نیز تلاش نموده است تا از طریق کشیده شدن دامنهٔ کشمکشها به سطح خیابانها زیر عنوان "جنبش های مردمی"، "جنبش دانشجویی" و غیره، در حمایت از "جامعهٔ مدنی" و " اجرای قانون، ابتکار عمل را بدست گیرد، افکار عمومی را بشدت تحت تاثیر این رویدادها قرار دهد. و از این رهگذر به حالت صبر و انتظار و درنتیجه سردرگمی سیاسی در درون طبقهٔ کارگر و توده های زحمتکش دامن زند، تا در درازمدت بتواند از آنها به عنوان سیاهی لشکر در تسویه حسابهای آلترناتیوهای حکومتی چه در درون حاکمیت و چه در اپوزیسیون سود جوید . نمودهای چنین حالتی را میتوان با نگاهی به سیمای جنبش کارگری پس از انتخابات وبویژه در شش ماههٔ اول آن بروشنی بازیافت .

بیگمان جملگی بیاد می آوریم که چگونه بورژوازی بر طبل "بازسازی اقتصادی" و برنامه های پنج ساله رفسنجانی می کوفت که قرار بود تا از درون آن زندگی بهتری برای طبقهٔ کارگر و توده های زحمتکش سربرآورد . از دامنهٔ موفقیت رفسنجانی و وسعت تحولاتی که وعده داده شد، همین بس که او با همهٔ سیاستهای ضدکارگری اش بر پایهٔ "سیاست تعدیل اقتصادی" و تحمیل یك زندگی نکبت بار به کارگران دستاورد قابل قبولی حتی در چارچوب معیارهای سرمایه داری بهمراه

نداشت . هنگامی که رفسنجانی آخرین ماههای ریاست جمهوری را پشت سر می نهاد، اقتصاد ایران در ورشکستگی کامل قرار داشت و با موجی از اعتراضات و اعتصابات کارگری مواجه شده بود . نقطهٔ عطف این موج خیزش کارگران نفت بود .

کارگران نفت مبارزات خود را با گردهمایی های عمومی، انتخاب نمایندگان و گسترش حرکت در کل صنعت نفت آغاز کردند و با تظاهرات در پایتخت و مقابله مستقیم با دولت راه را به سایر کارگران نشان دادند . بدین ترتیب جنبش کارگران نفت قادر گشت تا راه خود را از مسیر یك مبارزه تدافعی به مبارزه ای تهاجمی از طریق شکستن دایره تنگ مبارزه، در یك بخش یا محل و ارتقاء آن به سطح پالایشگاههای کشور افکار عمومی را چه در ایران و چه در خارج به مبارزهٔ طبقاتی معطوف گرداند . با توجه به جایگاه تاریخی مبارزات کارگران نفت و دامنهٔ این حرکت انتظار میرفت که جنبش کارگری جان تازه ای بخود گیرد و وارد مبارزات گسترده تری شود . چنین انتظاری را بحران اقتصادی و ورشکستگی مالی دولت تقویت مینمود . اما با شروع تبلیغات کرکننده حول انتخابات و بویژه شدت گرفتن تبلیغات دامنه دار حول برنامهٔ خاتمی چه در داخل و چه در خارج، با هدف جا انداختن این ایده که گویا انتخاب خاتمی یك تحول اساسی در زندگی طبقهٔ کارگر و توده های زحمتکش را موجب خواهد شد، توهم در میان کارگران نیز قوت گرفت . بدین ترتیب در ادامه راهی که نفتگران نشان داده بودند وقفه حاصل شده و تحولات سیاسی در بالا و بویژه جدالهای حکومتی در مرکز توجهات قرار گرفت . بطوری که از اوایل سال ۷۶ تا دیماه همین سال از تعداد اعتصابات کارگری شدیدا کاسته شد . گرچه از دیماه با مبارزات کارگران کفش ملی طبقهٔ کارگر تلاش کرده است تا مسیر خود را باز یابد اما قادر نگردید تا مبارزات خود را در این سال به سطح مبارزات کارگران نفت در سال ۷۵ ارتقاء دهد.

پیشروی بورژوازی جهانی

برنامهٔ خاتمی در شرایطی مورد استقبال و حمایت بورژوازی در سطح داخلی و بین المللی قرار گرفت که رژیم در انزار بین المللی آبروباخته بود، و اقتصادش با بن بست کامل در بحران سختی دست و پا میزد . اتحادیه اروپا و در راس آن آلمان با توسل به دادگاه میکنوس ناخرسندی خود را از ادامهٔ "گفتگوهای انتقادی" و یا بعبارت درست تری روند اصلاحات اقتصادی ـ سیاسی که رفسنجانی در برنامه خود گنجانده بود، ابراز داشتند.
امریکا نیز کوشش نمود تا با تشدید تحریم اقتصادی و بویژه اعمال مجازات برعلیه شرکتهای اروپایی طبق طرح داماتو بر فشارهای خود بر ایران و رقبای اروپایی اش بیافزاید. براهمیت مسئله زمانی افزوده میگشت که اروپا و در راس آن آلمان و فرانسه تلاش نموده اند تا از طریق تقویت ایران نقش فائقهٔ امریکا در خاورمیانه را در اوضاعی که حضور روسیه بشدت تضعیف گشته است، مورد سئوال قرار دهند .

صرفنظر از اشکال و نحوهٔ مواجهه با جمهوری اسلامی، سیاستهای امریکا و اروپا، در یك نکته مشترك بود. آنها میخواستند تا ایران با جدیت بیشتری به برچیدن موانعی همت گمارد، که پیشبرد "اصلاحات اقتصادی و سیاسی" را با شکست روبرو ساخته بود. پلاتفرم خاتمی مبنی بر "جامعهٔ مدنی" و "تشنج زدایی" در اصل پاسخ به این هدف بود . به همین جهت رسانه های بین المللی تبلیغات وسیعی را درباره "اهمیت انتخابات" و "برنامهٔ" خاتمی براه انداختند و از چشم انداز تحولات اساسی در زندگی مردم خبر دادند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که ما برخلاف جو حاکم نوشتیم:

" بخش قابل توجهی از تفاسیر مطبوعات و رسانه های دستگاه ایدئولوژیک طبقهٔ حاکم در اروپا و در صفوف اپوزیسیون . . . . به نقش سرنوشت ساز انتخابات" . . . اختصاص یافته بود، خلق این فضا بوسیله ابزارهای تولید افکار عمومی در آستانه سیرک انتخاباتی یکی از وحشیانه ترین حکومت های سرمایه داری، حکایت از اهمیت این نمایش در نزد کلیه جناحهای طبقه حاکم داشت . . . هم برای دول اتحادیه اروپا و هم برای احزاب راست و چپ اپوزیسیون بورژوایی . . . آشکار بود که قبضه شدن قدرت در دست "جناح راست سنتی" یعنی محروم شدن دولت از کادرهای تکنوکرات و گردانندهٔ سرمایه داری دولتی در ایران، یعنی تشتت بی سابقه در بالا و فلج دستگاه اداری ـ نظامی حکومت ، این همه مفهومی جز رها شدن دولت ناتوان از سرکوب در میان حلقهٔ محاصرهٔ خیزش های خشم آگین استثمار شوندگان و تمکین بورژوازی جهانی به تشدید مبارزهٔ طبقاتی در ایران نداشت " (۲)

پس از روی کار آمدن خاتمی بلافاصله بورژوازی تمام مساعدت خود را بخرج داد تا از انزوای بین المللی ایران بکاهد. اتحادیه اروپا بسرعت اختلافات فی مابین را که به خروج سفرای این اتحادیه از ایران انجامیده بود برطرف نمود و بدنبال آن جنب و جوش هیئت های اقتصادی در تهران شدت گرفت .

شرکت "توتال" باوجود تهدیدات امریکا قراردادی به ارزش ۲ میلیارد دلار و شرکت نفتی "الف آلتین" قراردادی به ارزش ۶۰۰ میلیون دلار برای بهره برداری از منابع نفت و گاز ایران امضاء کردند . در همین چارچوب فرانسه و ایتالیا بیش از یك میلیارد دلار اعتبار و بانکهای آلمان ۱۶۰ میلیون دلار وام برای توسعهٔ میدانهای نفتی در اختیار ایران قرار دادند. همچنین هیئت های بزرگ اقتصادی متشکل از صاحبان صنایع و مقامات بانکی فرانسه، بلژیك و یك هیئت بلند پایه به همراه نخست وزیر ایتالیا به ایران سفر نمودند تا راههای کمك به اقتصاد ایران و سرمایه گذاریهای کلان احتمالی را مورد بحث و بررسی قرار دهند .
مجموعهٔ این اقدامات که پیش درآمد عرضهٔ چهرهٔ جدیدی از جمهوری اسلامی در برابر افکار عمومی جهان بود، با تغییر سیاست اروپا از سیاست "گفتگوهای انتقادی" به "گفتگوهای سازنده" تکمیل گردید .

دولت امریکا نیز در نخستین گام حسن نیت خود، مجاهدین را در لیست سازمانهای تروریستی قرار داد. سپس، از به اجرا گذاشتن طرح داماتو بخاطر منافع ملی (فعلا) صرفنظر کرده است و در پاسخ به پیام خاتمی مبنی بر "گفت و شنود تمدنها" خواهان "مذاکرات صادقانه در بارهٔ همه مسائل " گردید
مجموعهٔ اقدامات اروپا و امریکا یکجانبه نبود. خاتمی نیز به سهم خویش تمام هم خود را بخرج داد تا حسن نیت برادران طبقاتی اش را باگشاده رویی سیاسی ـ اقتصادی پاسخ گوید .

در سیاست خارجی دولت با شعار "تنش زدایی و گفتگوی تمدنها" به میدان آمد . شکافهای روابط با اروپا به سرعت روبه بهبودی نهاد و با آغاز "گفتگوهای سازنده" وارد مرحلهٔ جدیدی گشت . همچنین کنفرانس سران کشورهای اسلامی با شرکت ۵۵ کشور و با حضور ولیعهد عربستان و یاسر عرفات برگزار گردید . این گردهمایی که بقول خاتمی "بزرگترین گردهمایی سران حکومت در تاریخ ایران، قبل و بعد از انقلاب" بود تلاش نمود تا راه مصالحه ایران با دنیای

عرب و بویژه متحدان نزدیک امریکا را هموار سازد

در زمینهٔ اقتصادی، علاوه بر حضور بازرگانان و کارفرمایان صنایع در تهران از یکسو، اعطای اعتبار و امضای قرار دادهای اقتصادی از سوی دیگر، ایران راههای چگونگی تسهیل سرمایه گذاریهای درازمدت و کلان را از اولویت های مهم برنامه دولت نامید . بدین ترتیب دولت امیدوار است تا موقعیت اقتصادی ایران در بازار جهانی تقویت شود . اهمیت این مسئله را در سخنان خاتمی در بارهٔ "قرارداد توتال" میتوان بروشنی مشاهده کرد : توتال "با سرمایه های عظیم خود در خلیج فارس یك تضمین امنیتی نیز فراهم می آورد " .
بر بستر چنین چشم اندازی دولت تلاش کرده است تا از طریق رفع برخی موانع قانونی بر سر راه امضاء و اجرای قراردادهای کلان، پیشروی در این جهت را، سرعت بخشد . در این رابطه میتوان به تصویب لایحهٔ اجازهٔ سرمایه گذاریهای شرکت های خارجی از ۱ تا ۹۹ درصد و معافیت مالیاتی ٦تا ۱۲ ساله توسط مجلس اشاره کرد .
اما با این همه، اتخاذ سیاست "تشنج زدایی"، بهبود روابط با اروپا، امریکا و کشورهای عربی، هنوز به مفهوم جلب قطعی سرمایه گذاریهای کلان و ایجادثبات اقتصادی نخواهد بود.چیزی که اقتصادایران درحال حاضر سخت بدان نیازمند است . این پروسه میبایست با **برخی اصلاحات سیاسی در نحوهٔ ادارهٔ امورکشور و ایجاد ثبات در بازار کار** همراه باشد .

تشدید مبارزه طبقاتی تنها آلترناتیو

رژیم جمهوری اسلامی در طول حیات خود همواره به شکل باندی عمل کرده است . انتخابات و جابجایی قدرت بر بستر توافقات پنهانی صورت گرفته است . این نقیصهٔ حکومت، قضاوت و چشم انداز بورژوازی را از سمت و سوی پلاتفرمهای جناحهای مختلف ، حدود و ثغور آن و خلاصه دامنهٔ نفوذ آن با دشواری مواجه ساخته بود . بی جهت نبود که شرکای اقتصادی ایران سالها بود که تنها به داد و ستدهای نقدی و یا سرمایه گذاریهای کوتاه مدت تضمین شده اکتفا کرده بودند . آنجا نیز که بازپرداخت بدهی ها دچار نقصان می گشته است ادامهٔ معاملات به زمانبندی باز پرداخت قروض مشروط بوده است . بنابراین گذر از حکومت باندی به حکومت حزبی از ضروریات جلب سرمایه گذاریهای کلان درازمدت است . اسم رمز این هدف در نزد بورژوازی اجرای **"قانون اساسی" و "قانون کار"** است که از درون آن باید احزاب و "سازمانهای صنفی کارگری" درچارچوب قانون سر برآورند . چنین پروسه ای در شکل کلاسیك تری در کشورهای مختلفی از جمله در امریکای لاتین، مصر، ترکیه که در آن حکومت های نظامی در یك پروسهٔ "دمکراتیزه" کردن زندگی سیاسی و آشتی ملی قدرت را به احزاب منتقل کرده اند، طی شده است . به این کلکسیون میتوان پروسه ای را که لهستان و بلوك شرق از سرگذراند نیز اضافه کرد .

برای سرمایه تفاوت چندانی نخواهد داشت که شرایط سودآوری و رتق و فتق امور سیستم را گله ای از ملایان امامه به سر ریشو رونق بخشند یا گله ای از سکولاریستهای کراواتی، گرچه این آخری ازنظر تاریخی تقدم دارد .
تحقق چنین پروسه ای بدون مهار، هدایت و به کنترل درآوردن مبارزات نیروی موثر و تعیین کنندای چون طبقهٔ کارگر، به مجرای "قانون و قانونگرایی" قرین موفقیت نخواهد گشت . به همین دلیل شکل گیری "تشکلهای صنفی" در محدودهٔ قانون با شعار "اجرای قانون کار" از ضروریات تحقق این پروسه است . توهم پراکنی در میان کارگران مبنی براینکه گویا اجرای قانون کار و یا تغییراتی در آن، بهبودی زندگی شان را موجب خواهد شد، چنین هدفی را نشانه رفته است . با همین چشم انداز است که خاتمی از کارگران میخواهد تا **"تشکلهای کار گری سالم"** خود را بسازند، مجلس برای **"دفاع"** از حقوق کارگران **"مجمع کارگری"** میسازد و خلاصه خانهٔ کارگر نیز به تشکیل **"حزب کارگران"** مبادرت میورزد.

اقتصاد ایران در شرایط فعلی با دشواری های سختی روبرو است و اما بحران دست وپا میزند . بسیاری از واحدهای تولیدی بسیار پائین در از ظرفیت واقعی خود فعالیت میکنند . بیکاری طبق محاسبهٔ رسمی تر سران دولت از مرز ٤۰٪ گذشته است و ورود سالانه بیش از ۲ میلیون جویای کار بر ابعاد آن می افزاید .
نرخ تورم بسرعت بالا میرود درحالی که مزد واقعی هرلحظه کاهش میابد . بنابر اظهارات مسئولین خانه کارگر، امروز مزد واقعی نسبت به دو دههٔ گذشته بیش از ۵۵٪ کاهش یافته است .
بودجهٔ سال ۷۷ دولت با محاسبهٔ ۱٦ دلار برای هربشکه نفت با کسری ۳ میلیارد دلاری روبروست . و اکنون سقوط بیشتر بهای نفت در بازار جهانی بر درآمدهای ارزی که بودجه مستقیما بدان وابسته است، شدیدا تاثیر خواهد گذاشت و بر وخامت اوضاع خواهد افزود . ادامهٔ این روند چشم انداز اقتصادی را بیش از پیش تیره میسازد . برهمهٔ اینها میبایست بازپرداخت بدهی های خارجی ایران را که بیش از ۲۰ میلیارد دلار بالغ میگردد، افزود .

مجموعهٔ این اوضاع ذوب شدن یخ های توهم کارگران و توده های زحمتکش به پلاتفرم خاتمی را سرعت بخشیده، بر موج اعتراضات و اعتصابات کارگری در سال جاری افزوده است، که جملگی بیانگر آن است که جنبش کارگری پس از یك وقفه کوتاه تلاش میکند تا مسیر خود را باز یابد. در این میان میتوان به تعدادی از اعتصابات اشاره نمود که در روزنامه های رسمی نیز منعکس شده است :
اعتصاب گروهی از کارگران پالایشگاه آبادان و اجتماع کارگران در برابر فرمانداری، اعتصاب کارگران ذوب فلزات یزد و تهدید به راهپیمایی در شهر، اعتصاب کارگران ریسندگی آذر تهران، اعتصاب کارگران پتوسازی رشت و کارخانهٔ جوراب گیلان و چندین اعتصاب دیگر .
اما هیچیك از این حرکات نمیتوانند روند واقعی مبارزه را به نفع کارگران تضمین نماید . و کماکان خطر آن وجود دارد که جنبش کارگری بدلیل تلاشهای وسیع بورژوازی در قدرت و در اپوزیسیون، در چنگال "قانون" و "قانونگرایی" یعنی مطالباتی چون "اجرای قانون کار" و یا "ایجاد تغییراتی" در آن گرفتار آید و به ابزاری در خدمت جناحهای حکومتی و یا به قدرت رساندن جناحهایی در اپوزیسیون فعلاً غیر قانونی تبدیل شود. عوامل قوت یابی این خطر را باید در ماهیت برخی مطالبات جنبش کارگری و پراکندگی مبارزات جستجو کرد .
در این رابطه میتوان به مطالباتی اشاره داشت که از خانهٔ کارگر تا احزاب و سازمانهای اپوزیسیونی نیز برآن سخت تاکید می ورزند. ازجمله "اجرای طرح طبقه بندی مشاغل"، "توقف خصوصی سازی ها"، ایجاد تشکلهای صنفی" و خواست "واگذاری سهام به کارگران" . (۲)

رفقای کارگر

طی دو دههٔ گذشته دولت با اجرای همین قانون کار زندگی نکبتبار فعلی را به ما تحمیل کرده است . قانونی که هیچ امنیتی در هیچ زمینه ای برای ما ببار نیاورده است . کافی است تا به میزان بیکاری، سطح دستمزدها و کیفیت و وسعت خدمات اجتماعی و صدهها معضل دیگر نگاه کنیم تا دریابیم که راهی جز درهم شکستن این قانون و

ادامه در صفحهٔ ۳۹

"اتحادیه مستقل کارگران ایران" به روایت چپ

توضیح

ایران در آستانهٔ ورشکستگی کامل اقتصادی قرار دارد. دولت خاتمی با وقوف به این امر، برنامهٔ "توسعهٔ سیاسی" را در سرلوحهٔ کار خود قرار داده است . هدف اصلی این برنامه از میان برداشتن موانع موجود در مقابل سرمایه گذاریهای جدید بورژوازی بین المللی در ایران است . خصلت باندی و فقاهتی جمهوری اسلامی ـ یکی از عوامل تشدید بحران حکومتی ـ قرار است تا بواسطه اصلاحات سیاسی به جناحبندی حزبی تحول یابد . تحقق برنامهٔ "توسعهٔ سیاسی" و مرتفع شدن کامل موانع موجود در مقابل آن منوط به تصرف مراکز قدرت و مهار جنبش اعتراضی کارگری است که با گذشت بیش از یکسال و نیم از انتخابات مجدداً در حال اوجگیری است . بدین ترتیب بورژوازی نیاز حیاتی دیگری را در پیش روی خواهد یافت، نیاز به یک بازار کار نسبتاً با ثبات . برای تحقق این امر سوق دادن اعتصابات و مطالبات کارگری به مجرای قانونی و ایجاد تشکلهای صنفی (تشکلهای اتحادیه ای) در چارچوب قانون کار بخشی از استراتژی بورژوازی خواهد بود . ایجاد "حزب کارگری" بوسیلهٔ خانهٔ کارگرگامی است در این راستا .

در سوی دیگرشاهد احزاب و گروهای چپ هستیم که ناگزیرند تا به حکم ماهیت برنامه ها و اهداف خود در نقش عصای دست بورژوازی و برنامه اصلاحاتی آن ظاهر شوند اگر جریاناتی چون سلطنت طلبان، جمهوریخواهان، شورای ملی مقاومت و سوسیال دمکراتهای نوپا سازمان ملل و نهادهای حقوق بشری را مخاطب قرار میدهند . جناح چپ همواره کوشیده است تا با اهمیت دادن به نقش کارگران، نهادهای کارگری سرمایه یعنی سازمان جهانی کار و اتحادیه های کارگری را مخاطب خویش قرار دهد . از همین رو است که امروز شاهد حدت یابی فعالیت های این طیف تحت عنوان "حمایت از جنبش کارگری" هستیم . اینگونه فعالیتهای حمایتی چپ در شرایط فعلی عملاً به یک همسویی آشکار با بورژوازی بین المللی برای تجدید سازماندهی نهادهای سیاسی، اداری و صنفی حکومت اسلامی تبدیل شده است . این فعالیتهای به اصطلاح حمایتی در دورهٔ اخیر با واقعهٔ خیره کننده ای توأم بوده است . یعنی سربرآوردن ناگهانی " اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران " از نشریات چپ . نوشتهٔ حاضر بحثی است پیرامون این واقعه و درسهای آن .

این نوشته در سه بخش تدوین گشته است . بخش اول به شکل و ماهیت اتحادیه اختصاص دارد که در آن چگونگی پیدایش اتحادیه، شعارها و سیاست آن مورد بررسی قرار میگیرد .

در قسمت دوم به نقش و جایگاه جناح چپ و بویژه تروتسکیست ها در رابطه با" اتحادیه مستقل کارگران ایران" و جوهر حقیقی فعالیت هایی که اینان تحت عنوان حمایت از جنبش کارگری پیش میبرند، میپردازیم .

در بخش سوم، خطوط عمومی سیاست کمونیستی در قبال اتحادیه ها طرح میشود . این بخش گرچه معطوف به تجارب تاریخی جنبش اتحادیه ای است، اما یک بررسی تاریخی نیست . چنین بررسی ای در شماره های آتی نشریه بعمل خواهد آمد . در اینجا تنها به عام ترین خطوط نظری حول تجارب تاریخی جنبش اتحادیه ای در ایران اکتفا میشود .

۱ـ پیدایش و عملکرد "اتحادیه"مستقل کارگران ایران"

حضور رعدآسای "اتحادیه مستقل کارگران ایران" در صفوف جناح چپ را باید از حوادث نادر "فعالیتهای کارگری" در خارج از کشور بشمار آورد . در فروردین ماه سال جاری نشریه تروتسکیستی "کارگر سوسیالیست" شماره ۵۱، اقدام به انتشار اطلاعیه هایی به امضای "اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران" نمود. بنابه نوشته این نشریه اطلاعیه های مزبور توسط "کانون همبستگی با اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران در خارج کشور" تکثیر شده بودند . همزمان با آن، "کمیته همبستگی با تشکل های مستقل کارگری در بریتانیا" ایجاد گردید . فعالیتهای این کمیته به منظور جلب حمایت احزاب و گروههای تروتسکیستی از "اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران" کماکان تداوم دارد .
بدنبال این واقعه، برخی دیگر از احزاب و گروههای چپ مبادرت به درج اعلامیه های "اتحادیه مستقل کارگران ایران" در نشریات خود نمودند سپس نیز بنابه روال رایج در سبك كار چپ كميته ها و شبكه های همبستگی و حمایتی حضور خود را در صحنه اعلام کردند . در پی "کانون همبستگی با اتحادیه مستقل کارگران ایران" و "کمیتهٔ همبستگی با تشکل های مستقل کارگری" (بریتانیا) ، شبکه همبستگی با جنبش کارگری ایران نیز موجودیت خود را از طریق نشریات سازمانهای مختلف چپ اعلام کرد . (۱)
نشریه تروتسکیستی "کارگر سوسیالیست" ضمن ابراز خشنودی از تشکیل "شبکهٔ همبستگی . . ." طی پیامی به فعالین این شبکه نوشت که:

" . . . همانطور که اطلاع دارید اول ماه مه امسال مصادف است با آغاز حرکتهای نوینی در جنبش کارگری ایران . تناقض ها و تضادهای درونی هیئت حاکم نه تنها پایه های رژیم را سست کرده که ابعاد جدیدی به مبارزات کارگران داده است . . . اقدام شما با تحولات اخیر ایران همسویی داشته و قابل تقدیر است . ما نیز به سهم خود، در بریتانیا کمیته ای در همبستگی با تشکلهای مستقل کارگری ایران تشکیل داده و بطور اخص طی ماه گذشته فعالیت هایی در دفاع از "اتحادیه مستقل کارگران ایران" آغاز کرده ایم . امیدواریم که در آتیه بتوانیم فعالیت های خود را با شما رفقا در دفاع از جنبش کارگری و تشکلهای مستقل کارگری هماهنگ کنیم " (۲)

برغم فعالیتهایی که حول این واقعه سازمان داده شده، تاکنون هیچگونه سندی که بیانگر چگونگی شکل گیری "اتحایه مستقل . . ." ، اهداف و خط مشی آن و شیوه سازمانگری اتحادیه ای آن در ایران باشد منتشر نشده است . "اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران" نیز تاکنون جز پنج اطلاعیه در باره برخی اعتراضات کارگری و یك نامه به رئیس جمهور، هیچ سندی دربارهٔ خط و مشی و اهداف خود منتشر نکرده است . بدین ترتیب سوال نخست این است که نیروی محرکهٔ تشکیل این اتحادیه چه بوده است ؟ کدام نهادهای نطفه ای، کدام حرکتهای جمعی رشد یابنده، پایه های این اتحادیه کارگری را بنیاد نهاده است ؟ برای پاسخ به سئوالات فوق میبایست به سراغ معدود اطلاعیه های این اتحادیه برویم تا ببینیم که "اتحادیه مستقل کارگران ایران" پیدایش خود را چگونه شرح میدهد .

" ایجاد اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران به سال ۶۷ برمیگردد. آن زمان بعد از رهایی رهبر کنونی "اتحادیه" از زندان و تماس با محافل کارگری در سطوح مختلف نطفه های اتحادیه بسته شد . اما اعلام موجودیت صورت نگرفت . کار روی "اتحادیه" و ضرورت آن در بین کارگران از طرف فعالین "اتحادیه" به شکل خستگی ناپذیر، پیگیر و شبانه روزی و کاملاً مخفی ادامه پیدا کرد. تا ۱۱ اردیبهشت ۷۶ که ضرورت اعلام موجودیت در عمل احساس شد . قبل از اعلام موجودیت، فعالین "اتحادیه" در نشست های مختلف ، رهبری و دیگر نهادهای "اتحادیه" را انتخاب و تعیین کردند و برمبنای ویژگی های جامعه خط و مشی "اتحادیه" تعیین گشت . و روز ۱۱ اردیبهشت ۷۶ "اتحادیه مستقل کارگران ایران رسماً اعلام موجودیت نمود. (۳)

همانطور که از نقل قول بالا برمی آید، محرك شکل گیری "اتحادیه مستقل کارگران ایران" تحولات درون جنبش های اعتصابی و اعتراضات کارگران نبوده است . محرك اصلی شکل گیری این اتحادیه در روایت بالا یك فرد "رهبر" است . این "رهبر" از زندان آزاد میشود ، از طریق تماس با محافل کارگری آنان را برای ایجاد یك اتحادیه کارگری قانع میسازد. آنگاه این محافل تحت رهبری، طی فعالیت های "مخفی شبانه روزی" ، که گویا ۹ سال بطول انجامیده ، موفق میگردند تا طبقه کارگر ایران، یا حداقل بخش قابل توجهی از کارگران کارخانجات و صنایع را متقاعد سازند تا همراه با محافل فوق و تحت "رهبری" ایشان اتحادیه مستقل خودشان را بطور مخفیانه سازمان دهند.
روایت شگفت انگیزی است . قطعا هر کارگری با مشاهده کسانی که چنین داستان گانگستری را پذیرفته اند، در برخورداری آنها از عقل سلیم، شك خواهد کرد. این روایت از پیدایش "اتحادیه مستقل" با جنبش کارخانه بطورکلی بیگانه است . اوضاع جنبش کارگری دو دههٔ اخیر و توازن قوای موجود جایی در این روایت ندارد . این روایت مملو از روح فردگرایی و قهرمانپرستی است .
رهبران "صالح" دستگاه سیاسی جامعه با چتری آذین شده از پول و تبلیغات از آسمان به زمین می آیند . رهبران اتحادیه ها بر شانه های خستهٔ همکاران خود پا می نهند تا از پله های هیرارشی قدرت صعود کنند . ولی رهبر اتحادیه مورد ادعای چپ نه این است و نه آن .
او از درون غبازی سبز و سفید ظهور میکند. بسان قهرمانان جنگ های دهقانی پنهان در زره، به محافل مرید خود می پیوندد . آنگاه در نقش ناجی طبقه کارگر، مخفیانه هزاران کارگر را به راه رستگاری میکشاند.
در این روایت نگرش تحقیرآمیزی به آگاهی و جمع گرایی کارگران نهفته است . کارگرانی که هنوز هم اجازه نداده اند تا شوراهای اسلامی در بسیاری از صنایع تشکیل یا تثبیت شوند و نمایندگان خود را بارها به رژیم تحمیل کرده اند، در این روایت چونان مردم مفلوکی تصویر شده اند که گویا در انتظار یك ناجی برای گشایش سحرآمیز کارشان بسر می برده اند . شاید از همین روست که بیانیه های مالامال از احساسات سوزان در بارهٔ "گرسنگی شب عید" کارگران به امضای مشترك "اتحادیه" و "نماینده اش" صادر میگردد . با این توصیف در صحت داده های " اتحادیه مستقل " راجع به پیدایش خود جای تردید بسیاری وجود دارد. بنابر این چگونه باید پیدایش و فعالیت چنین اتحادیه ای را باور داشت ؟ آیا ممکن است که جمع کوچکی از فعالین سیاسی هدف خود را ایجاد اتحادیه مستقل کارگری قرار داده باشند . در این صورت میتوان تنها از عدم بلوغ سیاسی این عده در بکارگیری سبك کار بورژوایی چپ چشم پوشید و به مضمون حرکت شان پرداخت . اما در چنین حالتی نیز شایسته تر آن بود که این جمع میکوشید تا بجای وسیله قرار دادن فقر و گرسنگی کارگران،

استدلالات سیاسی خود مبنی بر ضرورت ایجاد "اتحادیه" ارائه میکرد و از نظرات خود دفاع مینمود . اما مسئله گویا اینگونه هم نیست . " اتحادیه مستقل " اساسا تصویر دیگری از خود ارائه میدهد. تصویری که صریحاً چنین ایده ای را تکذیب میکند :

" . . . بدنبال اعلام موجودیت "اتحادیه مستقل کارگران ایران " بلافاصله شهرهای تهران، تبریز، قزوین، اراک از طرق مختلف زیر پوشش وسیع تبلیغاتی اتحادیه قرار گرفت . و سپس در اعلامیه های بعدی از رژیم خواسته شد که اتحادیه را برسمیت بشناسد . " (۴)

نگاهی به اطلاعیه های " اتحادیه مستقل " نشان میدهد که قدرت و "پوشش وسیع تبلیغاتی " این اتحادیه به چهار شهر بزرگ یاد شده در بالا محدود نمیگردد . اطلاعیه " کشتار در دریا، سرکوب در بندر " (۵) اخبار دقیق حادثه قربانی شدن ماهیگیران، اعتراضات آنان و بالاخره خواسته های کارگران شیلات جنوب و شمال را نیز در بر دارد . اعلامیه " اعتصاب کارگران ریخته گری یزد مصمم به پیش میرود" بگونه ای است که حضور اتحادیه دراین کارخانه را علنی میکند. (۶) بدین سان "اتحادیه " نه تنها در بارهٔ دامنهٔ حضور در شهرهای اصلی و بزرگ در شمال و جنوب جای شکی باقی نمی گذارد، بلکه علیرغم فعالیت مخفی تا سرحد اعلام حضور در کارخانه های مشخص نیز پیش میرود . نامهٔ اتحادیه به رئیس جمهور، با امضای نماینده، هرگونه شك و شبهه ای را راجع به ابعاد گستردهٔ فعالیت و سراسری بودن " اتحادیه مستقل کارگران ایران " برطرف میسازد و برپایگاه وسیع و قابل توجه آن در میان کارگران و خانواده هایشان تاکید مینماید.

" . . . اتحادیه مستقل کارگران ایران از زمان اعلام موجودیت خود (که کمتر کسی است که اعلام موجودیت " اتحادیه مستقل کارگران ایران " را نشنیده باشد) تاکنون برای موجودیت علنی و خواست های برحق خود علاوه بر اطلاعیه های مختلف ۳۶ مورد اعتراضات کارگری را در نقاط مختلف کشور و در اشکال مختلف راهپیمایی، اعتصاب، جلوگیری از خروج کالا به هنگام تولید، کم کاری و تحصن را سازمان داده است و دراین رابطه تا آنجا که اتحادیه مطلع است حدود ۹۴۰ نفر از کارگران دلیرمان در نقاط مختلف کشور دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند که حدود ۴۳۰ نفر پس از چندین روز بازداشت و بازجویی آزاد گشته و بقیه هنوز در زندانند که از سرنوشت ۱۸۰ نفر از زندانیان کارگر هیچ اطلاعی نداریم، چرا که به خانواده های آنان چه در تهران و چه شهرستانها، تاکنون ملاقات داده نشده و خانواده ها را با جوابی مبهم سر میدوانند. اعتراضات چند ماهه اخیر ما بخاطر برسمیت شناخته شدن تشکل مستقل ما از طرف دولت شما و اضافه دستمزد و ایجاد ایمنی در محیط کار و خواست های مشخص هر واحد تولیدی صورت گرفته است " (۷)

سطور نقل شده بالا از نامه نماینده اتحادیه مستقل به ریاست جمهوری حاکی از آنست که "اتحادیه" در جریان دقیق وکامل سرنوشت ۹۴۰ نفر از کارگران که مورد ضرب وشتم قرار گرفته یا دستگیر شده بودند، کسانی که از زندان آزاد شده اند و بالاخره در جریان دقیق اقدامات خانواده های ۱۸۰ نفر از مفقودشدگان میباشد. جان کلام اینکه ما خود را در مقابل یك اتحادیه قوی کارگری با پایگاه وسیع توده ای یافته ایم . به جرأت میتوان اذعان داشت که چنین بنظرمیرسد که این اتحادیه، حتی از خانه کارگر جمهوری اسلامی نیز پرقدرت تر است . تفاوتشان در این است که خانه کارگر تجلی حاکمیت طبقه مسلط است و ارگانهای صنفی- پلیسی کارخانه را رهبری میکند. اما " اتحادیه مستقل کارگران ایران " آحاد وسیع کارگران را متشکل نموده و اعتراضات آنها را هدایت میکند.

اخبار و اشکال اعتراضات کارگری به روایت اتحادیه مستقل

یك اعتصاب یا راهپیمایی در محیط کارخانه به یکباره بوقوع نمی پیوندد. یك خواست یا واقعهٔ مشخصی موجب نارضایتی و اقدامات معینی میگردد. دایره این اقدامات بتدریج بصورت مشورت ها و تجمعات پراکنده در محیط کار گسترش میابد . خواست مشخص مبدل به خواست اصلی تر یا عمومی تر شده و نهایتا در تجمع و اعتصاب یا راهپیمایی کارگران تجلی میبابد. اخبار مطبوعات بورژوازی یا اساسا اعتراضات کارگری را منعکس نمی کنند و یا آنجا هم که منافعی در انتشار اعتراض دارند با توسل به شگردها و شیوه های مخصوص بخود طوری آن را منعکس میکنند که دیگر آحاد طبقه قادر به استفاده از تجربیات و دست آوردهای مبارزات هم طبقه ای های خود نگردند. انتشار اخبار مربوط به اعتراضات کارگری (اسفند ۷۶و بهار ۷۷) در مطبوعات رسمی ایران نیز از این قاعدهٔ عمومی مستثنی نبودند. خانهٔ کارگر به اشکال مختلف کوشید تا از این اعتراضات بمثابه اهرمی جهت تصرف مواضع از دست رفته خود سود جوید . (۸)

بنابراین انتظار طبیعی هر ناظری، از مدعیان "اتحادیه مستقل " (صرفنظر از ماهیت سیاسی آن) این است که آنها دست کم گوشه ای از وقایع و تحولات مربوط به اعتراضات کارگران را بطوری که تصویر عینی از واقعه بدست دهد منعکس سازند. نگاهی به اطلاعیه های "اتحادیه مستقل " نشان میدهد که مسئله کاملاً برعکس است . اطلاعیه های مزبور دارای مضامینی آشفته هستند. اخبار آغشته به شعار پردازیهای هیجان آمیز در باره "گرسنگی و فلاکت شب عید کارگران" عکس برگردان شتابزدهٔ خبرهای مطبوعات بورژوای است . و بدتر از همه آنجا که انگشت روی اشکال اعتراضات کارگری نهاده میشود، بیگانگی صادرکنندگان این بیانیه ها از مبارزات کارگری در شرایط امروز برملا میگردد. برای درك بهتر نکات یاد شده مراجعه به نمونه های مشخص ضروری است .

در اطلاعیه "به کارگران پرسان" بدون هیچگونه اشاره ای به ریشه های اعتراض، مراحل آن و غیره، با اشارهٔ شعارگونهٔ خواسته ها چنین میخوانیم :

" . . . ما کارگران خون میدهیم، کشته میدهیم، اما خودسوزی نمیکنیم . ما کارگران درست است که غارت میشویم، ولی خانواده گسترده و باقدرتی هستیم . گستره خانوادهٔ کارگری ما، تا آنسوی کره خاکی ادامه میابد. از مبارزات و خواسته های برحق شما حمایت کارگری باشکوهی صورت خواهد گرفت "اتحادیه مستقل کارگران ایران" اعلام میدارد که اگر مدیریت کارخانه و صنایع نظامی که این واحد تولیدی، تحت پوشش این سازمان است تا ۲۵ اسفند ۷۶ (مهلت داده شده از طرف کارگران پرسان برای تحقق خواسته هایشان) خواست کارگران پرسان را تحقق نبخشد، با تمام قوا از طریق اعتراضات کارگری به حمایت از کارگران شریف پرسان خواهد برخواست" (۹)

اطلاعیه بالا به امضای نماینده "اتحادیه" با تاریخ ۷۶/۱۲/۲۰ صادر شده است . روزنامه جمهوری اسلامی به تاریخ ۷۶/۱۲/۲۱ این خبر را درج نمود. بنابر این گزارش کارگران کارخانه پرسان در اعتراض به عدم دریافت حقوق و عیدی در روز ۷۶/۱۲/۲۰ بمدت۱۶ ساعت جادهٔ

اصلی رشت صعومه سرا را مسدود میکنند. آیا این بدین مفهوم است که بدنبال صدور اطلاعیه اتحادیه مستقل اعتراض کارگران آغاز شده است؟ آیا حالت دیگری نیز میتواند شامل اتحادیه و کمیته های حمایتی شان گردد؟ اطلاعیه های دیگر اتحادیه مستقل، مندرج در نشریه "کارگر سوسیالیست" مصداق نکات مشابهی است. خواسته ها و نکات ذکر شده در اطلاعیه مربوط به اعتصاب کارخانه ذوب فلزات یزد محدود به همان داده هایی است که در مطبوعات رسمی حکومتی درج گردیده است. نکتهٔ جالب آنکه یکی از سازمان های استالینیست (۱۰) این خبر را بنقل از مطبوعات رژیم درج نموده و سپس اطاعیه ای نیز در این رابطه بتاریخ ۷۷/۱/۲۱ منتشر کرده است. نشریهٔ تروتسکیستی "کارگر سوسیالیست اما این خبر را با همان مضمون با امضای "اتحادیه مستقل" در خرداد ماه تکرار کرده است.

این شیوهٔ جدیدی در سبک کار چپ نیست.(۱۱) آنچه جدید است نحوه ایجاد "اتحادیه مستقل کارگری" و ارائهٔ اخبار مطبوعات رسمی و الحاق کردن سوز و گداز در بارهٔ گرسنگی و بی حقوقی کارگران، بنام این اتحادیه است.

تناقضات ابهام برانگیز "اتحادیهٔ مستقل . . . " را پایانی نیست. اما جالب تر از همه، مضمون نامه به رئیس جمهور اسلامی است. با این نامه، "اتحادیه" پیش از اثبات وجود خود تلاش مینماید تا جلودار کاروان احزاب و گروههای راست وچپ گردد که فریادهای کر کننده در باره "پیروزی مردم" سردادند. این کوشش با مداحی آزاردهندهٔ رئیس جمهور و "جامعهٔ مدنی اش" توام است. این نامه همچنین حاوی خواسته ها و اهداف اتحادیه، علل و چگونگی اعلام موجودیت و بالاخره درد دلهای نمایندهٔ اتحادیه با رئیس جمهور حکومت اسلامی است. متن نامه چنین آغاز میشود :

" آقای رئیس جمهور! امروز نزدیک به ۱۰ ماه است که از یازده اردیبهشت روز اعلام موجودیت علنی "اتحادیه مستقل کارگران ایران" میگذرد، و شما و دولتتان هیچ واکنش مثبتی در قبال ایجاد اتحادیه مستقل کارگران ایران نشان ندادید.

آقای خاتمی! از ما خرده نگیرید که: چرا این چنین کارمان را شروع کردیم . ما قبل از شکل دادن به این اعتراضات به تمامی نهادها و شخصیتها از مدیریت هرکارخانه و شرکت گرفته تا وزارت کار، دفتر رئیس جمهوری سابق آقای رفسنجانی و بعد به دفتر جنابعالی و دهها شخصیت و نهاد دیگر نامه نوشته ایم و از مشکلاتمان سخن گفته ایم . . . ما خواهان برسمیت شناخته شدن تشکل مستقل خودمان هستیم تا بتوانیم از طریق آن به خواسته های برحقمان ، به آرزوهای بربادرفته مان، به زندگی غارت شدهٔ مان، گامی نزدیکتر شویم " (۱۲)

در سطور بالا نکتهٔ شایان توجهی به چشم میخورد. این اتحادیهٔ مستقل و مخفی درجایی ادعا میکند که برای برسمیت شناخته شدن و تحقق دیگر خواسته ها ۳۶ مورد اعتراض کارگری را در صنایع مختلف سازمان داده است. و پایین تر متذکر میشود که پیش از شکل دادن به اعتراضات با مدیریت کارخانه، وزارت کار، و حتی رئیس جمهور مکاتبه کرده و مراتب اعتراض را به اطلاع آنها رسانده است. آیا این بدین معناست که "اتحادیه مستقل" چندان هم مخفی نیست؟

اما یک چیز روشن است و آن اینکه برپاکنندگان "اتحادیه مستقل" بدرستی نیز دریافته اند که در دنیای امروز اگر قرار است یک اتحادیه قدرتمند کارگری سازمان یابد، نقطه عزیمت آن باید احترام به "قانون" ، کسب رسمیت و کشاندن کارگران به سیاست عجزولابه در درگاه قدرتمداران باشد. درهمان گام نخست باید روی سخن باصاحبان قدرت باشد، تقاضای برسمیت شناخته شدن از سوی قصابان و قاتلان صدها هزار انسان را نماید و پیشانی برآستان سازمان جهانی کار این دستان قدرتمند سرمایه داری جهانی بساید. نویسندگان سناریوی "اتحادیه مستقل" و به نمایش درآورندگان این سناریو، درپشاپیش آنها تروتسکیستها ، بحق نیز به درک رسالت اتحادیه ها در عصر حاضر نائل گشته اند. در این رابطه نامهٔ "نمایندهٔ اتحادیه مستقل " به رئیس جمهوری از هرلحاظ قابل تامل است. هم بلحاظ مضامین بغایت بورژوایی و سرمایه پسند خواسته هایش و هم از نظرشکل و زبان متناسب با محتوا.

بیان ملتمسانه خواسته ها چندان شتاب زده است که بعضاً به ادعاهای عجیب و بی پایه ای انجامیده است. در بخشی از این نامه به تعداد و اشکال اعتراضات سازمانیافته شده از طرف اتحادیه پرداخته شده و چنین آمده است :

". . . علاوه بر اطلاعیه های مختلف ۳۶ مورد اعتراضات کارگری را در نقاط مختلف کشور در اشکال مختلف راهپیمایی، اعتصاب، جلوگیری از خروج کالا به هنگام تولید، کم کاری و تحصن را سازمان داده ست"(۱۳)

همانگونه که ملاحظه میگردد نماینده اتحادیه مستقل مدعی شده است که جلوگیری از خروج کالا به هنگام تولید نیز یکی از اشکال اعتراضات کارگری در سال ۷۶ بوده است. دورهٔ مورد بحث "نماینده اتحادیه" مصادف است با پیروزی انتخابات رژیم اسلامی. بدلیل هم آوایی کل بورژوازی بین المللی و کلیه نیروهای اپوزیسیون رژیم اسلامی با سیرک انتخاباتی و بالاخره توهم بسیاری از کارگران به نقش "سرنوشت ساز انتخابات"، سطح مبارزات و اعتراضات کارگری بطرز چشمگیری افت داشت. علاوه برآن "جلوگیری از خروج کالا به هنگام تولید" یکنوع ویژه ای از اعتراض در محیط کار است که عمدتاً مختص به دورانی است که بدلیل جوسیاسی و توازن قوای معینی، کارگران میکوشند تا به کنترل کارخانه بپردازند. در نتیجه در مواقع ویژه ای مثلاً کشاکش با دولت یا مقابله با مدیریتی که تثبیت نشده است، کارگران اقدام به جلوگیری از خروج کالا از کارخانه میکنند. به بیان دیگر ویژگی این شیوه اعتراض بیانگر خصلت تعرضی جنبش کارگری است و نه تدافعی. در سالهای ۶۰ـ۵۷ شاهد نمونه های فراوانی از این شکل از اعتراض بوده ایم، از جمله اقدامات کارگران کارخانه زامیاد در تابستان ۵۸ که از تخلیهٔ کالاها از انبار کارخانه ممانعت کردند. این اقدام با این هدف صورت گرفت که کارگران در صورت لزوم میخواستند از طریق فروش این کالاها مزد خود را دریافت دارند. بعبارت دیگر این کار به مفهوم مداخله کارگران در اختیارات مدیریت کارخانه در پاسخ به عوامفریبی های آنها مبنی بر عدم وجود پول برای پرداخت بود. اما در سالهای بعد از جنگ تا به امروز نمیتوان از این شکل از اعتراض بمثابه یکی از اشکال عمومی مبارزات کارگری سخن گفت. بدیهی است که به هنگام اعتصاب و توقف تولید و **تعطیل کار** خروج کالا نیز میتواند متوقف میشود، اما این مسئله را نمیتوان "جلوگیری از خروج کالا به **هنگام تولید**" نامید. به این ترتیب باید حتی در آشنایی نزدیک و تجربی "نماینده اتحادیه" با اعتراضات کارگری در شرایط مختلف به دیدهٔ شک نگریست. نه فقط چگونگی پیدایش اتحادیه، نه فقط اخبار و گزارشات آن از محیط کار، بلکه حتی اشکال اعتراضات کارگری که "اتحادیه مستقل" مدعی رهبری و سازماندهی آن است در دور باطلی از پریشان گویی های متناقض گرفتار است. با این همه فرض را براین قرار میدهیم که "اتحادیه مستقل" مورد ادعای چپ پا به میدان گذاشته است و "رهبر" ساحری از میان فعالین استالینیست یا تروتسکیست و "محافل همراه" در اقدامات سحرآمیز و قهرمانانه اش موفق گشته است.

فرض میکنیم که بخت بلند و ارادهٔ معطوف به قدرت "رهبر" جدید دست حوادث را به یاری گرفته و در نتیجه رؤیای دیرینهٔ چپ یعنی نهادینه شدن اتحادیه های کارگری در ایران همانند نهادینه شدن دمکراسی درحال تحقق است . بدین ترتیب باید دید که "اتحادیه مستقل کارگران ایران" میخواهد برای کدام مطالبات "مبارزه" کند . و ماهیت این مطالبات چیست؟

مطالبات "اتحادیه"

مطالبات ا"اتحادیه مستقل" نه در بیانیه یا نوشته ای که حاوی دیدگاهها و اهداف آن باشد، بلکه در نامه به رئیس جمهور طرح گردیده است . این مطالبات از ۱۱ بند تشکیل شده و به قرار زیر است .

" ۱ــ به رسمیت شناختن "اتحادیه مستقل کارگران ایران" و اعلام آن .
۲ــ آزادی اعتصاب و دیگر اعتراضات کارگری در جهت تحقق خواسته هایمان
۳ــ آزادی کارگران دستگیر شده
٤ــ ایجاد کار برای کارگران بیکار
٤ــ توقف اخراج کارگران و بازخریدهای اجباری
٦ــ اضافه شدن دستمزدها حداقل پنجاه درصد حقوق فعلی برای تمام کارگران ایران
۷ــ اجرای طرح طبقه بندی مشاغل در تمامی کارخانه ها و کارگاهها و شرکتها
۸ــ حل مشکل مسکن کارگران در سراسر کشور از طریق تعاونی مسکن با دادن وامهای بدون بهره و . . .
۹ــ بیمه تمامی کارگران بیمه نشده ساختمانی در رشته های مختلف، کارگران تمامی معدن و رشته های تولیدی و خدماتی کوچك .
۱۰ ــ به اجرا درآوردن طرحهای ایمنی در رشته های مختلف تولیدی
. . ۱۱ــ اصلاح اساسی قانون کار و به اجرا درآوردن جدی آن در عرصه های مختلف تولید که در بسیاری از کارگاهها و شرکتها همین قانون کار هم به اجرا در نمی آید. " (نامه سرگشادهٔ "اتحادیه به ریاست جمهوری کارگر سوسیالیست شماره ۵۱)

حقیقت امر این است که مضامین مطالبات بالا در بند آخر خواسته یکجا آمده است . یعنی اصلاح و اجرای قانون کار جمهوری اسلامی در سطوح کارگاهها و شرکتهای مختلف . هیچیك از خواسته های طرح شده پا از گلیم قانون کار جمهوری اسلامی فراتر ننهاده است، مگر تاکید بر اصلاحاتی جزئی در آن و یا اجرای ان در تمام سطوح .

تعجب آور این است که جناح چپ تا سرحد تشکیل یک اتحادیه مخفی و غیرقانونی برای " اجرای قانون کار حکومت اسلامی" پیش رفته است . اعتراض آنها به جمهوری اسلامی این است که چرا در اجرای قوانینی که به تصویب مجلس رسیده و مورد تائید نظام اسلامی است، اخلال میشود .

این یاوه گویی های ضدانقلابی به نام کارگران زمانی برجسته تر میگردد که مدافعین جدی تر حکومت "قانون" پارا فراتر نهاده و با برنامه اصلاحات سیاسی درست به هنگام به محاصره درآمدن جمهوری اسلامی در دایرهٔ اعتراضات قدرتمند کارگری به میدان آمدند و بر اریکه قدرت خزیدند تا "نظام" را نجات دهند .

مطالباتی نظیر افزایش پنجاه درصدی دستمزها، توقف اخراجها و حل مشکل مسکن کارگران از طریق تعاونی های مسکن منهای جرح و تعدیل های جزئی، نکاتی هستند که بارها در روزنامه "کار وکارگر" مورد بحث قرار گرفته است . امروز در ایران مزد واقعی کارگران در مقایسه با دستمزد آنها در سال ۵۸ چند برابر کاهش داشته است . با محاسبه مزد واقعی کارگران برمبنای دلار در سال ۵۸ و احتساب تغییر نرخ دلار در ایران در میابیم که دستمزدها در مقایسه با دو دههٔ قبل تاچه میزان تنزل و استثمار خرد کننده کارگران تا چه درجه ای شدت یافته است . مسئولین خانه کارگر جمهوری اسلامی با اعتراض به شورایعالی کار رژیم و گوشزد کردن خطر رشد وسیع اعتراضات کارگری نه تنها پنجاه درصد و حتی بعضاً صحبت از لزوم دوبرابر شدن مزدها برای رسیدن به "خط فقر" را کرده اند .

"اتحادیه مستقل کارگران ایران" در این زمینه همان خواست رسمی خانه کارگر رژیم، یعنی لزوم افزایش پنجاه درصدی دستمزد را طرح کرده است . چپ ها حداقل جهت ثابت قدم نشان دادن خود در اپوزیسیون میتوانستند در صف ریزه خواران "رادیکال" سفرهٔ مطبوعات خانهٔ کارگر قرار نگیرند . کارگران به تجربه دریافته اند که هرگونه بهبود نسبی سطح زندگی در دوران کنونی، بدلیل بحران لاینحلی که سیستم را فرا گرفته است بلافاصله با تهاجمات بعدی قدرت حاکم خنثی میگردد. بعبارت دیگر در عصر حاضر سرمایه داری قادر نیست که یك بهبودی اساسی را در زندگی کارگران و توده های زحمتکش بوجود اورد. از اینرو امروز مبارزات کارگری تنها زمانی میتواند سرمایه را به عقب براند که بعد وسیعی بخود بگیرد و خصلت سیاسی مبارزه طبقاتی کارگران را آشکارتر سازد. احزاب سیاسی سیستم موجود اما اصرار دارند تا این مبارزات را در حصار صنفی مسدود کنند. اینان میکوشند تا موج مبارزات کارگری را به کانال تشکلهای قانونی باصطلاح صنفی برانند که هم استقلال و هم صنفی بودنشان یك دروغ ریاکارانه است .

خواست **"اجرای طرح طبقه بندی مشاغل"** شعار قابل تاملی است . جناح چپ بورژوازی هیاهوی بسیار حول این طرح براه انداخته و همواره بر لزوم اجرای آن پای فشرده است . خانه کارگر نیز بطور غیرمستقیم و در به اصطلاح گزارشات کارگری اش اغلب بر ضرورت اجرای این طرح در تمامی رشته های تولیدی تاکید ورزیده است . این طرح درآغاز پاسخی بود به نیاز سرمایه در ایران . ضرورت و چگونگی اجرای آن نیز در قانون کار رژیم سلطنتی و هم در قانون کار رژیم اسلامی به تفضیل توضیح داده شده است . این طرح در اصل حاصل مشورت و چاره جویی مشترك وزارت کار رژیم سلطنتی شاه و کارشناسان سازمان جهانی کار در سال ۱۳۵۰ بود. سپس نیز یك مؤسسهٔ هلندی در تدوین و بمرحلهٔ اجرا درآوردن آن نقش عمده ای ایفا نمود. وزارت کار و امور اجتماعی شاه نه تنها شتابان به اجرای طرح طبقه بندی مشاغل پرداخت، بلکه با ایجاد کلاسهای آموزشی به تبلیغ فواند آن دست یازید. مادهٔ ۱۱ قانون اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، مصوبهٔ هفتم اسفند ماه ۱۳۵۲، وزارت کار را ملزم نموده بود تا به منظور آشنایی کارگران و کارفرمایان با اصول طبقه بندی مشاغل کلاسهای آموزشی برقرار کند. (۱٤)

رژیم سرمایه داری اسلامی نیز در سال ۱۳٦۱ طی لایحه ای ضوابط اجرای طرح طبقه بندی مشاغل را در کارگاهها تصویب نمود و در همانسال دستوالعمل اجرایی و چگونگی اجرای طرح را به وزارت کار و دیگر ارگانهای مربوطه ابلاغ کرد. (۱۵)

این لوایح و ابلاغیه ها اما بزودی در تنگنای کشمکش جناحهای حکومت اسلامی متوقف گردید. سرانجام طرح طبقه بندی مشاغل همراه با قانون کار مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان در سال ۱۳٦۹ به تصویب "مجمع تشخیص مصلحت نظام" رسید. مادهٔ ٤۷ و ٤۸ قانون کار فعلی، و همچنین تبصرهای این مواد ضمن تاکید بر لزوم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، چگونگی اجرای آنرا نیز به تفضیل شرح داده اند . حال سئوال این است که چرا رژیم های سرمایه داری شاهنشاهی و اسلامی به تدوین و اجرای این طرح مبادرت کردند؟ چرا

در قانون کار این رژیمها، بر لزوم اجرای این طرح تاکید شده است ؟ و بالاخره چرا احزاب و گروههای موجود در جناح چپ سرمایه، مدافعین پیگیر اجرای طرح طبقه بندی مشاغل بوده و به توهم کارگران به این طرح ضدکارگری دامن میزنند؟ پاسخ سئوالات فوق را باید در ماهیت و کارکرد خود این طرح جستجو کرد.

مهمترین هدف طرح طبقه بندی مشاغل این بود که بر یك مشکل اساسی طبقهٔ سرمایه دار ایران در دوران پس از دههٔ چهل فائق آید. مشکل این بود که کارگران ماهر و با تجربه مدام درحال تعویض محل کار برای مزد بهتر بودند. صنایع ایران در آندوره به یمن درآمدهای نفتی و رفرم از بالا، درحال یك رونق نسبی بود و تثبیت نیروی کار ماهر و با تجربه اهمیت زیادی برای طبقه سرمایه دار داشت . از اینرو مهمترین هدف طرح طبقه بندی عبارت بود از تثبیت نیروی کار ماهر در صنایع ایران .

از نظر اقتصادی نیز سرمایه داران میتوانند با اجرای طرح، کنترل بیشتری بر تقسیم کار موجود داشته باشند و سود بیشتری را عاید خود سازند. نکتهٔ مهم این است که این طرح در میان کارگران این توهم را زنده میکند که گویا علت اصلی فقر آنان نه استثمار و تصاحب دسترنجشان توسط سرمایه داران، بلکه تقسیم ناعادلانهٔ دستمزدها است . از لحاظ سیاسی نیز طرح طبقه بندی، طبقهٔ کارگر را به طبقات و گروههای مختلف با منافع متمایز تقسیم میگرداند. کارگران وادار میشوند تا به جای اتحاد و مبارزه علیه طبقهٔ سرمایه دار و دولت، به رقابت با یکدیگر بپردازند. بطوری که رقابت برای ارتقاء شغلی و بدست آوردن گروه شغلی و پایه بهتر جانشین مبارزه متحدانهٔ آنان میشود.

نکته جالب توجه این است که "اتحادیه مستقل " این خواسته را بدرستی نیز آرزوهای برباد رفته خود خوانده است .

دیگر خواسته ها نیز دقیقا از همان جوهری برخوردار هستند که نمونه هایی از آنها ذکر شد.

خواست بیمه شدن تمامی کارگران (بند ۹) در اصل به معنی اجرای کامل مواد ۱۴۸ و ۱۴۷ قانون کار جمهوری اسلامی است . به اجرا درآمدن طرحهای ایمنی در رشته های مختلف کار نیز تکرار تبصره اول ماده ۸۵ قانون کار فعلی میباشد .

واقعیت این است کارگران نه به عدم اجرای قانون کار بلکه به خود قانون و قانونگذاران معترض هستند.

اینها خواسته هایی هستند که قرار است جناح چپ و اتحادیه مستقل مورد ادعای اینان بزیر پرچمش گردآیند . قرار است تا اینان شایستگی خود را برای به انحراف کشاندن و کنترل مبارزه کارگران از طریق همسویی جهت ایجاد اتحادیه های کارگری در ایران به ثبوت رسانند . مدافعین "تشکلهای مستقل کارگری" دراین مسیر چندان سراسیمه اند که **خواستار برسمیت شناخته شدن "اتحادیه مستقل" بوسیله سازمان جهانی کار شده اند** . تقاضا شده است تا ناجی افسانه ای کارگران و قهرمان داستان "اتحادیه مستقل" بعنوان نماینده میلیونها کارگر جانشین نمایندگان جمهوری اسلامی در "سازمان جهانی کار" گردد . درحالیکه چنین خواسته ای مغایر با قرارداد شماره ۷۸ سازمان جهانی کار است . به همین دلیل سرمایه داری جهانی نمیتواند نمایش بسیار ارزان چپ را قبل از قانونیت یافتن "اتحادیه" جدی تلقی نماید .

۲_ اتحادیه مستقل و جناح چپ

تا اینجا ما برسر خواسته های اتحادیه مکث کردیم . بنظر میرسد که گرایشات مختلف چپ در رسمیت بخشیدن به چنین اتحادیه ای در صفوف خود نیز دچار مشکلات جدی هستند . گویا تناقضات فاحش و غیرقابل اغماض اظهارات مدعیان "اتحادیه مستقل" سبب واکنش احتیاط آمیز برخی سازمانهای طرفدار پروپاقرص اتحادیه های کارگری گشته است . تروتسکیستها از این شیوه محتاطانه مبلغین و مدافعین لزوم تشکیل اتحادیه های کارگری سخت برآشفته شده اند و در نشریه خود می نویسند که :

" . . . با اعلام موجودیت " اتحادیه مستقل کارگران ایران" ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۶ و بویژه دخالت عملی آن در چندماه گذشته، حمایت از آن از اهمیت زیادی برخوردار گشته است . ما نظریه شکاکان خارج از کشور را، که دست به بی اعتبار کردن این نهاد از طریق شایعه پراکنی و اشاعهٔ تئوری "توطئه" مبنی براینکه چنین نهادی "قلابی" است ، مردود اعلام میکنیم . به اعتقاد ما حتی چنانچه چندتن از کارگران در ایران به چنین عملی دست زده باشند و یا همه اعلامیه در خارج کشور منتشر شده باشد (که چنین نیست ـرجوع شود به اطلاعیه های "اتحادیه مستقل کارگران ایران" در شماره ۵۱ کارگر سوسیالیست) کماکان وظیفه نیروهای مدافع جنبش کارگری پشتیبانی قاطع از آن میبایست باشد. ۱۶

پس بی جهت نیست که فعالان پروپا قرص جلب حمایت سازمان جهانی کار و اتحادیه های وابسته به دولت های اروپا (حزب کمونیست کارگری وخیل کمیته هایش، راه کارگر، انجمن کارگران تبعیدی و . .) هنوز رسما و علنا به کر همبستگی با "اتحادیه مستقل کارگران ایران" ملحق نشده اند . از مطالب نقل شده در بالا چنین برمیاید که سخن برسر نوعی "شکاکیت" است . اینان نگران آنند که سیاست ها و اهداف مطرح شده توسط "اتحادیه" تنها بر روی کاغذ در خارج از کشور تدارك دیده شده باشد . از اینروست که نشریات وابسته به ایندسته از چپ کماکان سکوت کرده اند . حقیقت این است که مشکل ایندسته نه محتوای ارتجاعی خواسته ها و ماهیت ضدانقلابی اتحادیه بلکه تردیدشان در وجود چنین اتحادیه ای است .

اما تروتسکیست ها بی پرواتر از آنند تا در تشویش دیگر گروهها سهیم گردند . آنها از چپ تقاضا مینمایند تا حتی اگر نماینده "اتحادیه مستقل" منتخب چند نفر در ایران باشد، از وی بعنوان نماینده میلیونها کارگرحمایت کنند. آیا این خواستهٔ عجیبی نیست؟

حکایت "اتحادیه مستقل کارگران ایران به روایت چپ براستی نیز شگفت انگیزاست . احوال کسی که به همین سادگی خود را نمایندهٔ میلیونها کارگر بخواند جداً قابل مطالعه است . اما فراخوان تروتسکیست ها به دیگر گروههای اردوی چپ برای پذیرش این ادعا معمایی است که یافتن پاسخ آن براساس معیارها و موازین سبك کار احزاب بورژوایی دشوار است .

حرکت تاکنونی "اتحادیه مستقل کارگران ایران" مملو از پرسش های بی جواب است . واکنش انتقاد آمیز تروتسکیستها در مقابل "شکاك ها" و طرفداران "تئوری توطئه" کمکی به حل مسئله نمیکند . چرا که علیرغم اینکه "اتحادیه مستقل کارگران ایران" وابستگی خود به جناحهای رژیم و دیگر احزاب را در انتهای نامه خود به رئیس جمهور تکذیب نموده است، مضمون نامه اما براستی نیز یادآور جدالهای جناحها است .

آقای رئیس جمهور اگر مردم به شما رأی دادند بخاطر مسلمان بودنتان نبود، چرا که دیگر رقبای انتخاباتی شما نیز مسلمانند، بخاطر روحانی بودن شما نیز نبود چرا که دونفر از رقبای اصلی شما روحانی بودند. واقعیت اینست که شما قول نهادیه شدن نهادهای اجتماعی را دادید . و رقبایتان نهادهای اجتماعی را نادیده گرفتند. باز واقعیت اینست که

تاکنون کوچکترین توجهی به نهاد جوشیده از درون ما کارگران و خواستهای ما نداشتید " (۱۷)

با این وجود، اما اندك تعمقی در نامه نمایندهٔ اتحادیه، آشفتگی و پریشان گویی دائمی موجود در اطلاعیه ها مجدداً رخ مینمایاند . نه خاتمی سخن از "نهادینه شدن **نهادهای اجتماعی**" رانده است و نه طرف مقابلش در قبال نهادهای اجتماعی بی تفاوت بوده است .
اینها آن موانعی است که موجب میگردد تا کماکان بخشی از چپ دست به حمایت رسمی و علنی از "اتحادیه مستقل کارگران ایران" نزند و در مقابل، با ایجاد "شبکه همبستگی و اتخاذ سیاست یکی به میخ ، یکی به نعل در انتظار وقایع بماند.
صرفنظر از ناروشنی های موجود حول "اتحادیه مستقل کارگران ایران" مضمون و محتوای سیاست ها و خواسته های آن در انطباق کامل با اهداف و سیاستهای چپ است . اگر امروز این سازمانها امکان ایجاد یك اتحادیه را داشتند درست همین سیاست ها را در پیش میگرفتند . نه فقط چپ پرو روسی که در به انحراف کشاندن مبارزه طبقاتی، به یمن بیش از هفتاد سال تجربه جهانی، برنامه منسجمی دارد، بلکه حتی تروتسکیستها نیز همین راه را برمیگزیدند. بگذارید این حقیقت را از زبان نشریه تروتسکیستی "کارگر سوسیالیست" بشنویم .

" . . . مطالبات "اتحادیه مستقل کارگران ایران" مورد تائید "اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران" نیز هست . چنانچه طرفداران ما درایران به تشکیل چنین نهادی دست میزدند، مطالباتشان تفاوت کیفی با مطالبات مندرج در اطلاعیه های "اتحادیه مستقل کارگران ایران نمی داشت" (۱۸)

همانگونه که مشاهده میشود، ماهیت مطالباتی را که تروتسکیستها برای طبقه کارگر درخواست میکنند همانا "اجرای قانون کار جمهوری اسلامی و یا اصلاحاتی جزئی در آن است . آیا این اظهارات تازگی دارند؟ نه، اتفاقا به همین سبب است که آنان همواره با به میان کشیدن مباحثی چون "خصلت دوگانه اتحادیه ها" ، "ضرورت سازمانهای صنفی کارگری" و . . برای تقویت آپارات های سیاسی بورژوازی در جنبش کارگری میکوشند و برای بدست گرفتن رهبری این ارگانها نیزتمام مساعدت خود را بخرج میدهند .
آیا نیروهای موجود در این اردو در عرصه های دیگر مبارزه طبقاتی اهداف و سیاستهای آشکارا مخالفی با اهداف طبقه کارگر یعنی نفی بردگی مزدی ، دنبال نمی کنند؟ آیا اینان جهت ایجاد دولتهای جدید طبقاتی تحت عنوان حق خلقها نمی کوشند؟ آیا اینان کارگران را برای شرکت در جنگ های ارتجاعی فرا نمی خوانند؟ آیا با تدوین برنامه های سیاسی تحت عنوان حداقل، فوری، انتقالی و غیره به مخالفت با هدف بلاواسطه طبقه کارگر ـ سوسیالیسم ـ برنمی خیزند؟ آیا احزابی نظیر حزب توده، فدایی و تروتسکیستها به اشکال مختلف به دفاع از جمهوری اسلامی در ایران نپرداختند .

حمایت و همکاری با ارتجاع اسلامی در چپ ایران محدود به فدایی اکثریت ، حزب توده، حزب رنجبران و . . . نبوده است . اینها متحدین و استحاله یافتگان در دستگاه سرکوب بودند که سپس از درگاه قدرت رانده شدند. کلیه نیروهای چپ به اشکال متفاوتی پنهان و آشکار ماهیت مواضع بورژوایی شان را با همکاری عملی با بورژوازی در ایران و یا در منطقه به اثبات رسانده اند.
سازمان فدائیان مدتها پیش از انشعاب خود درست به هنگامی که جمهوری اسلامی سرکوب نیروهای اپوزیسیون را آغاز کرده بود، طی قطعنامه ای به حمایت از اقدامات سرکوبگرانه رژیم و رهبری ارتجاع اسلامی پرداخت .

" . . . ما ضمن تائید اقدامات ضدامپریالیستی روحانیت مبارز و در رأس آن آیت الله خمینی و اعلام پشتیبانی از آن در برابر دشمن مشترک، تمام تلاشهای مرتجعانهٔ آنان را، در هر زمینه ای منجمله مخدوش کردن چهره نیروهای انقلابی مدافع طبقه کارگر و زحمتکشان محکوم میکنیم و آن را مستقیم و غیر مستقیم درجهت منافع امپریالیسم و سرمایه داری وابسته مشماریم" (۱۹)

تقریبا کلیه احزاب و سازمانهای استالینیست و مائوئیست صرفنظر ازهمکاری و دفاع آشکارشان از بورژوازی در ایران یا منطقه، زائده سیاست های خارجی و تئوری های مونتاژ شده در موسسات دولتهایی چون روسیه، چین، کره، آلبانی و . . . بوده اند. اما تروتسکیستها چطور؟

نگاهی به کارنامه عمل تروتسکیستها در ایران

شعار محوری تروتسکیست ها در مقطع قیام ۵۷ ، همانند امروز ایجاد مجلس مؤسسان بود . شعار شوراها در نزد اینان همانند استالینیستها تنها حکم همسویی با اقدامات انقلابی کارگران داشت . برهمین مبنا بود که حزب کارگرن سوسیالیست (۲۰) در اولین گام رژیم اسلامی جهت تثبیت خود از طریق ایجاد مجلس خبرگان به یاری آن شتافتند. آنها در انتخابات مجلس خبرگان شرکت جسته و کاندیدا معرفی نمودند .
این انتخابات همزمان با سرکوب جنبش کارگری و دیگر جنبش های اعتراضی برعلیه جمهوری اسلامی بود .
تروتسکیستها در مضحکهٔ انتخابات ریاست جمهوری نیز شرکت جستند و ضمن انتقاد به استالینیستها بدلیل حمایت شان از کاندیداتوری رجوی، که به توصیه امام خمینی کنار رفت، از آنها خواستند تا کاندید مستقل خود را برای ریاست جمهوری اسلامی معرفی کنند . **(انتخابات ریاست جمهوری، نشریه چه باید کرد شماره ۹ دوره دوم، دی ۱۳۵۸)**
تروتسکیستها ضمن شرکت فعال در انتخابات مجلس شورای اسلامی تمامی نیروهای اپوزیسیون را دعوت به ایجاد جبههٔ واحد کردند و نوشتند که " از همه دعوت میکنیم که منافع سازمانی، فرقه ای را کنارگذاشته ، جهت وحدت سراسری نیروهای کارگری و انقلابی در انتخابات از همه نامزدهای مترقی پشتیبانی کنند. **(چه باید کرد شماره ۱۱ دوره دوم، اسفند ۱۳۵۸)**

در عرصه مبارزه با استالینیسم نیز تروتسکیستها پیشنهادات خود را به چپ استالینیست ارائه دادند. مثلاً آنها خواستار اتحاد نیروهای نظامی کومله و حزب دمکرات بودند . یعنی ایجاد یك جبههٔ ناسیونالیستی .
(ضرورت مبرم جنبش ملی خلق کرد، چه باید کرد شماره ۳۶ شهریور ۱۳۵)

و بالاخره در جنگ نیز، که به مفهوم آخرین و اساسی ترین گام رژیم اسلامی برای سرکوب قطعی امواج اعتراضات و میلیتاریزه کردن جامعه بود، تروتسکیستها رسالت خود را انجام دادند و فعالانه در جنگ شرکت جستند . آنها همانند دیگر نیروهای چپ جنگ ایران و عراق را حمله امریکا به انقلاب ارزیابی کردند و آنگاه کارگران را فراخواندند تا برای دفاع از میهن بسوی قتلگاههای بورژوازی ایران و عراق در جبهه ها بشتابند .
وقتی مواضع تروتسکیستها را با این کارنامه بررسی میکنیم می بینیم که

سیاست امروزشان چیزی جز ادامه سیاست دیروزشان نیست . یك نمونه دیگر این سیاست، شروط تروتسکیستها برای شرکت در"حزب کارگر" تازه تاسیس یافته رژیم جمهوری اسلامی است

شروط تروتسکیستها برای شرکت در "حزب کارگر" رژیم اسلامی

تروتسکیستها با داشتن چنین کوله باری از تجربهٔ خدمت به بورژوازی است که امروز پیشگام اتحاد رسمی و علنی با بورژوازی در ایران شده اند. نشریه "کارگر سوسیالیست " مواضع و شروط خود راجهت شرکت در"حزب کارگری" ایجاد شده توسط جمهوری اسلامی چنین توضیح میدهد :

" شرکت کارگران در حزب های ساخته شده توسط رژیم، درصورت ضرورت بایستی با پشتوانهٔ محکمی صورت گیرد. به سخن دیگر، کارگران پیشرو و سوسیالیست با حفظ هسته مستقل و مخفی خود، رعایت اکید مسائل امنیتی و بدون داشتن کوچکترین توهمی به قول و قرارهای نهادهای رژیم، میتوانند در چنین نهادی شرکت مشروط داشته باشند(۲۱)

بدین ترتیب کارگران سوسیالیست باید بگونه ای به رهنمود تروتسکیستها عمل نمایند که حضور آنان در احزاب سیاسی و پلیسی حاکمیت موجب لو رفتن و دستگیریشان نگردد . اما اساسا معلوم نیست که چرا کارگرانی که به "قول و قرارهای نهادهای رژیم" کوچکترین توهمی ندارند باید در چنین نهادهای شرکت جویند . تروتسکیستها که ورزیدگی ویژه ای در پراتیك کردن یکی از اصول نظری پایه ای خود یعنی انتریسم (تاکتیك دخول گرایی در احزاب حاکم) دارند، شرکت در "حزب کارگر" را مشروط به نکات زیر میکنند.

" . . . چنانچه قرار باشد که رؤسای خانه کارگر " همه کاره " و "کارگران پیشرو" هیچ کاره باشند، شرکت در این نهاد باید از ابتدا تحریم گردد ." و اینکه " . . . در عمل باید اثبات گردد که حداقل بخشی از کارگران مستقل از رژیم در چنین تجمعی شرکت فعال میکنند" و سرانجام "این حزب باید از دمکراسی درونی برخوردار باشد . کارگران مخالف رژیم باید قادر باشند که نظریات خود را به هرشکلی که خود لازم تشخیص دهند ابراز کنند" (۲۲)

پس شرکت کارگران در حزب های ساخته شده توسط رژیم درصورت امکان حضور سوسیالیست ها در سطوح رهبری و به شرط وجود دمکراسی حزبی لازم و ضروری است . کارگران سوسیالیست هم ضمن استفاده از دمکراسی موجود در دستگاه پلیسی برای ابراز نظر مخالف رعایت اکید مسائل امنیتی را برای حفظ هسته مستقل و مخفی شان خواهند کرد. "

ما داوری دربارهٔ چنین رهنمودهای سیاسیی را برعهدهٔ کارگرانی میگذاریم که طی بیست سال گذشته سرکوب و پیگرد دستگاههای مخوف جمهوری اسلامی، بویژه ارگانهای سرکوبگرش در کارخانه ها یعنی شوراهای اسلامی، انجمن های اسلامی بسیج و . . . را به کرات تجربه کرده اند و به ماهیت سیاه دستجات حکومت از همان فردای قیام پی برده اند. با این همه نباید یك حقیقت ساده را از نظر دور داشت :

شرایط اعلام شده نشریه "کارگر سوسیالیست" جهت شرکت در "حزب کارگر" دقیقا در انطباق با اصول و مبانی نظری تروتسکیستی است . همانگونه که ماهیت سیاست های سناریوی "اتحادیه مستقل کارگران ایران" منطبق با مواضع نشریه "کارگر سوسیالیست" میباشد.

بیست سال تجربهٔ گرانبهای مبارزه طبقه ما برعلیه حاکمیت ارتجاع اسلامی و نقش احزاب و نیروهای راست و چپ اپوزیسیون یك امر را بخوبی آشکار ساخته است :

احزاب و سازمانهای سیاسی موجود در اپوزیسیون، منجمله جناح چپ ، بارها و بارها همسویی و تمایل خود را برای شرکت در دستگاه سیاسی قدرت های حاکم ابراز و اعلام داشته اند. این حاکمین بوده اند که اینان را از درگاه قدرت بیرون رانده اند. علت این امر هم روشن است . جناح چپ آخرین خطوط دفاعی سرمایه بحران زده و درحال سقوط خواهدبود . و مادامی که جناحهای دیگر قادر به حفظ قدرت هستند، بناگزیر باید در اپوزیسیون باقی بماند

۳_ اتحادیه ها، سازمانهای کارگری دیروز و سلاح بورژوازی در امروز

اتحادیه های کارگری بدنبال یکدوره مبارزه دشوار کارگران برای حق اتحاد و تجمع پدیدار شدند . انجمن ها و تعاونی های مخفی مبارزات وسیعی را برای الغاء قوانین ضد اتحاد، ابتدا در انگلیس و سپس در کشورهایی چون فرانسه، آلمان، بلژیك و اسپانیا سازمان دادند. کلیه دستاوردهای قرن نوزدهم، از جمله تدوین قوانین کار، کاهش ساعت کار و بهبود زندگی کارگران محصول رفرمهایی بودند که بوسیله جنبش اتحادیه ای به بورژوازی تحمیل شد . اما در عین حال نباید فراموش کرد که سیستم سرمایه داری درآندوره هنوز وارد دوران زوال و انحطاط خود نگشته بود و قابلیت رفرم داشت . به همین سبب بود که مبارزه کارگران هم برای حقوق دمکراتیك (مثل جنبش چارتیست ها) و سیاسی مانند حق رای و هم تحمیل رفرم اقتصادی بربستر یك زمینه عینی معین پیش میرفت .

با ورود سرمایه داری به مرحله انحطاط و با آغاز جنگ جهانی اول این دوران سپری گشت . سرمایه داری دچار بحرانهای دائمی شد که تنها از طریق جنگهای جهانی اول و دوم و صدها جنگ ملی و منطقه ای به مهار موقت آن نائل گشته است .

اتحادیه های کارگری به یمن بوروکراسی فزایندهٔ درونی خود و بهمراه سوسیال دمکراسی در جنگ جهانی اول به اردوی سرمایه داری پیوستند و کارگران را به قتل عام هم طبقه های خود فراخواندند . همچنین با رشد نقش و مداخلهٔ دولت در اقتصاد و تفوق سیاسی مبارزه طبقه کارگر بر جنبهٔ صنفی آن، نه تنها دست یابی به رفرم بلکه حتی مبارزه برای دستمزد بالاتر مشروط به تقویت خصلت سیاسی مبارزه گشت . اتحادیه ها اما بالعکس در دستگاه سیاسی سیستم سرمایه داری استحاله یافتند و همانند احزاب سوسیال دمکرات و چپ کوشیدند تا مبارزهٔ طبقه کارگر را در کانالهای قانونی و صنفی مسدود کنند. این نقش امروز بیش از پیش در کشورهای اروپایی قابل مشاهده است .

اتحادیه های کارگری در اروپای شمالی یك جزء رسمی عناصر سازندهٔ نظم موجود هستند. قدرت مالی و دستگاه اداری سیاسی اتحادیه ها در کشورهای آلمان، انگلیس و اسکاندیناوی تنها و تنها با موسسات بزرگ مالی دیگر نظام قابل مقایسه است . در اتحادیه های وابسته به احزاب حاکم شبکه های پلیسی فعالیت گسترده ای در مشارکت با دستگاه امنیتی دولت پیش میبرند . در اروپای جنوبی و دیگر کشورهای پیشرفته اتحادیه ها حتی آنجا که وابسته به احزاب اپوزیسیون هستند به مثابه عامل مهم بازدارنده ای در مقابل خودسازمانیابی مستقیم و غیرقانونی طبقه عمل میکنند . افزون برآن، تجارب اخیر مبارزه طبقه کارگر نشانگرنقش بازدارنده و کنترل کننده این ارگانها در نبرد

جهانی طبقه کارگر است . مبارزهٔ وسیع کارگران لهستان در سالهای ۱۹۸۹ـ۱۹۸۱ با شکل گیری اتحادیه همبستگی به دامن سرمایه داری جهانی رانده شد. اتحادیهٔ همبستگی به رهبری لخ والسا این مبارزهٔ باشکوه کارگری را به بیراهه کشاند. و با به قدرت رسیدن لخ والسا به سازمان دادن نظم سرمایه پرداخت .

اتحادیه ها در کشورهای پیرامونی

نقش اتحادیه ها در کشورهای پیرامونی نیز همین بوده است . **تلاشهای وسیع اتحادیه های کارگری برزیل برای راندن "لولا" بر مسند قدرت و سازماندهی استثمار کارگران** گرچه قرین موفقیت نشد اما ماهیت بورژوایی اتحادیه ها را برملا کرد. آنچه که در کشورهای پیرامونی به اتحادیه اعتبار می بخشد همانا نقش استبداد و حضور این اتحادیه ها در صفوف اپوزیسیون بورژوایی است . با اینحال احزاب امپریالیستی، مانند سوسیال دمکراتها، نیز سالانه میلیونها دلار برای سازمان دادن اتحادیه ها در اقصی نقاط جهان صرف میکنند . عروج جنبش اتحادیه ای در کشورهای پیرامونی که بویژه پس از قدرت یابی استالینیسم تقویت گشت، در بهترین حالت خود چونان عصای دست سرمایه داری دولتی عمل کرده است . اتحادیه های کارگری در **الجزایر** ابزار سرکوب قدرتمداران جدید بعد از سالهای ۱۹۶۲ بودند . آنها حتی اعتصاب را نیز ممنوع اعلام کردند. همین کارکرد را در نزد اتحادیه های **تونس** در مقطع پیشروی سرمایه داری دولتی، میتوان بخوبی مشاهده کرد . **در آرژانتین**، وزیرکار این کشور بنام پرون با حمایت احزاب جناح چپ سرمایه اقدامات وسیعی را بمنظور سازماندهی دولتی اقتصاد تحت عنوان عدالت اجتماعی بعمل آورد . متشکل نمودن سندیکاهای متعدد آرژانتین در " فدراسیون سراسری کارگران (معروف به ساختار پرونیسم) یکی از ارکان حفظ نظم سیاسی و اقتصادی آرژانتین در مدت زمامداری پرون بود.

به **ترکیه** نگاه کنیم . امروز بیش از سی سال است که "حقوق سندیکایی و اتحادیه ای" در این کشور برسمیت شناخته شده است . تورکیش اتحادیه قدرتمند ترکیه اساسا بوسیله کارشناسان دمکرات آمریکا سازمان یافت و تاکنون همیشه کوشیده است تا با استفاده از تجارب بورژوازی جهانی به کنترل و مهار مبارزات کارگران ترکیه بپردازد. تلاش جناح چپ و گروههای وابسته بدان برای انشعاب در اتحادیهٔ تورکیش تحت نام فریبندهٔ سندیکالیسم طبقاتی "دیسك" در سال ۱۹۶۷ تنها، اقدامی بود برای جلوگیری از رشد حرکات کارگری در خارج از اتحادیه ها .

اتحادیه های کارگری در کشورهای متروپل طی دوران معینی سازمانهای واقعی مبارزه طبقاتی بودند . ولی امروز داشتن چنین ماهیتی در کشورهای پیرامونی ناممکن گشته است . روشن است که حضور اتحادیه های کارگری در صفوف اپوزیسیون نباید دلیلی برای ماهیت کارگری آنان انگاشته شود . همانگونه که مبارزه ضداستبدادی احزاب لیبرال و بورژوا با دیکتاتورها حول دمکراسی (امکان دخالت همهٔ جناحها طبقه حاکم در نهادهای قدرت) دال بر انقلابی بودنشان نیست . اتحادیه های کارگری در کشورهای پیرامونی همانند جنبش حق رأی، پارلمان، رفرم های ارضی و اقتصادی طبقه حاکم از همان بدو پیدایش خود حاصل ادغام پیرامون در بازار جهانی بودند .

این اتحادیه ها صرفنظر از اینکه از روی مدل امریکایی (مانند ترکیه) یا موسولینی (مانند برزیل) و یا مدل بلوك شرقی ساخته شده باشند، در نهایت کارکرد واحدی داشته و دارند . اتحادیه ها در ایران نیز از این قانون عمومی مستثنی نخواهند بود .

اتحادیه های کارگری در ایران

اولین تجارب جنبش سندیکایی در ایران مصادف با دوره ای بود که جهان سرمایه داری از در بحران بسر میبرد. وقایعی چون انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و سپس شکل گیری حزب "همت" در دل سوسیال دمکراسی روسیه و جنبش مشروطه خواهی در ایران و بالاخره ورشکستگی نظام پیشاسرمایه داری و مهاجرت وسیع کارگران به روسیه زمینه های شکل گیری اولین دوره تجربه سندیکایی در جنبش کارگری ایران (۱۲۱۰ ـ ۱۲۰۰) را فراهم آورد . جنبش سندیکایی در ایران همانند دیگر کشورهای پیرامونی اما در شرایط بسیار متفاوتی پا به عرصهٔ وجود نهاد . سندیکاها در ایران از دل تعاونیها و انجمن های کارگری که برعلیه کارفرمایان سازمان یافته باشند متولد نشدند . به وارونه، جنبش سندیکایی در ایران، همانند دیگر کشورهای پیرامونی بازتاب اعتلاء مبارزه جمعی کارگری از یکسو و حضور احزاب سیاسی و نقش سازمانگرانه آنان در این جنبش از سوی دیگر بود.

حزب کمونیست ایران ابتکار عمل سازماندهی اولین سندیکاهای کارگری را در دست داشت . با این وجود حزب هدف خود را این قرار داده بود تا هرنوع تشکل یابی کارگری را تا سطح یك جنبش خالصاً کمونیستی ارتقاء دهد . از همین رو اولین جنبش سندیکایی در ایران خصلتی کاملاً سیاسی داشت . روزنامه "حقیقت" ارکان شورای مرکزی سندیکاهای ایران از مواضع سیاسی خود در رابطه با وقایع مختلف آندوره *آشکارا* دفاع میکرد . *سندیکاها محل فعالیت* "حزبی" کارگران بود . ضمن آنکه فعالیتهای صنفی، حرفه ای را نیز پیش میبردند . بعنوان مثال میتوان از **سندیکای کارگران تبریز یاد کرد که خود را حزب کارگران مینامید**

علیرغم اینکه سندیکاها در مواردی جلوه ای از اتحاد احزاب سوسیال دمکرات و بورژوا با حزب کمونیست ایران بودند، حزب کمونیست هیچ تزلزلی در سازماندهی کمونیستی کارگران نداشت . ازهمین رو جنبش سندیکایی *سالهای* ۱۲۱۰ ـ ۱۲۰۰ خصلتی دوگانه *داشت* . *سندیکاها از* سویی تبلور سازمانیابی انقلابی کارگران بودند و از سوی دیگر بی برنامه گی حزب کمونیست در این زمینه را آشکار میساختند. باوجود ناروشنی هایی که جناح انترناسیونالیست حزب کمونیست در تدقیق مواضع خود (بویژه حول نقش اتحادیه ها، خصلت تاریخی سرمایه داری و سیاست های غلط حزب بلشویك) داشت ، سیاستی انقلابی را در جنبش کارگری نمایندگی میکرد. با اینهمه بریك نکته با صراحت میتوان پای فشرد. **اینکه اولین برنامه حزب کمونیست ایران اساسا، هیچگونه اشاره ای به "سازمانیابی صنفی" و لزوم ایجاد سازمانهای سندیکایی نکرده بود** درحالیکه احزاب و گروه های دیگر در این دوره بر این نکته تاکید کرده بودند . گروههایی چون "فرقه دمکرات ایران" و "حزب سوسیال دمکرات ایران" خواستار تشکیل سندیکاها شده بودند . حتی مرامنامهٔ جنگلی ها و "سازمان سوسیال دمکراتهای مسلمان" و بسیار پیشتر از آنها "سازمان انقلابی مجاهدین مشهد" نیز به این مسئله اشاره نموده بودند . عدم اشاره به لزوم ایجاد سندیکاها بمثابه مشی حزب ریشه در نگرش جناح انترناسیونالیست به استراتژی و تاکتیك انقلابی در آندوره و همچنین سپری شدن دوران برنامه های سوسیال دمکراتیك داشت . روشن است که در آندوره، در کشوری چون ایران و حتی امروز، مبارزه برای حقوق دمکراتیك جزء لاینفك مبارزه کارگران بوده و میباشد.

اما تفاوت بسیاری میان مبارزه برای رفرم وحقوق دمکراتیك از یکسو و ایجاد سازمانها، تشکلها و احزاب رفرمیستی از سوی دیگر وجود دارد.

دومین دورهٔ جنبش سندیکایی در ایران مصادف بود با رشد فزایندهٔ استالینیسم در جهان . "شورای متحده کارگران ایران" که متشکل از

اعضای رهبری حزب توده بود زمانی تاسیس گشت که ایران در اشغال متفقین بود. به همین دلیل فضای سیاسی بوجود آمده بستر مناسبی برای سازمانیابی اتحادیه ای فراهم آورد . اما این سازمانیابی در اصل تجلی موفقیت بخشی از بورژوازی جهانی (جناح چپ) برای کسب امتیازات از رقبای خود بود .
سازماندهی سندیکاها از سوی حزب توده در این دوره، با نیاز جبهه های جنگ به تولید بیشتر گره خورده و در خدمت این هدف بود. بدیهی است که این اتحادیه ها نیز همانند دیگر اتحادیه های بورژوازی، همزمان که اعتصابات در برخی نقاط را تحت عنوان کارشکنی در جنگ مورد بازخواست قرار میدادند، ناگزیر بودند تا در مناطق معینی و به هنگام اجبار با خواسته ها و اعتراضات کارگری همسویی کنند و تظاهر به مبارزه جهت احقاق حقوق آنان نمایند. سازمان دادن اتحادیه های سراسری کارگری در عمل به معنی سازمانیابی نیروی تولید برای تقویت پشت جبههٔ شوروی و متفقین بود . جنبش اتحادیه ای دوره دوم در ایران، نه در تکامل اقدامات تریدیونیوستی صنفی بلکه حاصل غیاب یك سازمان سیاسی پرولتری و در نتیجه بازتاب تسلط احزاب سیاسی جناح چپ بر جنبش کارگری بود . در ایندوره دو گرایش در جنبش اتحادیه ای خودنمایی میکند . گرایش مسلط که بوسیله **حزب توده** نمایندگی میشود . و گرایشی که میکوشد تا با اتکاء به "استقلال تشکل کارگری" در مقابل حزب توده مقاومت نماید . این دومی **بوسیله یوسف افتخاری** نمایندگی میشود . از آنجائیکه این گرایش با همان سلاح حزب توده به مقابله با آن بر میخیزد، یعنی با شعار تشکل صنفی، بزودی و به حکم شرایط عینی و نیازهای جنبش اتحادیه ای، در دستگاه سیاسی جناح حاکم استحاله میابد . این واقعه را میتوان درس آموزترین جنبه حرکت اتحادیه ای آندوره به شمار آورد .

سومین دورهٔ تجربه سندیکایی در ایران نه از طریق احزاب اپوزیسیون بلکه بوسیلهٔ دستگاه دولتی و با اتکاء به اصلاحات از بالا آغاز گشت . دستگاه سیاسی رژیم سلطنتی با استفاده از تجارب ضعیف سندیکایی قبلی، اقدام به سازماندهی سندیکاها در صنایع نمود . طبقه کارگر جدید پس از دوران اصلاحات ارضی مجال ابراز وجود وسیع و متشکل در مقابل این سندیکاها را نیافت . با این وصف مبارزه کارگران علیه مدیریت و دستگاه دولت با مبارزاتشان علیه سندیکاها عجین گشته بود . کم نبودند مبارزات و اعتصاباتی که در آن کارگران با اتکا بر گردهمآیی های عمومی و انتخاب نماینده به رویارویی با دستگاه دولتی کشیده شدند. اعتصاب کارگران جهان چیت نشان داد که حتی در ایران سال ۱۳۵۰ یك جنبش ساده برای دستمزدها تنها با عیان شدن خصلت سیاسی مبارزه قادر به پیشروی بود . (۲۲)

تنها در آستانهٔ قیام ۵۷ بود که طبقه کارگر جدید ایران موفق میگردد تا برای اولین بار و در مدت محدودی تشکلها و ارگانهای نوینی را تجربه کند که پرولتاریای جهانی از سالهای ۱۹۰۵ به بعد در جریان مبارزاتش به آنها دست یافته بود . یعنی کمیته های اعتصاب و شوراهای کارخانه .
حقیقت این است که شرایط اقتصادی و سیاسی مسلط بر دنیای امروز بگونه ای است که اتحادیه های کارگری هم در پیرامون و هم در متروپل در سیستم سیاسی حاکم استحاله یافته اند. و کارگران نیز به تجربه و در جریان مبارزه درمیابند که تشکلهای دائمی صنفی در دوران کنونی در عمل ابزار طبقه مسلط است . لذا به تشکلهای نوینی روی میاورند که با خصلت سیاسی مبارزه کارگری در عصر کنونی منطبق است . اکنون سالهاست که کارگران ایران میکوشند تا در صنایع مختلف با اتکا بر گردهمایی های عمومی و انتخاب نمایندگان برای یکدوره و یا برای دستیابی به خواسته های یك حرکت معین، مبارزات خویش را پیش برند . و در دوره های اعتلاء و همه گیر شدن مبارزه نیز نشان داده اند . که چگونه از این مسیر به تشکیل کمیته های کارخانه و اعتصاب و سپس شوراهای کارگری بمثابه نهادهای واقعی کارگری مبادرت میورزند . این پدیده درواقع حاصل انکشاف مبارزه طبقاتی، خود سازمانیابی کارگری وبدست گرفتن ابتکارعمل توسط کارگران بوده است . (۲۴)

بیاد آوریم که چگونه در مقطع ۵۷ و در بحبوحهٔ مبارزات کارگری برای تشکیل شوراها، چپ تمام مساعدت خویش را بکار گرفت، تا کارگران را قانع سازدکه سندیکاهای صنفی خود را ایجاد کنند.
با نگاهی به ادبیات سیاسی جناح چپ در می یابیم که چگونه این احزاب و بسیاری از عناصر دانش آموخته مدام درحال تقویت فعالیت اتحادیه ای و یا ترویج ایدئولوژی اتحادیه گرایی بوده اند. دراین مسیر بخش قابل توجهی از روشنفکران طبقهٔ دارا تحقیقات دامنه داری را حول علل **"نهادینه نشدن جنبش سندیکایی"** بعمل آورده اند. آنها ضمن اشاره به نکاتی چون "گسست تاریخی در تجارب اتحادیه ای" ، "جوان بودن طبقه کارگر" و غیره همگی در یك نکته متفق القول بوده اند . اینکه یکی از دلایل شکست جنبش سندیکایی "چپ روی احزاب در سیاسی کردن سندیکاها" بوده است . این درحالی است که کارگران در سراسر دنیا درگیر جدالهای روزمره با دول سرمایه داری برای افزایش دستمزدهایشان هستند . حقیقت این است که پیشروی مبارزات و اعتصابات پراکنده کارگری در عصر حاضر به وسعت یابی این مبارزه و عیان شدن خصلت انقلابی و سیاسی آن گره خورده است . طبقه کارگر درهمانحال که تحت سرکوب و بی حقوقی قرار دارد علیه این تضعیقات مبارزه نیز میکند . در همانحال که به فقر دائمی محکوم است برای بهبودی نسبی زندگی خود نیز میکوشد . بعبارت دیگر طبقه کارگر درعین حال که یك طبقه استثمار شده است در همان حال نیز طبقه ای است انقلابی . جداسازی این کاراکتر اجتماعی و تاریخی طبقه کارگر تحت عنوان جدایی مبارزه صنفی و سیاسی در اساس اعتبار خود را از آن دوره ای میگیرد که جنبهٔ اقتصادی و صنفی مبارزه کارگران برای بدست آوردن رفرم بر جنبهٔ سیاسی مبارزه طبقه غلبه داشت . دورانی که انقلاب کمونیستی تنها آلترناتیو بلافصل نظم موجود نبود . احزاب سیاسی طبقه حاکم اعتبار تاریخی اتحادیه های کارگری را تبدیل به اهرمی جهت سرپوش نهادن بر آپارات سیاسی و پلیسی خود درمیان کارگران کرده اند.

اینچنین است که امروز تروتسکیستها و دیگر گروههای چپ سرمایه به کمك برنامه اصلاحاتی دولت ایران شتافته و بیرق "تشکلهای صنفی و مستقل کارگری" را هم آواز با بورژوازی برافراشته اند . در مقابل، باید ما کارگران بکوشیم تا با تلاش برای درس گیری از تجربیات جهانی هم طبقه ایهای خود، با ارتقاء تجارب بیست ساله اخیر و با تکیه بر گردهمایی های عمومی و همگانی خود از طریق گزینش هیئت نمایندگان و تحمیل آن بر جمهوری اسلامی کنترل مبارزاتمان را بدست گیریم و بسوی تدارك تشکیل کمیته های اعتصاب و شوراهای کارخانه و محله حرکت کنیم . برای دستیابی به چنین هدف و برای رهبری جنگ بین المللی برعلیه سرمایه داری ایجاد سازمان پرولتری و تشکیل حزب جهانی پرولتاریا یك ضرورت حیاتی است .

یا برپایی جامعهٔ کمونیستی و یا سقوط بشریت به بربریت هولناك ، هیچ راه دیگری وجود ندارد .

الف ــ د

منابع وتوضیحات

۱ـ از آنجائیکه اغلب سازمانهای موجود در جناح چپ اپوزیسیون اطلاعیه مربوط به اعلام موجودیت "شبکهٔ همبستگی با جنبش کارگری ایران" را در نشریات خود درج کرده اند، ما نیازی به ذکر نام یک یک آنها ندیدیم .

۲ـ "پیام به شبکه همبستگی با جنبش کارگری ایران" ، کارگر سوسیالیست ۵۳

۳ـ "صدایمان را رساتر میکنیم" ، کارگر سوسیالیست ۵۱

٤ـ همانجا

۵ـ "کشتار در دریا، سرکوب در بندر" ، کارگر سوسیالیست ۵۱

٦ـ "اعتصاب کارگران ریخته گری یزد مصمم پیش میرود" ، کارگر سوسیالیست شماره ۵۳

۷ـ "نامه سرگشاده "اتحادیه مستقل کارگران ایران به ریاست جمهوری" ، علی اعتمادی ، کارگر سوسیالیست شماره ۵۱

۸ـ کوشش خانهٔ کارگر در ایندوره متکی بر استراتژی تقویت جناح خاتمی، ممانعت از حذف شدن ارگانهای خانهٔ کارگر از هیرارشی قدرت بوده است . در صنایعی که بدلیل بازگشت مالکان سابق (مانند ایروانی در کفش ملی) شوراها تضعیف شده اند، خانه کارگر کوشید تا از اعتراضات کارگری بمثابه اهرمی برای عقب راندن مدیریت جدید سود جوید. شعار فریبندهٔ خواست کارگران برای مدیریت کارخانه ریشه در این واقعیت داشت . از سوی دیگر خانهٔ کارگر تلاش کرد تا جدال سابق بخش دولتی و خصوصی را به مرکز اعتراضات کارگری بکشاند. این امر موجب تقابل ارگان کارگری ولی فقیه (جامعهٔ اسلامی کارگران) و خانهٔ کارگر شد .

۹ـ "به کارگران پرسان" ، اتحادیه مستقل کارگران ایران ، کارگر سوسیالیست ۵۱

۱۰ـ کار ، نشریه سازمان فدائیان اقلیت شماره ۳۱۳

۱۱ـ اخبار و تفسیرهای به اصطلاح سیاسی نشریات چپ سرمایه همواره چرک نویس ناشیانهٔ مطبوعات مزدبگیر جامعهٔ بورژوایی بوده است . نگاهی به تحلیلها و اخبار نشریات حزب توده، راه کارگر و حزب کمونیست کارگری و مقایسهٔ آنها با محتویات روزنامهٔ کار و کارگر در همان زمینه ها این حقیقت را روشن میسازد. نشریهٔ "کارگر امروز" وابسته به حزب کمونیست کارگری عادت داشت تا اخبار مطبوعات رسمی را تحت عنوان به "نقل از مرکز خبری کارگر امروز" منتشرسازد. نشریه ایسکرای شمارهٔ ۵ نیز اعتراض کارخانهٔ ذوب فلزات یزد را زیر تیتر "اخباری از محافل کارگری ایران" درج کرده است . لذا این شیوهٔ گزارش دهی و انتشار اخبار توسط "اتحادیهٔ مستقل . . . " و نشریهٔ کارگر سوسیالیست پدیدهٔ جدیدی در حیات چپ ایران نیست .

۱۲ـ منبع شماره ۸

۱۳ـ همانجا

۱٤ـ قانون کار و قانون تامین اجتماعی ، گردآورنده امین ۱۳۷۱

۱۵ـ همانجا

۱٦ـ کارگر سوسیالیست شماره ۵۲

۱۷ـ منبع ۷

۱۸ـ منبع ۱٦

۱۹ـ قطعنامه راهپیمایی ضدامپریالیستی یکشنبه چهاردهم آذر ماه ۱۳۵۸، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، همچنین نگاه کنید به کار ارگان این سازمان شماره ۳٦

۲۰ـ تروتسکیستها که در هتل کنتیانتال تهران دست به ایجاد "حزب کارگران سوسیالیست زدند، پس از مدتی دچار بحران شکننده ای گشتند. در نتیجهٔ این بحران، حزب کارگران سوسیالیست به دو حزب منشعب شد. جناح جدید تحت عنوان حزب کارگران انقلابی به دفاع رسمی از سیاستهای رژیم اسلامی پرداخت و حزب کارگران سوسیالیست همواره در اپوزیسیون باقی ماند . محافل تروتسکیستی کنونی در خارج از کشور از سابقهٔ حزب کارگران سوسیالیست هستند. به همین سبب کلیهٔ فاکتها راجع به عمل کرد تروتسکیستها مربوط به کارنامهٔ حزب کارگران سوسیالیست است .

۲۱ـ نشریهٔ کارگر سوسیالیست، شماره ۵۲، صفحهٔ ۱۵

۲۲ـ همانجا

۲۳ـ کارگران جهان چیت پس از یکدوره اعتراض برای افزایش دستمزد، در روز هشتم اردیبهشت سال ۱۳۵۰ درب های آهنی کارخانه را کشودند و دست به تظاهرات خیابانی زدند. این تظاهرات درپی یک اعتصاب سه روزه برای افزایش دستمزدها و مخالفت کارفرما با این خواست به وقوع پیوست . صفوف ۱۵۰۰ نفری کارگران با پیوستن عده ای دیگر از کارگران در طول راه گسترده تر گشت . در نزدیکی کاروانسرا سنگی، ژاندارمهای مسلح به سوی کارگران آتش گشودند. در این تظاهرات علی کارگر ۳۲ ساله، حسین نیکوکار ۱٦ ساله و مسیح الله حشم فیروز ۱٦ ساله جان باختند و ۱۳ تن دیگر از کارگران زخمی شدند. همزمان با این واقعه بخشی از روشنفکران طبقهٔ دارا در حال ساختن سازمان چریکی برای مبارزه با "دیکتاتوری" بودند. اینان که پیشگام سنت فدائیسم در ایران گشتند با اتکاء بر تئوریهای ضدانقلابی جناح چپ به انکار مبارزهٔ طبقاتی پرداخته بودند.

۲٤ـ سنت گردهمایی های عمومی و انتخاب هیئت های نمایندگی شکلی از مبارزه است که بوسیلهٔ خود کارگران و با اتکاء بر نیروی جمعی شان کشف شده است . این شکل از مبارزه را بواقع باید حاصل انکشاف مبارزه طبقاتی در دوران زوال سرمایه داری نامید. کارگران با اتکاء بر این شیوه از مبارزه کوشیده اند تا در مقابل آپارات سیاسی بورژوازی در کارخانه (سندیکا و اتحادیه) مقاومت کنند. آنان به تجربه دریافته اند که در دوران فعلی امکان برخورداری از یک تشکل صنفی دائمی که وفادار به کارگران باشد وجود ندارد.

چپ کمونیست تنها نیروی سیاسی بوده است که با تکیه بر مواضع انقلابی خویش قادر به تشخیص و تقویت این تاکتیک کارگری شد. حزب کمونیست کارگری امروز و حزب کمونیست ایران دیروز در مقطع معینی آغاز به ابتذال کشاندن این سنت نمود. نحوهٔ عمل ناپسند حزب کمونیست کارگری در این زمینه همانند مسئلهٔ ملی متکی بر شیوه های تحریف و دستبرد ادبی بوده است .

گردهمایی عمومی و انتخاب نماینده حاصل اقدام مستقیم خودکارگران در شرایط معین است . شرایطی که آنان امکان ایجاد تشکلهای واقعی خود یعنی شوراهای کارگری را ندارند. از همین رو تبدیل این سنت به دستورالعمل ها و فرمان سیاسی ناشی از بیگانگی با مارکسیسم انقلابی است . جالب اینکه حزب کمونیست ایران فرمان ایجاد فوری شوراهای واقعی را به مدت ۱۰ سال تکرار کرد. اینکار در واقع به معنای تشکیل "شوراهای صنفی" در ان شرایط بود. پس از آن نیز همزمان با خوش رقصی "کمیته های همبستگی کارگری" حزب کمونیست کارگری در نزد اتحادیه های دول اروپا و سازمان جهانی کار، آغاز به سر دادن شعار "مجمع عمومی خود را برگزار کنید" ، کرده است .

از میان نامه های شما

پیک انترناسیونالیستی، برغم تیراژی ضعیف، درحال یافتن مخاطبین خود است . نظرات و مطالب آن مورد توجه برخی عناصر و جمع های مبارز کارگری قرار گرفته است . اینها مبارزینی هستند که مدتها پیش از چپ فاصله گرفته اند، سر در کار نظری پرحوصله دارند و بر ضرورت شکل گیری یک بدیل کمونیستی از درون جنبش کارگری تاکید میکنند. حضور چنین رفقایی در خارج از کشور، شاخص وجود یک چنین گرایشی در جنبش کارگری ایران است . گرایشی که ما از آن تحت عنوان " جریان انتقادی درون جنبش کارگری" یاد کردیم . چند تن از این رفقا اقدام به بازتکثیر و توزیع پیک انترناسیونالیستی در محل سکونت خود نموده اند . سپس نیز سئوالات و نظرات برخی از خوانندگان نشریه را برایمان ارسال کرده اند . سئوالات مندرج در این صفحه، از میان نامه های این رفقا برگزیده شده است .

گفتنی است که درج رسید نامه ها و پاسخ بدانها در نشریه، سیاست ما نیست . این نکته با رفقایی که با ما وارد مکاتبه شده یا کمک مالی ارسال کرده اند، در میان گذاشته شده است . صفحهٔ "از میان نامه های شما" به انعکاس سئوالات یا نظراتی که حول اهداف عمومی نشریه طرح میشوند اختصاص دارد . امید ما اینست که صفحات این بخش از نشریه بتدریج مباحثاتی را منعکس سازد که توسط افراد و محافل مبارز و در راستای شکل گیری گروهبندی کمونیستی ارسال میشود .

سئوال : ۱ــ . . . رئوس عمدهٔ مواضع که در نشریه درج شده، چارچوبی نو و مثبت است . اما ناروشنی ها زیاد است . حداقل برای ما اینطور است . نکاتی از آنها بنظرم قابل نقد و برخورد هستند، مهمتر از همه اینکه ما هنوز درک شفاف و روشنی از کلیت مواضع شما نداریم و دوست داریم همکاری کنیم . اما با وضعی که شکل طرح مواضع پیش آورده راه همکاری در عمل بسته است . نمیدانم نظر خود شما چیست ؟ . . .

پاسخ : بندهای نظری طرح شده خطوط عمومی مواضعی است که یك کل، یك سیستم نظری را تشکیل میدهد . به عقیدهٔ ما همکاری با یك تشکل یا نشریه کمونیستی براساس وحدت تئوریك صورت نمیگیرد . برعکس این وحدت سیاسی و برنامه ای است که باید مبنای سازمانیابی کمونیستی باشد .

مواضع ما در اصل متکی بر دستاوردهای نظری چپ کمونیست است و درعین حال براساس مطالعات، تجربیات و برداشت فعالین پیك انترناسیونالیستی فورموله شده است . هدف ما این بوده است تا ضمن شناساندن مواضع نیروهای جنبش کمونیستی و بیان جایگاه تاریخی این مواضع، از نگرش و برداشت خود نیز دفاع کنیم . اما درك و تصور ما چنین نیست که این مواضع یك بار برای همیشه ساخته و پرداخته شده و جاودانه گشته اند . به وارونه، ما از بحث انتقادی و مباحثات تئوریك حول این بندها استقبال میکنیم .
ضمنا نظرات تئوریك نمی توانند کامل و تغییر ناپذیر باشند . امید ما این است که جمع ها و گرایشات انقلابی دیگر، یعنی کسانی که با چپ سرمایه مرزبندی دارند و یا دست به برش از آن زده اند، وارد بحث حول این مواضع شوند تا امکان شکل گیری یك پلاتفرم کمونیستی، که لاجرم باید کاراکتری انترناسیونالیستی داشته باشد، فراهم آید . بدیهی است که برای دست یابی به این هدف معیارهای روشنی برای بحث، مناظره ، نشست، انتشار بولتن مشترك و خلاصه همکاری داریم . این معیارها که سابقا میان نیروهای چپ کمونیست مورد بحث قرار گرفته، عبارت است از :

۱ــ پذیرش مارکسیم به عنوان متدولوژی و علم رهایی پرولتاریا
۲ــ رد کلیه احزاب به اصطلاح سوسیالیست و کمونیست موجود به مثابه احزاب بورژوایی
۳ــ پذیرش انقلاب روسیه بعنوان انقلاب کارگری
٤ــ رد بی قیدو شرط سرمایه داری دولتی و خودگردانی
۵ــ پذیرش ضرورت تاریخی حزب جهانی پرولتاریا

سئوال : ۲ــ . . . همانطور که گفتم از لحاظ نظری بیشتر بندها بویژه راجع به حزب و اتحادیه ها و مسئله ملی بنظرم درست می آیند . اما بند ۱۲ که کل جنبش چپ ایران را ضدانقلاب نامید صحیح نیست . بالاخره شما در پایه ای ترین مفاهیم مثل سرمایه داری، استثمار، ارزش اضافی، انقلاب، سوسیالیسم و . . . با چپ اشتراك نظر دارید. بعلاوه در فعالیهای دمکراتیک مثل زنان، پناهندگی، مبارزه علیه استبداد، مبارزه صنفی کارگران و . . . همگام هستید . یعنی حداقل با نیروهای رادیکال چپ باید همگام باشید . آیا اینطور نیست ؟

پاسخ : رفیق عزیز ! این ابراز نظر شما مبتنی بر پیش فرض هایی است که صحت ندارند . فلسفهٔ وجودی نشریه پیك انترناسیونالیستی این است که نشان دهد نه تنها در شیوه تحلیل مسائل اساسی مبارزه طبقاتی و وقایع روز بلکه حتی در همان مفاهیم پایه ای مانند سرمایه داری، انقلاب، سوسیالیسم و غیره، هیچ وجه مشترکی میان مارکسیسم انقلابی و جناح چپ سرمایه وجود ندارد . توضیح و تشریح این مفاهیم و به تصویر کشیدن خط فاصلی که مارکسیسم انقلابی را از جناح چپ متمایز میکند در حوزه این پاسخ نمی گنجد . اما جا دارد تا تاکید

کنیم که درک ما از مفهوم انقلاب، ماهیت و کاراکتر آن، هیچ وجه مشترکی با چپ ندارد. همینطور تبیین ما ازکارکرد سرمایه داری، و خصوصیت این نظام، بحران سرمایه داری و غیره، آشکارا در مقابل اندیشه هایی است که چپ در این زمینه بیان میکند. آنچه نیز شما تحت عنوان فعالیت های دمکراتیک نامیده اید ، بدیده ما جبهه هایی هستند که توسط بورژوازی و برعلیه مبارزه طبقاتی گشوده شده است . این گفته به معنی انکار معضلاتی حول آلودگی محیط زیست، ستم برزنان، مسئله پناهندگی نیست، نگرش ما دراین رابطه متفاوت است .

گفته اید که راه دیالوگ و انتقاد با چپ بسته شده است . ما براساس مبانی و اصول فکری خودمان نه میخواهیم و نه میتوانیم وارد گفتگوهای انتقادی با جناح چپ سرمایه داری شویم . ما به چپ هیچگاه انتقادی نکرده ایم که منتظر پاسخ باشیم . چنانچه اگر گرایشاتی از اینان نیز به مباحثه یا انتقاد از ما دست زنند تنها سردرگمی خودشان را در مکانی که ایستاده اند، عیان میکنند .
شما نوشته اید که با جهت گیریهای عمومی ما توافق دارید . آیا این بدین معناست که شما، هم جنگهای ملی را ارتجاعی میدانید و هم کومله را یك نیروی پرولتری ارزیابی میکنید.؟ آیا شما هم به سرمایه داری دولتی و تفکیك شدن مبارزهٔ طبقاتی به مبارزه صنفی و سیاسی توسط جناح چپ نقد دارید و هم مایل به همگام شدن با چپ در به بند کشیدن مبارزهٔ کارگران در حصار مبارزه صنفی هستید ؟ پیشنهاد ما این است که حول مواضع چپ کمونیست بیشتر مطالعه کنید .

اولین گام برای هرگونه بحث ترك اردوی سرمایه و برش از جناح چپ و حرکت در جهت نقد گذشته است .

سؤال ۳ــ . . . با خواندن مقاله صف آرایی بورژوازی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران پاک حیران شدم . سئوالات زیادی است که باید مطرح شود . فعلاً برای شروع میخواهم راجع به بند ۱۲ بیشتر بدانم . چرا همه سازمانهای چپ ضدانقلاب هستند و منظور از انقلاب چیست . راستش دوست دارم بدانم که نویسندگان یا فعالین پیک انترناسیونالیستی خود در کجا ایستاده اند، آیا از درون همین ضدانقلاب برنخاسته اند . پس چگونه است که آنها خود را عاری از همه انحرافات میدانند. آیا دیکران هم در درون همین چپ نمیتوانند همین راه را بروند. به همین دلیل مایلم در مورد همین یک بند توضیحاتی بدهید .

پاسخ : پیش از پاسخ به سئوال طرح شده بهتر است تا یك نکته اصلاحی را یادآوری کنیم، و آن اینکه ما تمامی گرایشات سیاسی و افراد انقلابی را **بعد از** اولین حزب کمونیستی ضدانقلاب ندانسته ایم .
برعکس معتقدیم، عناصر و گرایشاتی بوده اند که برای نقد، استالینیسم، مائونیسم و تروتسکیسم تلاشهای مفیدی کرده اند، اما هیچیك از این تلاشها به برنامه و جریان کمونیستی منتهی نشده و نمی توانسته هم بشود . ما کلیه سازمانها و احزاب سیاسی **موجود** را بورژوایی ارزیابی میکنیم . ضدانقلاب قلمداد کردن اینان یك حکم برای محکومیت نیست . بلکه بیان فشرده و مختصر دیدگاه ما بر مبنای برنامهٔ این سازمانها و احزاب است . یعنی که آنها بدلیل ماهیت اهداف و پلاتفرم خویش، در مقابل یك انقلاب کمونیستی قرار دارند . انقلابی که بنابر خصلت خود جهانی است، نهادهای قدرت بورژوازی و سلطهٔ طبقه مسلط در اقتصاد را هدف قرار میدهد و تسخیر قدرت بوسیلهٔ شوراهای مسلح را در مراکز اصلی سرمایه داری فراهم میکند. در این مسیر ایجاد و حضور حزب بین المللی کارگری متکی به دانش انقلابی تعیین کننده است . احزاب کنونی آمال و آرزوها و اقدامات دیگری را تحت عنوان انقلاب و سوسیالیسم در پیش روی خود دارند . نمونه های عملی تحقق برنامه های این احزاب را به نام کارگر و کمونیسم در کشورهای بلوك شرق، چین، کوبا و غیره دیده ایم . چنین جوامعی جزئی از سیستم سرمایه داری بوده و هستند و خویشاوندی با کمونیسم و مارکسیسم ندارند.

روشن است که فعالین پیك انترناسیونالیستی نیز هریك زمانی در درون صفوف چپ جای داشته اند . اما اینان طی یك دوره طولانی بعد از برش از سازمانها و احزاب موجود به مطالعهٔ نقادانه پراخته و سپس بصورت عناصر منفرد حول مواضع و گرایش معینی به یکدیگر نزدیك شده، هویت جدیدی را شکل داده اند. به عبارت دیگر فعالین "پ ا" در دل یك سازمان و یا یك حزب سیاسی بورژوایی بعنوان یك **گرایش** انقلابی رشد و نمو نیافته اند تا به سوی مواضع انقلابی انشعاب کنند . این بدین معناست که طیف وسیعی از فعالین جدا شده از صفوف چپ میتوانند بمثابه عناصر منفرد به نقد مبانی فکری گذشته پرداخته و به سوی مواضع انقلابی سمت گیری کنند . اما امکان شکل گیری یك **گرایش یا جریان انقلابی در درون سازمانها و احزاب موجود**،کاملاً منتفی است . اولین گام برای برش از مواضع ضدانقلاب ترك اردوی آن و بازنگری راه تاکنونی از طریق کار بر روی مواضع انقلابی تئوری مارکسیستی است .

توضیح و تصحیح

۱ــ در شماره های اول و دوم پیك انترناسیونالیستی، تعداد قابل توجهی غلط های چاپی وجود داشتند. در شماره دوم دو مورد پریدگی و جابجایی پاراگراف رخ داده بود. از آنجائیکه نشریه در این فاصله باز تکثیر شده است لذا اشتباهات را تصحیح نمودیم . از کلیه رفقایی که در نامه هایشان این اشتباهات را به ما متذکر شدند، صمیمانه سپاسگزاریم .
۲ــ درمقالهٔ "پیك انترناسیونالیستی و جریان انتقادی درون جنبش کارگری" مندرج در نشریه شماره ۲، محفل ضرورت و سازمان سرخ کارگران بصورت دوجریان جدای از یکدیگر تداعی شده بودند.
سازمان سرخ کارگران، درسال شصت اعلام موجودیت نمود و در همان سال زیر ضربه رژیم قرار گرفته، رهبری آن دستگیر گردید . حرکت محفل ضرورت، تداوم فعالیت بخشی از فعالین این سازمان، بدون استفاده از نام سازمان بوده است . یك پلمیك سیاسی حول گرایشات غیر رسمی و ناشناخته همواره در معرض خطر درغلطیدن به لغزشهای اطلاعاتی دربارهٔ جوانب مختلف فعالیت این گرایشات قرار دارد. شیوه هایی که هر یك از محافل در پیشبرد فعالیت خود و نشر و پخش نوشته هایشان داشته اند، وقوع اشتباهات مشابه را در آینده نیز محتمل میگرداند. ما با وقوف بر این مسئله آهنگ به حاشیه راندن جناح چپ و به میدان کشاندن محافل مبارز کارگری را در پلمیك های سیاسی خود کرده ایم . لذا آماده پذیرش صریح لغزشهای احتمالی و درس آموزی از آنها هستیم .

با کمکهای مالی خود به انتشار پیک انترناسیونالیستی یاری رسانید

به نقل از جزوه " ملت یا طبقه " از انتشارات جریان کمونیست بین المللی ـ ۱۹۷۷

ترجمه الف دیدبان Revolution Internationale November 1977 - Nation eller klass

ملت یا طبقه

قسمت دوم

کمونیستها و مسئلهٔ ملی

"دولت ملی بمثابه چارچوبی برای تکامل نیروهای تولیدی، همچون پایه ای برای مبارزهٔ طبقاتی و بویژه بمثابه فرم دولتی برای دیکتاتوری پرولتاریا تنگ و محدود شده است"

(۱) (لئون تروتسکی Nashe Slovo ٤ فوریه ۱۹۱٦)

کارگران میهن ندارند. چنین است بنیاد تحلیل کمونیستها از مسئلهٔ ملی . درطول قرن حاضر میلیونها کارگر در زیر بیرق میهن پرستی، دفاع ملی و رهایی ملی فریب خورده، بسیج گشته وسلاخی شده اند. درجنگهای جهانی و منطقه ای، در رودرویی های چریکی و درگیری های ارتش های بزرگ دولتی، طبقه کارگر همهٔ کشورها فراخوانده شده اند تا زندگی خود را فدای منافع سرکوبگران خود نماید. در سدهٔ حاضر هیچ چیزی روشن تر از تضاد شدید میان ناسیونالیسم و منافع طبقه کارگر خودنمایی نکرده است .

اما ازآنجائیکه پرولتاریا تنها میتواند دریك فرایند تاریخی از طریق تجارب خود درسهای تاریخ را فراگیرد، کمونیستها میتوانند فقط با تحلیل مسئلهٔ ملی در دوره های تاریخی اثبات نمایند که چرا مخالفت با هرگونه ناسیونالیسم و مبارزه ملی بخشی از آن خط طبقاتی گشته است که جریانهای پرولتری را از سازمانهای بورژوایی متمایز میسازد.

کمونیستها و مسئلهٔ ملی در قرن نوزدهم

پایه گذاران سوسیالیسم علمی علیرغم برخی تناقضات و محدودیتها در تحلیل هایشان ــ محدودیت هایی که محصول آندوره بودند ــ یك موضوع اساسی را درك کرده بودند. موضوعی که امروز درمیان گیجی‌ـ های عظیم ناشی از پنجاه سال ضدانقلاب ناپدید گشته است .
برای مارکس و انگلس هیچگونه تردیدی در این باره وجود نداشت که دولت ملی و ایدئولوژی ملی محصول ناب و خالص تکامل سرمایه دارانه بوده است . دولت ملی پایه ای ضروری برای رشد مناسبات تولید سرمایه داری از درون و در جهت مخالف جامعه فعودالی بود.
باوجود تناقضاتی که در نوشته های بنیانگذاران سوسیالیسم علمی دربارهٔ امکان تکامل سوسیالیستی در درون مرزهای حاکمیت ملی وجود داشت، چشم انداز عمومی مارکس، انگلس بر بنیاد تحلیل از **بازار جهانی** و برفهم جامعه آتی سوسیالیستی یا کمونیستی ــ که میبایست یك **اتحاد جهانشمول** تولید کنندگان و یك جامعهٔ انسانی جهانی باشد ــ قرار داشت . انترناسیونال اول براساس برسمیت شناختن طبقه کارگر بمثابه طبقه ای جهانی که میبایست مبارزه خود را در مقیاس جهانی متحد سازد، بنا گردید. اما با این وجود مارکس و انگلس بمثابه کمونیست و انترناسیونالیستهای پرولتری اغلب حمایت خود را از جنبش های رهایبخش ملی ابراز نمودند و امروز نوشته های آنان در این مورد بوسیله مارکسیستهای خود برگزیده مورد استفاده قرار میگیرد تا حمایت خود را از "جنبش های رهایبخش" در این دوران تاریخی توجیه نمایند. ما امروز در مقایسه با دورانی که مارکس و انگلس در آن میزیستند، در دوران متفاوتی زندگی میکنیم که کمونیستها را ملزم به مقابله باجنگهای رهایبخش ملی میکند، امری که جزء تعیین کننده ای از جهان بینی انقلابی است . مارکس و انگلس دردورانی می نوشتند که سرمایه داری در مرحله صعود بسر میبرد. درآندوره طبقه بورژوا هنوز یك طبقه مترقی و انقلابی بود که برعلیه فئودالیسم مبارزه میکرد. انقلاب بورژوایی برعلیه فئودالیسم بطور اجتناب ناپذیری شکل ملی بخود میگرفت . طبقه بورژوا ناچار بود تا برای از میان برداشتن موانع تجارتی، که از طرف مناطق مستقل فئودالی، عوارض گمرکی و حقوق اربابان، اصناف و غیره تحمیل میگشت، در سطح ملی متحد گردد. لنین بدین مسئله واقف بود زمانی که نوشت :

" درتمام جهان دوران پیروزی نهایی سرمایه داری بر فئودالیسم با جنبشهای ملی توأم بوده است . پایهٔ اقتصادی این جنبش ها را این موضوع تشکیل میدهدکه برای پیروزی کامل تولید کالایی بازار داخلی باید بدست بورژوازی تسخیر گردد و باید اتحاد دولتی سرزمینهایی که اهالی آنها بزبان واحدی تکلم مینمایند عملی گردد و درعین حال هرنوع مانعی از سر راه تکامل این زبان و تحکیم آن در ادبیات برداشته شود. زبان مهمترین وسیلهٔ آمیزش بشری است: وحدت زبان و تکامل بلامانع آن یکی از مهمترین شرایط مبادله بازرگانی واقعا آزاد و وسیع و متناسب با سرمایه داری معاصر . . . بدین جهت گرایش هرنوع جنبش ملی عبارتست از تشکیل دولتهای ملی که بتواند این خواسته های سرمایه داری معاصر را به بهترین وجهی برآورده نماید."
(لنین ــ حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ۱۹۱٤)

انقلاب بورژوایی از زمان شکل گیری نیروی مسلح شهروندان در انقلاب فرانسه تا Risolgimento ایتالیایی، از جنگ رهایبخش تا جنگ داخلی امریکا، شکل جنگ رهایبخش ملی علیه سلطنت ارتجاعی و طبقات بازمانده از فئودالیسم را بخود گرفت (برده داران آمریکایی یك مورد

استثنایی بودند، که یك مانع ارتجاعی را در راه پیشرفت سرمایه داری در امریکا تشکیل میدادند) . هدف اصلی این جنگها این بود که روبنای سیاسی رو به سقوط فئودالیسم را از میان بردارد و خودکفایی و محلی گری، را که بازدارندهٔ پیشروی واحد به سوی سرمایه داری بودند درهم ریزد.

سوسیالیستهای علمی مخالفت خود با سرمایه داری را بر پایه های مادی و نه اخلاقی بنا میکنند. مارکس و انگلس دریافته بودند که پیش از آنکه سرمایه داری **بازارجهانی** واقعی را بوجود آورد و پرولتاریا یك طبقه جهانی گردد سوسیالیسم غیر ممکن خواهد بود. در دوران حیات مارکس و انگلس روابط تولیدسرمایه داری هنوز تنها زمینه برای پیشرفت مترقی نیروهای تولیدی بود. **با عزیمت از چنین موضعی است که انقلابیون آنزمان از جنبش های ملی حمایت نمودند**
زمانی که هنوز یك بازار جهانی کاملاً بسط یافته وجود نداشت، زمانی که هنوز زیربنای صنعتی جهان توسعه نیافته بود و سیستم درحال گسترش به بخشهای بزرگی از مناطق غیرسرمایه داری بود که در این زمان وجود داشتند. ازآنجائیکه بورژوازی کماکان توان مبارزه با فئودالیسم و حکومت مطلقه را داشت برای جنبش کارگری ضروری بود تا نقش فعالی را در مبارزات رهایبخش ملی که پایه های مادی انقلاب سوسیالیستی آینده را بنا میکرد، بعهده گیرد. در ایندوره همچنین حس همبستگی زیادی درمیان طبقه کارگر با تعدادی از جنگهای ملی وجود داشت . کارگران صنایع پارچه بافی انگلیس باوجود بیکاری و کمبودهایی که در اثر جنگ داخلی امریکا (درنتیجه تحریم صادرات پنبه) بوجود آمده بود، با تمام وجود از جبهه شمال پشتیبانی کرده و با حمایت های زیرکانهٔ بورژوازی انگلیس از جبههٔ برده داران در جنوب مقابله نمودند. در سال ۱۸۶۰ نیز کارگران بندر لیورپول در روزهای بعدازظهر شنبه با کار رایگان خود، مایحتاج ضروری را برای پیشرویGaribaldis بسوی سیسیل بارگیری میکردند. چنین مواضعی شدیداً با بی تفاوتی و یا دشمنی کارگر امروز با کمپین های چپ در حمایت از جنبش های ملی، مغایرت دارد.

اما دونکته مواضع پرولتری انقلابی را در رابطه با جنگ دراین دوره تفکیك میسازد.
۱ــ قبل از هرچیز، کمونیستها یك حق انتزاعی در استقلال ملی که برای همه ملل و در تمام زمانها معتبر باشد را تأئید نکردند.

از جنبشهای ملی تنها زمانی حمایت گردید که بنظر رسید آنها به توسعهٔ مترقیانهٔ سرمایه داری جهانی یاری میرسانند. یکی از مهمترین معیارهای قضاوت مارکس و انگلس این بودکه، جنبشهای ملی تاچه اندازه مترقی بودند یا نبودند، زمانیکه آنها حکومت مطلقهٔ روس را به مبارزه طلبیدند که دراین زمان دژ ارتجاع کل اروپا بود، ارتجاعی که نه فقط برعلیه کمونیسم بلکه همچنین در مقابل دمکراسی بورژوایی، لیبرالیسم و یگانگی ملی قرار داشت . طبق این معیار بود که از جنبشهای ملی آلمان و لهستان پشتیبانی شد، ضمن آنکه با مظاهر مختلف ناسیونالیسم اسلاوی بعنوان جنبشی ارتجاعی که طبقات ماقبل سرمایه داری برآن غالب بودند و از طرف تزار برای گسترش و تحکیم حکومت مطلقهٔ روسی بکار گرفته میشد مخالفت گردید. به همین ترتیب بود در مستعمرات سرمایه داری .
کمونیستها همزمان که استثمار و غارت استعماری را محکوم میکردند درحمایت از هر خان یا رئیس قبیلهٔ محلی بر علیه سروران امپریالیستی جدید بسیج نمی شدند. انگلس در سال ۱۸۸۲ دربارهٔ شورشی که توسط احمد عربی پاشا بر علیه مصریان و انگلیسی ها رهبری شد به برنشتین نوشت:

" من معتقدم که ما می توانیم در کنار زارعین ستمدیده عرب قرار بگیریم بدون انکه پندارهای آنها را بپذیریم (مردم زارع قبل از اینکه از طریق تجربه آگاه شوند باید قرنها فریب بخورند) و در عین حال مخالف وحشیگری انگلیسیها باشیم بدون اینکه در کنار مخالفین مسلح کنونی آنها گردآییم ."

چنین جنبشهایی بمثابه تلاش فئودالهای محلی و یا سلاطین مستبد آسیایی دیده میشد که بیشتر قصد داشتند قدرت خود را بر زارعین حفظ کنند، تا نمادی برای بورژوازی ملی انقلابی باشند. از سوی دیگر تعدادی از شورشهای مردمی در مستعمرات ــ مثلاً چین ــ با این هدف مورد حمایت قرار گرفتند که بنظر میرسید به پیشروی بورژوازی مستقل ملی که زیر سیطره استعمار قرار نداشت یاری میرسانند یا بعنوان چاشنی احتمالی مبارزهٔ طبقاتی در کشورهای ستمگر، عمل میکنند. این معیار آخری بویژه در ارتباط با ایرلند بکار گرفته شد. درآنجا مارکس براین عقیده بود که تسلط انگلیس بر ملت ایرلند تاثیر بازدارنده ای بر مبارزهٔ طبقاتی در انگلیس داشت و آگاهی طبقاتی را بسوی شونیسم ملی منحرف میکرد.
ما قصد نداریم وارد این بحث گردیم که مارکس یا انگلس در حمایت از این یا آن جنبش تاچه درجه ای محق بودند یا خطا نمودند. در برخی موارد مثل ایرلند امکان رهایی ملی درهم شکسته شده بود درحالیکه مارکس هنوز مدافع آن بود. در موارد دیگر حمایت هایی که از جنبشهای ملی بعمل آمد، توسط تجربه های پس از آن محك زده شد. آنچه که درك اش مهم است نقطهٔ عزیمتی است که برپایهٔ آن کمونیستها دربارهٔ میزان مترقی بودن یا نبودن جنبش های ملی قضاوت نموده اند. کمونیستها نظرات خود را نه بر " احساسات " برای مردم بستمدیده، نه بر یك حق ابدی برای استقلال ملی و نه حتی بر شرایط ویژه ای که در برخی کشورها صادق بود، بنا نکردند.

" موضع گیری آنها، درست یا غلط در ارتباط با یک نکتهٔ معین تغییرناپذیر بود: آنچه که در مقیاس جهانی به بلوغ شرایط برای انقلاب کارگری مساعدت میرساند مترقی بود و می بایست مورد پشتیبانی قرار میگرفت . "
(M.Berard مرزبندی با Lutte Ouvriere و تروتسکیسم، نشریهٔ انقلاب جهانی، ۱۹۷۳)

۲ــ ثانیا کمونیستها ماهیت بورژوایی جنبشهای رهایبخش ملی را درك کرده بودند. به همین جهت آنها به نیاز پرولتاریا در اتخاذ یك سیاست دقیق و مستقل از بورژوازی، حتی زمانیکه کارگران از مبارزهٔ بورژوازی برعلیه سلطنت مطلقه حمایت میکردند، پی برده بودند. هیچ پندار باطلی دربارهٔ اینکه جنگهای ملی که توسط فراکسیونهای بورژوایی رهبری میشد توانایی برپایی سوسیالیسم یا هر نوع دولت کارگری دفرمه شده ای را داشته باشد، وجود نداشت . موضوعی که یکی از معماهای مهم استالینیسم و تروتسکیسم است (تئوریهای عجیب الخلقه ای که بر این ایده اتکا میکند که رژیم های استالینیستی در چین، کوبا ویتنام و غیره دارای کاراکتری کارگری اند)

در دوران انقلابات بورژوایی، و در دورهٔ صعود سرمایه داری، پرولتاریا قادر بود سازمانهای دائمی خود را برپا نماید و بدین جهت استراتژی "حمایت انتقادی" پرولتاریا از بخش مترقی بورژوازی امکانپذیر بود. گرچه همواره (بطور نمونه در انقلابات سال ۱۸۴۸) خطر ایستادن

بورژوازی در مقابل پرولتاریا در جایی که احساس می نمود، قادر به انجام این کار است، وجود داشت، ولی مسئله هنوز بدینگونه بود که بورژوازی اغلب مطمئن بود که، طبقه کارگر پیشقراول جنگهای ملی خواهد بود، و اینکه در این دوره تحمل حیات مستقل سازمانهای توده ای در درون سیستم برای بورژوازی امکانپذیر بود. در این زمان مبارزهٔ طبقه کارگر برای آزادیهای دمکراتیک (حق برگزاری اجتماعات، آزادی مطبوعات، اتحادیه ها و غیره) همان فریبی نبود که امروز در مرحله سقوط، بورژوازی ناتوان از تضمین رفرمهای واقعی برای پرولتاریاست . به همین جهت برخی امتیازات برای طبقه کارگر وجود داشت تا نه فقط به عنوان گوشت دم توپ بورژوازی بلکه برای اهداف خویش در جنگهای ملی شرکت جوید.

مسئلهٔ ملی در آغاز مرحلهٔ سقوط

بنابراین در دورهٔ صعودسرمایه داری راجع به اینکه از کدامیک از جنگهای ملی میبایست حمایت میشد، برخی پرنسیب های معین و یک مناظره در **درون** جنبش کارگری وجود داشت . پس از سال ۱۹۱٤، هنگامی که سرمایه داری بطور برگشت ناپذیری واردمرحلهٔ سقوط خود، وارد بحرانهای تاریخی دائمی اش گشت ، تفاوت های شرایط عینی و آگاهی ذهنی پرولتاریا موجب گشت تا بحث در باره مسئلهٔ ملی در درون اردوی انقلابی به درازا کشد. برخی از مواضع طبقاتی ــ مانند ضرورت درهم شکستن دولت بورژوایی ــ را انقلابیون پس از تجربیات کمون پاریس در نیمهٔ دوم قرن ۱۸۰۰ پذیرفته بودند. اما خطوط طبقاتی مشابه دیگر تنها از طریق تجربیات تلخ جنگ جهانی امپریالیستی اول و موج انقلابی پس از آن تصدیق گردید. نقش ضدانقلابی اتحادیه ها، پارلمانتاریسم و سوسیال دموکراسی در جریان این سلسله وقایع تائید شد. همچنین در این دوره های متلاطم امکانپذیر بود که یک سازمان دارای کاراکتر اساسا انقلابی باشد، و درهمان حال پندارهای واهی عمیق خود را دربارهٔ ماهیت این موسسه ها کماکان حفظ نماید. مادامیکه که قوهٔ انقلابی در کل طبقه، جرقه ای از زندگی را در خود داشت، تصحیح اشتباهات و گیج سری های سازمانهای سیاسی طبقه در پرتو تجارب پرولتاریا امکانپذیر بود. تنها با محو نهایی موج انقلابی بود که خطوط طبقاتی در سازمانها، تغییر ناپذیر گرید، و آنچه که زمانی یک خطا بود تبدیل به سیاست طبیعی گرایشات ضدانقلابی گشت . بدین دلیل بود که بلشویکها باوجود عدم روشنی در برخی مسائل قادر بودند تاجنبش انقلابی را در دوره ای در جهان رهبری کنند. اما ناتوانی آنها در درس گیری از تجارب این دورهٔ جدید عامل یاری دهنده در تبدیل بلشویکها به ابزار ضدانقلاب بود. موضوع فقط محدود به مسئلهٔ اتحادیه ها، پارلمان و سوسیال دمکراسی نبودکه بلشویکها زیر فشار ضدانقلاب درحال گسترش تلاش میکردند تا مواضعی را بکار گیرند که تنها مناسب دروهٔ گذشته بود بلکه در بارهٔ مسئلهٔ ملی نیز چنین بود.

بحث دربارهٔ مسئلهٔ ملی در حقیقت قبل از این دوره جدید مجددا گشایش یافت و خود را به شکل تردیدناپذیری با جنگ جهانی امپریالیستی نمایان ساخت . پس از سال ۱۸۷۱ بورژوازی بزرگ، دیگر خود را درگیر جنگهای ملی از نوع گذشته نمی کرد. در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم مرکز ثقل امپریالیستی مترادف با حرکت سریع سرمایه به سوی نقطهٔ اوج اش بود، هرچه این حرکت شتاب بیشتری میافت به همان نسبت نیز سرمایه به سقوط خود نزدیکتر میگردید.
برخوردهای روبه افزایش امپریالیستی در طی دودههٔ قبل از جنگ، تشدید مشکلات اقتصادی، رشد موج مبارزهٔ طبقاتی، همگی نشانه های مهمی از ورد به یک دورهٔ جدید بود. نشانه هایی که در طی دههٔ ۱۸۹۰ و آغاز ۱۹۰۰ در درون جنبش کارگری ثبت و مورد بحث قرارگرفت .

بطور مثال مخالفت روزا لوکزامبورگ با استقلال ملی لهستان دراینده‌ره براین برداشت بنا شده بود که ماهیت روسیه از دوران مارکس تا به امروز تغییر یافته . روسیه درحال حاضر به یک ملت مهم سرمایه داری تبدیل شده ضمن آنکه منافع بورژوازی لهستانی با سرمایه داری روسیه گره خورده بود . همزمان امکان اتحادطبقاتی پرولتاریای لهستان و روسیه گشایش یافت و روزا بر این نکته تاکید نمود که سوسیال دموکراسی باید تمام توان خود را برای تحکیم این اتحاد بکار بندد، نه اینکه کمپینی را برای ایزوله کردن کارگران لهستانی که تحت استثمار " مستقلانهٔ " بورژوازی لهستانی قرار دارد پیش برد. با این وجود روزا لوکزامبورگ براین عقیده بود که وظیفهٔ بلاواسطه طبقهٔ کارگر لهستان و روسیه این بود که یک جمهوری دمکراتیک متحد بنا کنند و نه یک انقلاب سوسیالیستی . او همچنین از بپا خاستن یونانیان برعلیه ترکها در سال ۱۸۹٦ با تمام وجود پشتیبانی کرد. در نوشتهٔ خود "**رفرم یا انقلاب**" به سال ۱۸۹۸ اعلام نمود که دورهٔ بحران تاریخی سرمایه داری هنوز فرا نرسیده است . تفاوت روزا با بقیهٔ سوسیال دمکراسی هنوز در چارچوب یک استراتژی بود. یعنی بحث دربارهٔ بهترین نتیجهٔ وقایع مختلف جهانی در درون جامعهٔ سرمایه داری برای کارگران . چشم انداز اتحاد طبقاتی بلاواسطهٔ پرولتاریای جهانی به شکل واقع بینانه ای فراهم نبود.

به هرصورت مباحثات درون سوسیال دمکراسی دراین زمان بیانگر شرایط تاریخی، تغییر یافته بود. از یکسو ایده های روزا، که یک درک واقعی از ضرورت تطبیق یافتن با تغییرات را نشان میدهد. و از سوی دیگر فرسودگی بنای سوسیال دمکراسی را که نه تنها از درک تحولات جدید عاجز بود، بلکه همچنین در مقایسه با هماهنگی که در انترناسیونال اول وجود داشت علائم یک عقبگرد را به نمایش می گذاشت . این عقبگرد، در رابطه با کارکرد سوسیال دمکراسی، مبارزه برای رفرم در دورهٔ ثبات سرمایه داری در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و اینکه مبارزه برای رفرم در چارچوب ملی معینی رخ داد، کم و بیش اجتناب ناپذیر بود. از انجائیکه بورژوازی ملی قادر به رفرم بود، برای تمایلات رفرمیستی آسان شد تا استدلال نمایند که کارگران واقعاً دارای یکسری منافع مشترک با ملت خودی هستند .
انترناسیونال دوم در سال ۱۸۹٦ پذیرش این تز نامیمون، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، تعمیم یافته برای همهٔ مردم، را آغاز نمود. اما نتایج آن در دهه های بعدی بخوبی روشن گردید.

مواضع بلشویکها

اگرچه گسست بلشویکها از منشویکها در سال ۱۹۰۳ آشکار ساخت که آنها در جناح انقلابی انترناسیونال دوم قرار دارند، اما مواضع آنها در بارهٔ مسئلهٔ ملی، حق تمام ملل در تعیین سرنوشت خویش که در برنامهٔ حزب به سال ۱۹۰۳ آمده است، همانند مواضع سانتر سوسیال دمکراسی بود: تغییرناپذیری بلشویکها در حفظ این موضع باوجود مخالفت های بیرونی و درونی را، این مسئله به بهترین شکلی میتواند توضیح دهد، که روسیه مطلقاً مهمترین عامل ستم ملی ("زندان ملتها") بود و اینکه بلشویکها، به عنوان حزب "روسیه بزرگ" به مفهوم جغرافیایی اش، بر این عقیده بودند که بهترین راه جلب اعتماد توده های کشورهای تحت ستم روسیه اعطای حق جدایی به آنها است . این موضع، باوجود نادرست بودنش، بریک چشم انداز پرولتری طبقاتی استوار بود. در دوره ای که سوسیال امپریالیستها درآلمان، روسیه ومناطق دیگر سیاست مخالفت با حق مبارزه برای رهایی ملی مردمی

که تحت ستم امپریالیسم آلمانی یا روسی قرار داشتند را هدایت میکردند، بلشویکها شعار حق تعیین سرنوشت را بمثابه روشی برای تضعیف روسیه و دیگر امپریالیستها برای بوجود آوردن شرایط اتحاد آتی کارگران ملتهای ستم دیده و ستم گر را پیش میبردند. این مواضع روشن ترین بیان خود را در آثار لنین قبل و در طی جنگ جهانی اول میابد. (در بارهٔ مسئله ملی موضع لنینیستی همواره موضع رسمی بلشویکها بود. اما مخالفت عمده با این موضع، قبل و پس از سال ۱۹۱۷، از سوی جناح چپ حزب، از سوی بلشویکهای برجسته ای چون Dzerzhinzky, Bukharin و Piatakov صورت گرفت .
بویژه Bukahrin که تحلیل خود را بر اقتصاد جهانی و امپریالیسم بنا کرده بود. چیزی که بنا به گفته او استقلال ملی را هم یك اتوپی و هم ناسازگار با دیکتاتوری پرولتاریا گردانیده بود.)

لنین در انطباق با مارکس و انگلس بدرستی دریافته بود که مبارزه ملی دارای ماهیت بورژوایی است . او در ادامه ضرورت یك بینش تاریخی در باره این مسئله را پذیرفت . لنین در نوشتهٔ "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش " اظهار نمود، برای احزاب انقلابی کشورهای پیشرفتهٔ غرب خواست استقلال ملی کلمات مرده ای بیش نیستند، چرا که در آنجا بورژوازی تاکنون به اتحاد ملی و استقلال دست یافته است اما در مقابل انتقاد لوگزامبورگ، لنین از پایبندی بلشویکها به شعار، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش حمایت میکرد، که بر اساس آن در روسیه و کشورهای مستعمره وظایف بورژوازی در برانداختن فئودالیسم و رسیدن به استقلال ملی هنوز سرانجام نیافته بود. بدین ترتیب لنین تلاش نمود تا در این حوزه ها متدولوژی را که مارکس در تحلیل سرمایه داری سده ۱۸۰۰ استفاده نموده بود بکار گیرد:

"تنها و دقیقاً به این دلیل است که روسیه و کشورهای پیرامون از درون این مرحله عبور میکنند که ما می بایست در برنامه مان ماده ای در باره حق ملل در تعین سرنوشت خویش داشته باشیم ."
(لنین ، حق ملل در در تعین سرنوشت خویش)

بنابر لنین جنبشهای رهایی بخش ملی که در دنیای مستعمراتی پدیدارگشت دارای محتوایی انقلابی بود، در این مفهوم که پایهٔ توسعهٔ مستقل سرمایه داری و بدنبال آن پایهٔ شکل گیری پرولتاریا را گذاشت . در این کشورها مبارزه برعلیه ساختارهای اجتماعی ماقبل سرمایه داری شرایط را برای مبارزهٔ طبقاتی "متعارف" بین بورژوازی و پرولتاریا را فراهم میساخت . و به همین جهت لنین از شرکت انتقادی پرولتاریا در چنین مبارزاتی سخن رانده است :

"ناسیونالیسم بورژوایی هر ملت تحت ستمی دارای مضمون عمومی دمکراتیکی میباشد که ستم را نشانه میرود. واین محتوا است که ما بدون قیدو شرط انرا مورد حمایت قرار میدهیم . و همزمان آن را اکیدا ازتمایل به جدایی ملی تفکیک می نمائیم : ما برعلیه این گرایش بورژوازی لهستانی در ستم به یهودیان و غیره مبارزه می کنیم ."
(همان منبع)

یك چنین فرمولبندیی آشکارا بدین معنی است که بورژوازی کماکان توانایی آنرا دارد که برای حقوق و آزادیهای دمکراتیك مبارزه نماید، و به همین دلیل پرولتاریا میتواند در این مبارزات تحت عنوان دفاع از سیاست مستقل خود شرکت جوید. به عبارت دیگر دراین مناطق هنوز انقلاب بورژوایی میسر بود. پرولتاریای مناطق عقب مانده میبایست از چنین جنبشهایی حمایت میکرد، چرا که آنها میتوانستند حقوق و آزادیهای دمکراتیکی را که برای پیشبرد مبارزه طبقاتی ضروری بود تضمین نمایند، و رشد عینی پرولتاریا را تقویت نمایند. کارگران کشورهای ستمگر نیز به نوبه خویش میبایست چنین جنبشهایی را مورد حمایت قرار میدادند، زیرا که به این ترتیب هم میتوانستند به تضعیف امپریالیسم "خودی" و هم به جلب اعتمادتوده های کشورهای ستمدیده یاری رسانند. (در اینجا یك استراتژی دوجانبه تجسم یافته بود. انقلابیون ملتهای ستمگر، حق ملتهای ستمدیده را در تشکیل دولت خود برسمیت شناختند حال آنکه انقلابیون ملتهای ستمدیده خواهان تجزیه نبوده و بر ضرورت اتحاد با کارگران کشورهای ستمگر تاکید ورزیدند.)

درنوشته های لنین راجع به مسئلهٔ ملی، درباره اینکه انقلاب بورژوایی در کشورهای عقب مانده میبایست کلاً برعلیه "فئودالیسم" وطنی هدایت میشد یا برعلیه امپریالیسم بیگانه، یك ناروشنی غریبی وجود دارد. در موارد بسیاری هردو این نیروها به یك میزان دشمن توسعهٔ مستقل سرمایه داری بودند، و امپریالیستها در مواقعی آگاهانه ساخت ماقبل سرمایه داری را به هزینه کاپیتالیسم وطنی حفظ میکردند (دقیق گفته شود، اصولاً اکثریت ساخت های ماقبل سرمایه داری اشکالی از حکومت مطلقهٔ آسیایی بودند ونه فئودالی) .
از سوی دیگر منافع طبقات حاکم ماقبل سرمایه داری اغلب به جدال خشونت آمیزی با سرمایه داری غرب، که آنها را تهدید به نابودی میکرد، کشیده میشد. درهرصورت تحلیل تئوریك لنین از امپریالیسم که به شکل فشرده ای در " امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحلهٔ سرمایه داری" در سال ۱۹۱۶ تئوریزه گشته است، اورا به این نتیجه گیری هدایت نمود که انقلاب بورژوایی در مستعمرات کماکان امکانپذیر بود.

طبق برداشت لنین، امپریالیسم در اصل حرکتی بود در درون سرمایه داری پیشرفته تا از سقوط نرخ سود که در متروپل بخاطر ترکیب ارگانیك بالای سرمایه وخیم گشته بود، جلوگیری نماید. در نوشتهٔ "امپریالیسم" اساسا روش تشریحی لنین در حمله به پدیدهٔ امپریالیسم قلب مسئله یعنی ریشه های اقتصادی توسعهٔ امپریالیستی را مورد هدف قرار نمیدهد. اما این ایده که **ترکیب ارگانیك بالای سرمایه** در متروپل آنها را مجبور میسازد تا به سوی مناطق مستعمراتی توسعه یابد، در درك لنین دربارهٔ "مازاد" سرمایه در متروپل و "مافوق سود"، که از صدور سرمایه به مناطق مستعمراتی بدست میآید، صراحت یافته است . به همین جهت مهمترین مشخصهٔ امپریالیسم **صدور سرمایه** بود که در جستجوی نرخ سود بالاتر در مستعمرات است، جایی که در آن دسترسی به نیروی کار ارزان و موادخام فراوان وجود داشت .

با طولانی شدن عمر سرمایه از طریق "مافوق سود" که از استثمار مستعمرات بدست آمده است، سرمایه های پیشرفته **پارازیت هایی** شده که بقای شان وابسته به مستعمرات گردیده بود، و کشمکشهای امپریالیسم جهانی برای تسلط و تسخیر کلنی ها از اینجا سرچشمه میگرفت . چنین بینشی جهان را به ملتهای ستمگر امپریالیستی و ملتهای ستمدیدهٔ مستعمراتی تقسیم می نمود.

بدین ترتیب مبارزه جهانی نه تنها کار سخت انقلابی را، که پرولتاریا در متروپل امپریالیستی انجام میداد، بلکه همچنین مبارزهٔ رهایبخش ملی را در مستعمرات طلب مینمود، که می خواست با حمله به قدرت برای بدست اوردن استقلال ملی و از آن طریق درهم شکستن سیستم مستعمراتی ضربهٔ مهلکی بر امپریالیسم جهانی وارد آورد.
طبیعتا میبایست تاکید گردد، که لنین خود را به ایدئولوژی جهان

سوم"، که تعدادی از رهروان خودخواندهٔ او مدعی آنند، مرتبط نساخت. طبق این ایدئولوژی مبارزهٔ رهایبخش ملی با محاصرهٔ ملتهای پیشرفته صعود انقلابی پرولتاریای متروپل را **بومی انگیزه**. (برطبق نظر مائونیستها، تروتسکیستها و غیره ، جنبش رهایبخش ملی محتوایی "سوسیالیستی" داشت .)

با این همه در همان نوشتهٔ لنین در باره امپریالیسم بذر یك چنین سردرگمی ای کاشته شد:
نظر لنین که، "آریستوکراسی کارگری" قشری از پرولتاریای متروپل را نمایندگی میکند که با مافوق سود مستعمرات خریداری شده اند، تا به طبقهٔ کارگر خیانت ورزند، به سادگی میتواند به درك "جهان سوم" مبنی براینکه طبقهٔ کارگر غرب با استثمار امپریالیستی جهان سوم در سرمایه داری ادغام گشته است، برگردانده شود.
(این تئوری "مقدس" با موج جدید و عظیم مبارزهٔ طبقاتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری پس از سال ۱۹۶۸ شکست را تجربه کرد)
در ادامه، این نظر که مبارزهٔ رهایی بخش ملی میتواند به شکل موثری امپریالیسم را تضعیف نماید، توسط کسانی طرح گردید که میخواستند حمایت خود را از جنبش های ناسیونالیستی و استالینیستی در جهان سوم توجیه کنند. آنچه که از پیروان ناقص الخلقهٔ لنین مهمتر است این حقیقت است که آنها چهارچوب عملی سیاستی را فراهم ساختند که توسط بلشویکها، پس از آنکه در روسیه به قدرت رسیدند، عملی گردید. همانطور که خواهیم دید، سیاستی که به شکل فعالی به شکست جهانی پرولتاریا دراین زمان یاری رسانید.

انتقاد لوکزامبورگ از بلشویکها

انتقاد لوکزامبورگ از مبارزه آزادیبخش ملی بطور عموم و بویژه از سیاست ملی حزب بلشویك دراین دوره، عمیقتر از همه بود. چرا که او انتقاد خود را بر تحلیل از امپریالیسم جهانی، که عمیقتر ازلنین بود، بنا کرد. او در نوشته هایی چون "انباشت سرمایه" (۱۹۱۳) و "بحران سوسیال دمکراسی" (جزوهٔ یونیوس ۱۹۱۵) نشان داد که امپریالیسم فقط شکلی از سرقت نبود که سرمایه های پیشرفته در رابطه با ملیت های عقب مانده مرتکب شدند بلکه بیانگر کلیت روابط سرمایه داری جهانی بود.

" امپریالیسم مخلوق این یا آن دولت نیست، بلکه محصول مرحلهٔ معینی از توسعهٔ سرمایه در مقیاس جهانی است، یک پدیدهٔ کامل جهانی ، یک کلیت تقسیم ناپذیر که تنها در روابط متقابل اش، که هیچ ملیتی را از آن گریزی نیست، قابل درك میباشد"
(روزا لوکزامبورگ ـ بحران سوسیال دمکراسی ۱۹۱۵)

برای لوکزامبورگ علت بحران تاریخی سرمایه داری نمیتوانست تنها از طریق گرایش نزولی نرخ سود توضیح داده شود، که اگر توجه کنیم همواره با افزایش انبوه کالاها که تولید و فروخته میشود خنثی میگردد. روزا استدلال می نمودکه ریشهٔ **معین** این بحران تاریخی در مشکل تحقق ارزش اضافی قرار داشت .
در "انباشت سرمایه" و "آنتی ـ کریتیك" او نشان داد که مجموع ارزش اضافی که از طبقه کارگر استخراج شده است، درکلیت نمیتواند تنها در درون مناسبات سرمایه داری تحقق یابد، به این دلیل که کارگران نمی توانند تمام کالاهایی را که تولید کرده اند خریداری نمایند. چرا که ارزش کامل آنچه نیروی کار کارگر بوجود آورده است به او پرداخت نمی شود. همزمان طبقهٔ سرمایه دار (در این رابطه، بعلاوهٔ تمام قشرهایی که به آنها از محل درآمدهای سرمایه داری پرداخت شده است) بعنوان یك کل قادر نیست که تمام مازاد را مصرف نماید، برای اینکه بخشی از آن میبایست برای توسعهٔ تجدید تولید سرمایه در نظر گرفته شود و به همین جهت مبادله گردد. در نتیجه سرمایه جهانی همواره مجبور میگردد تا مصرف کنندگانی را درخارج از مناسبات اجتماعی سرمایه داری بیابد.

در اولین مراحل توسعهٔ سرمایه داری، در مناطق جغرافیایی که در آن سرمایه داری بسط میافت هنوز لایه های بی شمار غیر سرمایه داری (روستائیان پیشه وران و غیره) وجود داشتند که بعنوان پایهٔ بسط سالم سرمایه عمل میکردند. گرچه از ابتدا همواره تمایل برای یافتن بازار در کشورهای دیگر وجود داشت: انقلاب صنعتی بریتانیای کبیر در بعد وسیعی با تقاضا در مستعمرات بریتانیا برانگیخته شد.
اما زمانی که روابط سرمایه داری در قلمروهای اولیهٔ خود مسلط گشت، تولید سرمایه داری را در بقیهٔ جهان شتاب بخشید. اکنون، بجای رقابت سرمایه های منفرد برای بازار در چارچوب ملی، رقابت میان سرمایه های ملی برای بازارهای بجا مانده مناطق غیر سرمایه داری کره زمین در مرکز ثقل قرار داشت . این بود جوهر امپریالیسم که بطور خلاصه سمبل رقابت "طبیعی" سرمایه داری در مقیاس "جهانی" است . و طبیعتا تحت حمایت قدرت مسلح دولتی که رقابت در چنین سطحی را نشان میدهد.

تا زمانیکه رقابت امپریالیستی به تعداد اندکی از سرمایه های پیشرفته که به سوی یك بخش تقریبا بزرگ کماکان غیر سرمایه داری در جهان توسعه میافت، محدود بود، رقابت، بجز از نقطه نظر مردم کشورهای غیر سرمایه داری (چین، افریقا) که در مقیاس وسیعی توسط کارتل های امپریالیستی غارت میشدند، نسبتا صلح آمیز بود. اما بمجرد آنکه امپریالیسم کل جهان را در مناسبات تولیدی سرمایه داری ادغام نمود، بمحض آنکه بازار جهانی تقسیم گردید، رقابت سرمایه داری در مقیاس جهانی توانست تنها یك ماهیت وحشیانه و آشکارا خشن بخود بگیرد، که هیچ ملتی، پیشرفته یا عقب مانده را از آن گریزی نیست . زیرا که همهٔ ملتها ناگزیر به درون جنگ همه علیه همه کشیده شده اند، چیزی که رقابت برای یك بازار اشباء شده را معنی میدهد.

روزا لوکزامبورگ یك پروسهٔ تاریخی جهانشمول و یکپارچه را تشریح کرد. او از انجائیکه پی برد، این پروسه توسط توسعهٔ بازار جهانی تعیین میشود، توانست درك نماید که تقسیم جهان به بخش های تاریخی مختلف، در یکسو یك سرمایه داری فرسوده و در سوی دیکر یك سرمایه داری جوان و متحرك، غیرممکن بود. سرمایه داری سیستم یگانه ای است که چون یك کل پیوسته دارای مراحل صعود و سقوط خویش است .

خطای اساسی لنینیست ها این بود که اعلام کردند، کاپیتالیسم در عین حال که میتوانست در بخشهایی از جهان کماکان "مترقی" و حتی انقلابی باشد در سایر نقاط میتوانست گندیده باشد. دقیقا مانند برداشت آنها در بارهٔ اینکه کارگران، بستگی به منطقه جغرافیایی شان، میتوانستند دارای وظایف ملی مختلفی باشند، این نشان داد آنها از موضعی حرکت میکردند که منتهی به ایزوله دیدن هر دولت ملی می گشت . درك آنها از امپریالیسم نیز همین نقطه حرکت خطا آمیز را نشان میداد.

از آنجائیکه نقطهٔ عزیمت روزا لوکزامبورگ توسعهٔ بازار جهانی بود، او توانست درك نماید که مبارزه رهایبخش ملی ، زمانی که بازار جهانی از سوی قدرتهای امپریالیستی تقسیم گشته است، دیگر امکانپذیر

نبود. جنگ جهانی امپریالیستی اول گواه اشباء بازار جهانی بود. در ادامه، هیچ گسترش واقعی بازار جهانی نتوانست تحقق یابد بجز تقسیم وحشیانهٔ مجدد بازارهای موجود، بین قدرتهای امپریالیستی که غنیمت های یکدیگر را غارت مینمایند، پروسه ای که ناگزیر، در فقدان یك انقلاب اجتماعی، به نابودی تمدن منتهی خواهد شد. در این رابطه برای هردولت ملی جدید امکانپذیر نبود، که برپایه عدم وابستگی یا از طریق پروسهٔ انباشت اولیه، خارج از میدان جنگ جهانی امپریالیستی وارد بازار جهانی گردد. در نتیجه:

"درجامعهٔ معاصر امپریالیستی نمیتواند جنگی برای دفاع ملی وجود داشته باشد" **(روزا- بحران سوسیال دمکراسی)**

نفس تلاش ملتهای کوچك یا بزرگ، برای دفاع از خود در مقابل حملات امپریالیستی، اتحاد با نیروهای امپریالیستی دیگری را ، همراه با توسعهٔ امپریالیستی به هزینهٔ ملتهای کوچکتر و غیره، ضروری نمود. تمام "سوسیالیستهایی" که در جریان جنگ جهانی اول به نوعی فراخوان به دفاع ملی دادند، در حقیقت بعنوان مدافعین و گردآورندگان نیرو برای بورژوازی امپریالیستی عمل کردند.
بنظر میرسد روزا دارای برخی نقطه نظرات ناروشن، در بارهٔ استقلال ملی، پس از انقلاب سوسیالیستی بوده است، گرچه او هرگز مجال بسط مواضع خویش در کلیه عرصه های نظری را نیافت، اما کلیت تحلیل او متوجه آن بود که نشان دهد نیروهای تولیدی که در سرمایه داری توسعه یافتند وارد یك تضاد خشونت آمیز با روابط اجتماعی سرمایه داری گشته بودند، طبیعتا بعلاوهٔ اینکه مرزهای ملی نیروهای تولیدی را به زنجیر کشیده بود.
جنگ امپریالیستی نشان قطعی این تضاد لاینحل، و به این ترتیب مظهر سقوط گریزناپذیر شیوهٔ تولید سرمایه داری بود.

دراین رابطه مبارزهٔ رهایبخش ملی، که زمانی بیانگر بورژوازی انقلابی بود، نه تنها محتوای انقلابی خود را از دست داده، بلکه به شکل فعالی تبدیل به مبارزهٔ آدمخوارانهٔ امپریالیستی طبقه ای گشته است که هستی اش مانع ادامهٔ تکامل انسانی است .

توانایی لوکزامبورگ، در پی بردن به این نکته که طبقهٔ سرمایه دار هر ملتی میتوانست فقط در درون سیستم جهانی امپریالیستی عمل کند، او را به انتقاد سخت از سیاست بلشویکها پس از سال ۱۹۱۷ دربارهٔ ملیت هدایت نمود. لوکزامبورگ تصدیق می نمود که بلشویکها با هدف جلب حمایت توده ها از حاکمیت شوراها به فنلاند، اوکرائین و لیتوانی استقلال دادند اما او خاطرنشان ساخت که در واقعیت عکس آن رخ نمود:

" این "ملتها" یکی پس از دیگری آزادی جدیداً بدست آمده را بکار گرفتند تا با امپریالیسم آلمان، برعلیه انقلاب روسیه که دشمن مهلک شان بود، متحد شوند و تحت حمایت آلمان ببرق ضدانقلاب را در داخل روسیه هدایت نمایند" **(لوکزامبورگ- انقلاب روسیه - ۱۹۱۸)**

تصور اینکه در عصر انقلاب پرولتری و حتی در کنار مرزهای مستحکم انقلاب میتوانست بین منافع پرولتاریا و بورژوازی سازگاریی وجود داشته باشد یك اتوپی محض بود. آن دوران، هنگامی که هر دو طبقه می توانستند از "استقلال" ملی مزیت مشترکی بدست آورند، دیگر سپری شده بود. اکنون مبارزهٔ مرگ و زندگی بود. آنچه که شعار تعیین سرنوشت ملی را زیانبارترین مینمود این بود که [این شعار] به بورژوازی یك پوشش ایدئولوژیك برای تحقق منافع طبقاتی اش اعطا مینمود، که در ایندوره تنها میتوانست درهم کوبیدن طبقهٔ کارگر انقلابی باشد. بورژوازی کشورهای هجوار روسیه زیرلوای شعار حق تعیین سرنوشت ملی، کمونیستها را قتل عام نمود، شوراها را منحل ساخت و اجازه داد تا قلمروشان چون پایگاهی برای ارتش امپریالیسم آلمان و ارتجاع سفید مورد استفاده قرار گیرد.
در مناسبات سرمایه داری نیز حق تعیین سرنوشت ملی شوخی بیش نبود، چرا که دولتهای کوچك اروپای شرقی به مجرد خارج شدن از امپراطوری روسیه، زیر هژمونی دولت امپریالیستی آلمان یا دولت امپریالیستی دیگری قرار گرفتند (و پس از آن به این سو یا آنسو، از یك قدرت امپریالیستی به طرف یك قدرت امپریالیستی دیگر پرتاب شده اند، تا سرانجام زیر بالهای امپریالیسم "شوروی" آرام گرفتند) .
سیاست ملی بلشویکها نه تنها عنان ضدانقلاب را در دولتهای هم مرز آزاد گذاشت، بلکه در بعد وسیعی به بورژوازی "دمکرات" ایالات متحده، به هواداران ویلسون و دیگران که در این زمان نظرشان دربارهٔ حق تعیین سرنوشت ملل در تضاد کامل با انچه انترناسیونال کمونیستی درخواست مینمود قرار داشت، وزن و اعتبار ایدئولوژیك بخشید. پس از این زمان، نظر بلشویکها در بارهٔ "حق" تعیین سرنوشت از طرف استالینیستهای بیشماری، نئو فاشیستها، صهیونیستها و شارلاتان های دیگری بکارگرفته شد تا به هر رژیم امپریالیستی پستی حقانیت بخشند.
زمانیکه لوکزامبورگ نقد خود را فرموله کرد، انرا بعنوان انقلابی ای که همبستگی عمیق خود را با بلشویکها و انقلاب روسیه نشان میداد، نوشت . و تا آنزمان که انقلاب زنده بود، تا آنزمان که بلشویکها تلاش میکردند در جهت منافع انقلاب جهانی عمل کنند، (از جمله) سیاست ملی آنها، میتوانست بعنوان خطای یك حزب انقلابی مورد انتقاد قرار گیرد. در سال ۱۹۱۸، هنگامیکه لوکزامبورگ نقد خود را از متد آنها نوشت، بلشویکها هنوز تمام امید خود را به آغاز انقلاب پرولتری در دنیای غرب گره زده بودند. اما در سال ۱۹۲۰، هنگامیکه موج انقلاب در همه جا رو به فروکش نهاد، بلشویکها علانم آشکاری مبنی بر از دست دادن اعتماد به طبقهٔ کارگر جهانی از خود نشان دادند. از این زمان بود که هرچه بیشتر بر اتحاد انقلاب "روسیه" با "جنبشهای رهایبخش ملی تاکید گردید، جنبشهایی که گمان میگشت تهدید جدیی را برعلیه سیستم امپریالیستی جهان تشکیل دهند.

تاکید بر این نکته ، از کنگرهٔ باکو در سال ۱۹۲۰ تا چهارمین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۲، بطور مداوم بیشتر شد، ضمن آنکه مجموعه ای از کمکهای مادی درحال افزایش میان جنبشهای ملی مختلف تقسیم گردید. نتایج وحشتناك این سیاسیت به سختی بر بوروکراسی بلشویکی، که در تمیز دادن منافع پرولتاریای بین المللی از منافع بلاواسطهٔ روسیه، بیش از پیش ناتوان گردیده بود، اثر داشت .

بعنوان مثال، باوجود اینکه کمال اتاتورك در سال ۱۹۲۱ رهبران حزب کمونیست ترکیه را به جوخهٔ اعدام سپرد، بلشویکها همچنان در جنبش ناسیونالیستی او یك حرکت " انقلابی" را مشاهده میکردند. تنها پس از آنکه آتاتورك علنا خواهان مذاکره و مصالحه با دول قدرتهای آمپریالیستی در سال ۱۹۲۳ گردید، بلشویکها در سیاست خود در قبال او تجدید نظر کردند. در این زمان هیچ چیز انقلابی ای در سیاست خارجی دولت روسیه وجود نداشت . وانگهی کمال مورد تصادفی ای نبود بلکه بیانگردورهٔ جدیدی بود، مبنی بر اینکه ناسیونالیسم و انقلاب پرولتری با یکدیگر مطلقا ناسازگارند، واینکه

ادامه در صفحهٔ ۳۹

اتحادیه ها بر علیه طبقهٔ کارگر

قسمت سوم

مبارزهٔ کارگری در مرحلهٔ صعود سرمایه داری

انجمن ها و اتحادیه ها در قرن نوزدهم

نقل قولهای زیر نشان میدهد که چگونه مارکس مهمترین عناصر پروسه ای را که منتهی به تشکیل اولین تشکلهای کارگری گشت جمعبندی کرده است:

" اولین کوششهای کارگران برای پیوستن به یکدیگر همواره شکل ائتلاف را بخود میگیرد. صنعت بزرگ عده ای از انسانهایی را که با یکدیگر آشنا نیستند دریک نقطه گردهم میآورد. رقابت موجب جدایی منافع آنها میشود. اما حفظ دستمزدها، یعنی منافع مشترکشان دربرابر صاحب کار، آنها را برمحور اندیشهٔ مقاومت مشترک یعنی ائتلاف، متحد میسازد. بدین ترتیب ائتلاف همیشه هدفی دوگانه دارد. اینکه به رقابت درمیان کارگران پایان دهد تا آنها بتوانند به رقابت عمومی دربرابر سرمایه دست یابند.

اگر اولین هدف کارگران از مقاومت تنها این باشد که دستمزدها را بالا نگهدارند، در آغاز آنها خود را در اتحادیه هایی که ایزوله شده هستند متشکل مینمایند، همانگونه که سرمایه داران بنوبه خود در گروهها برای سرکوب متفق میشوند، و برای کارگران حفظ اتحادیه ها درمقابل سرمایه همیشه متحد، ضروریتر از دستمزدها میگردد. این مسئله بقدری صادق است که اقتصاددانان انگلیسی از مشاهدهٔ آن کاملاً حیرت زده شده اند که چگونه کارگران بخش بزرگی از حقوق خود را برای مساعدت به اتحادیه هایشان، که درچشم اقتصاددانان فقط برای مزدها ایجاد شده اند فدا میکنند . . . .

در انگلستان کارگران خود را به اتحادیه های موقتی و زودگذر که هدفی جز یک اعتصاب بلاواسطه نداشتند و بهمراه آن ناپدید میشدند، محدود نساختند. آنها اتحادیه های دائمی و پایدار یعنی تریدیونیون ها را بوجود آوردند که همانند حفاظی به آنها در مبارزه برعلیه کارفرما یاری میرساند." (**مارکس فقر فلسفه**)

به همین جهت اتحادیه ها بعنوان تشکلهای **دائمی** طبقه ظهور نمودند که هدف آن تسهیل مقاومت سازمانیافته کارگران برعلیه سرمایه بود. اتحادیه ها حاصل شرایط اقتصادی و یا ابزاری دراصل برای جدالهای اقتصادی نبودند آنها همچنین نمیتوانستند (برخلاف اظهارات آنارکوسندیکالیستها و رفرمیستها) یک تشکیلات "غیرسیاسی" باشند. تمام آنچه که به حکمرانی دولت مربوط میشود امری است سیاسی . و ازآنجائیکه دولت بورژوایی ضامن و مدافع روابطی است که سرمایه را به کار مرتبط میگرداند، هرمقاومتی برعلیه چنین روابطی ناگزیر مخالفتی است برعلیه دولت و به همین جهت یک مبارزه **سیاسی** است . از اینرو مارکس بعد ازنقل قولی که دربالا آوردیم بلافاصله اضافه میکند که :

" دراین مبارزه، یعنی دراین جنگ داخلی واقعی تمام عناصر خودرا برای نبرد آینده آماده میکنند. وقتی که این مرحله فرامیرسد اتحادیه کاراکتر سیاسی بخود میگیرد. . . . مناسبات اقتصادی ابتدا تودهٔ مردم را تبدیل به کارگر نمود. وسلطه سرمایه موقعیت و منافع مشترکی برای این توده ایجاد کرد. بدین ترتیب این توده اکنون در مقابل سرمایه یک طبقه است ولی نه طبقه ای برای خود. . . . ولی مبارزه بین طبقات مبارزه ای است سیاسی . . . نباید گفته شود که جنبش اجتماعی در برگیرنده جنبش سیاسی نیست . هیچ جنبش سیاسی وجود نداشته است که درعین حال یک جنبش اجتماعی نیز نبوده باشد" (**مارکس، فقر فلسفه**)

اما اگر این بدیهی است که مبارزه طبقاتی پرولتاریا ناگزیر میبایست با حکمرانی دولت رابطه داشته باشد، و از اینرو اجبارا درماهیت خود مبارزه ای است **سیاسی**، هنوز میبایست روشن نمائیم که مبارزهٔ پرولتاریا چه نوع از مبارزهٔ سیاسی را نمایندگی میکند.

درطی قرن هیجدهم هنگامی که واقعیتهای تاریخی محصور سرمایه داری پر رونقی گشته بود که با نیروی عظیمی توسعه میافت، مبارزه سیاسی پرولتاریا میتوانست در دوسطح مختلف صورت گیرد. از یکسو مبارزه ای که در زمین دولت بورژوایی انجام میگرفت، یعنی مبارزه برای **رفرمهای** اقتصادی و سیاسی، و از سوی دیگر تدارک برای یک مبارزهٔ انقلابی، یعنی مبارزه برای نابودی دولت سرمایه داری و نظام اجتماعی ای که این دولت را بوجود میآورد.

مبارزه برای رفرم

قرن نوزدهم، اوج تاریخی مرحلهٔ صعودسرمایه داری بود. بزرگترین قدرت های اقتصادی سلطهٔ سرمایه را توسعه داده و کل جهان را تبدیل به نمونهٔ خود کردند. سرمایه داران انگلیسی، فرانسوی، امریکایی و آلمانی جهان را با کالاهای خود تسخیر نمودند، جهانی که بازار دائما روبه رشد و بنظر بی پایانی را به محصولات آنها عرضه می داشت . این دوره عصرتوسعهٔ عظیم امپریالیستی و انقلابات صنعتی بود.

دراین چارچوب، بشکل عینی بهبود اوضاع زندگی طبقه کارگر نه تنها یک امکان واقعی، بلکه دربرخی مواردعامل برانگیختن توسعهٔ سرمایداری

نیز بود. بطور نمونه از این قرار بود پیروزی را که کارگران انگلیسی در سال ۱۸۴۸ بدست آوردند، هنگامیکه آنها ساعت کار را به ۱۰ ساعت کار در روز تقلیل دادند. این یك **پیشروی** واقعی برای (مسئله ای که از طریق اضافه کاری اجباری بلافاصله قابل جبران نبود) طبقهٔ کارگر بود درعین حال که عامل برانگیختن اقتصاد انگلستان را نیز تشکیل میداد. مارکس بدینگونه این وقایع را درکتاب " **مزد، بها، سود** " تفسیر کرد وضرورت وامکان رفرمهای اقتصادی را نشان داد:

"همهٔ شما قانون پیشنهادشده دربارهٔ ۱۰ ساعت کار روزانه یا درست گفته شود ۱۰/۵ ساعت کار روزانه را که در سال ۱۸۴۸ اجرا شد میشناسید. این یکی از بزرگترین تحولاتی بود که ما تاکنون در حوزهٔ اقتصادی شاهد بوده ایم . . . Ure و دیگر مدافعین طبقه متوسط در مسائل اقتصادی استدلال نمودند که کاهش ساعت کار روزانه بزودی ضربه مهلکی برصنایع انگلیس وارد خواهد کرد. . . . آنها خطر کاهش انباشت سرمایه، افزایش قیمتها، ازدست دادن بازار، محدود شدن تولید و در نتیجه تاثیر آن بر دستمزدها و سرانجام ورشکستگی را گوشزد کردند. . . .

نتیجه چه شد؟ بله، افزایش دستمزدهای کارگران علیرغم کاهش ساعات کار، بالارفتن سطح اشتغال، کاهش مستمر قیمت محصولات تولیدی، توسعهٔ عالی نیروی بارآوری کارگران، باضافهٔ گسترش عظیم بازار برای کالاهای تولیدی آنها" **(مارکس ــ مزد، بها، سود)**

اما طبقه سرمایه دار هرگز به میل خود چنین رفرمهایی را تضمین نمی کرد. در درجهٔ نخست هر امتیازی به پرولتاریا به هزینهٔ سودسرمایه عملی میشد. بطور عموم ابتدا بعد ازآنکه سرمایه دارن پی به مزیتهایی بردند که رفرمها ایجاد نمودند بود که، متوجه شدند این به نفع خودشان است که رفرمهای کارگران را تضمین کنند. بهمین دلیل این صرفا نتیجه مبارزه جبران ناپذیر پرولتاریا بود که طبقهٔ کارگر را قادر ساخت تا طبقهٔ حاکم را وادار به پذیرش رفرم نماید. چنین بود ماهیت مبارزهٔ دفاعی پرولتاریا در طی قرن هیجدهم .

بعلاوه در دورهٔ رقابت آزاد طبقه بورژوا از طریق پارلمان حکومت میکرد. در پارلمان که تصمیمات واقعی مربوط به سیاست دولتها اتخاذ میشدیك تقابل **واقعی** بین فراکسیونهای مختلف بورژوازی وجودداشت . حق رأی یك ابزار واقعی برای طبقهٔ کارگر بود تا آنها بتوانند از طریق نمایندگان پارلمانی خود برسیاست دولت تاثیر بگذارند، نه به این شکل که نمایندگان بورژوازی درمجلس بخواهند اهمیت ویژه ای برای برخی از خواسته های مشخص نمایندگان سازمانهای کارگری قائل شوند. آنتاگونیسم بین پرولتاریا و بورژوازی در زمین دولت بورژوایی تنها میتوانست به نفع طبقه حاکم تمام شود. ولی دراینروره طبقهٔ بورژوا به فراکسیونهای ارتجاعی تر و مترقی تر تقسیم شده بود. و طبقهٔ سرمایه دار مدرن هنوز برعلیه نمایندگان طبقهٔ حاکم که از رژیم گذشته باقی مانده (منظور رژیم فئودالی است) و هنوز دارای قدرت اقتصادی بودند، و برعلیه عقب مانده ترین عناصر طبقهٔ خود مبارزه میکرد. همانطور که در **مانیفست کمونیست** گفته میشود:

" تشکل پرولتاریا به شکل طبقه . . . با استفاده از تفرقه میان بورژوازی، برسمیت شناختن برخی از منافع کارگران را به شکل قانونی ناگزیر میسازد" **(مانیفست کمونیست)**

در اینروره تاریخی مبارزه برای حقوق دمکراتیك سیاسی برای طبقهٔ کارگر امری ضروری بود. بدست آوردن حق رأی، بدست آوردن حق تشکیل اتحادیه و خود مبارزهٔ پارلمانی بیان سیاسی مبارزهٔ طبقاتی بودند و بستر تجزیه ناپذیر مبارزه برای سازماندهی اتحادیه ها را تشکیل میدادند. اتحادیه ها و پارلمان اشکال مخصوصی بودند که در درون آنها ضرورت و امکان مبارزهٔ رفرمیستی در دورهٔ صعود سرمایه داری میتوانست بیان شود.

مبارزهٔ انقلابی

مبارزه برای رفرم تنها یك جنبه از مبارزهٔ پرولتری را در قرن هیجدهم تشکیل میداد. طبقهٔ کارگر طبقه ای انقلابی است و در نتیجه هیچ رفرمی نمیتواند آزادی را به طبقه اعطاء کند. بزرگترین مشخصهٔ مبارزه پرولتری بیش از هرچیز در مبارزهٔ طبقه برای **نابودی** استثمار بیان میشود و نه در مبارزه برای بهبودی شرایط استثمار.

" وجود یک طبقهٔ تحت ستم شرط حیاتی هرجامعه ای میباشد که برپایه آنتاگونیسم طبقاتی استوار است . بنابراین رهایی طبقهٔ تحت ستم، ضرورتاً با ایجادیک جامعهٔ نوین تحقق میابد." (مارکس ــ فقر فلسفه)

انقلابیون پرولتری نیز نتوانستند چشم انداز قابل اتکایی را برای طبقهٔ کارگر در مبارزه برای رفرم ترسیم کنند. حتی اشکال مبارزه نیز نتوانست کانون واقعی را برای فعالیت آنها بسازد. **با اسارت در محدودیت های خویش**، مبارزه برای رفرم تنها توانست به دفاع از استثمار منتهی شود. دیگر مبارزه برای رفرم نه قدمی در راه رهایی قطعی، بلکه زنجیر جدیدی برگردن طبقه بود. اگر مارکس از ضرورت مبارزهٔ رفرمیستی دفاع نمود، باتمام قوا گرایشات **رفرمیستی** را که تلاش میکردند طبقهٔ کارگر را در چارچوب این مبارزه اسیر نمایند محکوم کرد، کسانی که درمبارزه برای دستمزد فقط مبارزه برای دستمزد را درك میکردند" و نمیتوانستند مدرسه ای را برای مبارزه درآن ببینند که در آنجا طبقه کارگر سلاحهای خویش را برای رهایی نهایی اش آماده میکرد. مارکس عبارت " کریتیسم پارلمانی " را برای توضیح گرایشی در جنبش کارگری متداول کرد که تلاش مینمود پندار واهی را در بارهٔ امکان مبارزهٔ پارلمانی بوجودآورد. گرایشی که میخواست تمام انرژی خودرا صرف فعالیتهای پارلمانی نماید.
مانیفست کمونیست راجع به مبارزه رفرمیستی مینویسد:

"کارگران گاه گاه پیروز میشوند، اما این پیروزیها تنها پیروزیهای گذرنده است . نتیجهٔ واقعی مبارزهٔ آنان، کامیابی بلاواسطهٔ آنان نیست بلکه اتحاد کارگران است که همواره درحال نضج است .
(مانیفست کمونیست)

و مارکس در **"مزد، بها، سود"** مینویسد:

" درعین حال و صرفنظر از اسارت عمومی که به سیستم مزدوری مربوط میشود، طبقهٔ کارگر میبایست مراقب مبالغه دربارهٔ مبارزات روزمره باشد. کارگران نباید فراموش کنند که برعلیه معلولها مبارزه میکنند و نه برعلیه علتها . نباید فراموش کنند که جریان را بصورت نزولی درآورند ولی جهت آنرا تغییر ندهند. نباید از خاطر دور دارند که مواد مسکن استعمال میکنند بدون آنکه بیماری را درمان کرده باشند. به همین دلیل کارگران نباید صرفاً در جدالهای موضعی که بخاطر تعرضات پایان ناپذیر سرمایه ویا تحولات بازار ایجاد میشودحل شوند. کارگران میبایست به این آگاهی دست یابند که سیستم کنونی مصائب بزرگی را برآنها تحمیل میکند، درعین حال نیز شرایط مادی و اشکال اجتماعی را که تحول اقتصادی در بردارد بوجود میآورد. آنها باید بجای شعار محافظه کارانه "مزد عادلانه در برابر کار روزانه منصفانه" شعار انقلابی "نابود باد

سیستم مزدوری" را بر پرچم خویش حک کنند
(مارکس ــ مزد، بها، سود)

قطعنامهٔ انترناسیونال اول در بارهٔ مسئلهٔ اتحادیه ها به شکل مشابه ای خاطرنشان کرد که :

"هدف بلاواسطهٔ اتحادیه های کارگری همواره محدود به ضرورتهای مبارزه جاری و درعمل محدود به تعرضات بی پایان سرمایه بوده است . دریک کلام محدود به مسائل مربوط به دستمزدها و مقدار ساعت کار. این فعالیت ها نه تنها درست بلکه ضروری اند."

(مارکس ــ قطعنامه انترناسیونال اول)

اما

" . . . اتحادیه ها کلاً بیش از حد مشغول جدالهای بلاواسطه و محلی با سرمایه هستند. آنها قدرت سرمایه را به اندازهٔ کافی درک نکرده اند که برعلیه خود سیستم کارمزدوری اقدام نمایند، آنها اغلب بیش از اندازه دور از جنبش های عمومی تر و مبارزه سیاسی ایستاده اند."

" صرفنظر از وظایف بلاواسطه آنها که برعلیه مانورهای سرمایه اقدام نمایند، اکنون باید بعنوان پیشقراول سازمانی برای هدف بزرگ رهایی رادیکال طبقه کارگر عمل کنند. آنها میبایست از هرجنبش اجتماعی یا سیاسی که گرایش به این سو دارد حمایت و پشتیبانی کنند.

"(قطعنامه دربارهٔ اتحادیه ها، تاریخ و آینده آنها، انترناسیونال اول کنگرهٔ ژنو ۱۸۶۶)

درطی قرن هیجدهم برای انقلابیون، مبارزهٔ سیستماتیك پرولتاریا برای دست یافتن به رفرم و محدود نمودن استثمار سرمایه داری، با این برداشت گره خورده بود که این مبارزه نه هدفی درخود بلکه لحظه ای در مبارزه انقلابی وجهانی بود. و اینکه این مبارزه (مبارزه برای رفرم) مبارزه ای تکمیلی بود. احزاب کارگری مارکسیستی که (موازی با افزایش نفوذ اتحادیه ها) در پایان قرن هیجدهم توسعه یافتند، بعداً انترناسیونال دوم را تشکیل دادند. و از ابتدا تمایل داشتند که نه تنها طبقه کارگر را به هیئت های نمایندگی برای مبارزهٔ پارلمانی مجهز کنند بلکه نیروی محرك درون اتحادیه ها را نیز تشکیل میدادند. همین احزاب بودند که در مقابل تمام جدالهای محلی، شغلی و منطقه ای که طبقه کارگر درآن درگیر بود منافع مشترك پرولتاریا را بعنوان طبقه ای جهانی، تاریخی و انقلابی به پیش بردند.

تشکلهای جنینی دوران اولیه با اتحادیه ها، تشکلهای دائمی گشته، حول مبارزه سیستماتیك و مترقی برای رفرم سازماندهی شدند و با احزاب توده ای پارلمانی از نزدیك همکاری میکردند. این سازمانها ظرفی را میساختند که پرولتاریا درآن متحد بود و آگاهی طبقاتی خویش را تکامل میداد.

اتحادیه ها توسط رفرمیسم تخریب شدند

اما این حقیقت که سرمایه داری درمرحلهٔ صعوددر اوج خودقرار داشت بدین معنی است که انقلاب کمونیستی هنوز در دستور کار تاریخی نبود. باتوسعهٔ نیروی بارآوری، تحت حمایت روابط تولیدی سرمایه داری و موفقیت های مبارزه درپارلمان و اتحادیه ها برای رفرمهای پایدار و واقعی، که طبقه کارگر را تقویت مینمود، باعث شد که خود ایدهٔ انقلاب کمونیستی هدفی دور و حتی دست نیافتنی بنظر رسد.

خطرهایی که جزء لاینفك ایدئولوژی اتحادیه ای و پارلمانتاریستی است و مارکس آنرا محکوم کرده بود به توسعهٔ خود ادامه دادند و با اسم رمز "هدف هیچ چیز جنبش همه چیز" رفرمیزم برجنبش کارگری چیره شد. رهبران کارگری که زمانی نمایندهٔ مبارزه کارگران برعلیه جامعهٔ سرمایه داری بودند بتدریج تبدیل به نمایندگان بورژوازی گشته که **برعلیه** پرولتاریا فعالیت میکردند. بوروکراسی در اتحادیه ها و درمیان نمایندگان پارلمانی هرچه بیشتر برتشکلهای پرولتری غالب گشت .

یکی از روشنترین بیان این تحول خودرا درگرایشی نشان داد که مبارزهٔ سیاسی را از مبارزه اقتصادی جدا میکرد. درحالی که حزب تنها به عنوان یك ماشین پارلمانی درك گردید، تلاش موازیی نیز آغاز گشت تا اتحادیه ها را به تشکیلاتی صرفاً اقتصادی تبدیل کند. با جدایی عنصر سیاسی از عنصر اقتصادی در مبارزهٔ پرولتری، این تشکلها فرمی را بخود گرفتند که برای ترکیب شدنشان در دولت بورژوایی مناسب بود. چپ انقلابی درون انترناسیونال دوم بطور روزانه برعلیه این انحطاط عمومی جنگید . بطور مثال روزا لوگزامبورگ اظهار داشت که :

"برای طبقهٔ کارگردونوع مبارزه طبقاتی متفاوت، یک مبارزهٔ اقتصادی و یکی مبارزهٔ سیاسی وجود ندارد، بلکه فقط یک مبارزهٔ طبقاتی وجود دارد که درآن واحد که استثمار سرمایه داری را دردرون جامعهٔ بورژوایی محدود میکند تلاش مینماید که بطورکلی استثمار و جامعهٔ بورژوایی را براندازد." (روزا لوگزامبورگ ــ اعتصاب توده ای، حزب و انقلاب فصل ٦)

اما چپ آنقدر توانا نبود که درمقابل این تحول بایستد وبا ورود سرمایه داری به دورهٔ انحطاط خویش اتحادیه ها و احزاب پارلمانی نیز تمام و کمال به درون اردوی بورژوازی پرتاب شدند. **ادامه دارد**

آدرسهای تماس با نشریات جریان کمونیست بین المللی

ACCION PROLETARI
Apartado de Correos 258, valencia, spanin
INTERNACIONALISMO
Apartado Postal 20674, San Martin, Caracas 1020A,Venezuela
INTERNATIONALISM
Post Office Box 288, New York, NY 10018-0288. USA
INTERNATIONALISME
BP 1134 Bruxelles, 1000 Bruxelles, Belgium
INTERNATIONELL REVOLUTION
Box 21 106, 10031 Stockholm, Sweden
REVOLUTION INTERNATIONELE
Librairie "La Boulangerie", 67Rue de Bgneus,
92120 Montrouge, France
RIVOLUZONE INTERNAZIONALE
CP 469, 80100 Napoli, Italy
WELTREVOLUTION
Posfach 410308, 50863 Koln 41,Germany
WELTREVOLUTION(Schweiz)
Postfach A3134,8026, Zurich, Switzerland
WERELDREVOLUTIE
Postbus 11549, 1001 GM Amsterdam, Holland
WORLD REVOLUTION
BM Box 869, London WCIN 3XX, England
REVOLUCION MUNDIAL
Apdo Post. 15-o24, C.p. 02600, D. F. , Mexico
COMMUNIST INTERNATIONALIST
PO Box 25, NIT, Faridabad, 12001 , Haryana,India

جلسهٔ مشترک چپ کمونیست در دفاع از انقلاب اکتبر

درتاریخ ۷ نوامبر ۱۹۹۷ سازمان کارگران کمونیست (COW) و جریان کمونیست بین المللی (ICC) جلسهٔ مشترک عمومی را در گرامیداشت هشتادمین سالروز انقلاب روسیه برگزار نمودند نظر هر دو تشکیلات براین بود که، برای اینکه بتوان با تمام قوا به حجم حملات بورژوازی در این دوره از تاریخ جنبش کارگری پاسخ گفت، یک جبههٔ مشترک ضروری است . انقلاب اکتبر، هنگامیکه طبقهٔ کارگر قدرت سیاسی را بدست گرفت، تاکنون بزرگترین پیروزی برای مبارزهٔ پرولتری بوده است .

اما تنها اهمیت عظیم این واقعهٔ تاریخی نبود، که موجب گشت تا COW و ICC جلسهٔ مشترکی را ترتیب دهند. سازمانهای درون چپ کمونیست دارای موقعیت های استثنایی هستند تا وزنه ای در مقابل افتراهای بورژوازی در بارهٔ انقلاب اکتبر باشند. در طی هفتاد سال اخیر چپ کمونیست تنها جریان سیاسی بوده است که با تاکید برعلل واقعی انحطاط انقلاب اکتبر از جوهر پرولتری آن دفاع کرده است تا به این ترتیب، مقدمات انقلاب آتی را فراهم سازد. جلسه مشترک این دو مهمترین گروه درون چپ کمونیست در بریتانیا، مردم بیشتری را در مقایسه با جلسات جداگانهٔ هریک بخود جلب نمود. در اینجا ما اولین خط مشترک حقانیت یافته را مشاهده میکنیم: یک پژواک بزرگتر برای مکان سیاسی چپ کمونیست . بزرگترین دستاورد جلسهٔ مشترک این بود که، ترسیم یک خط طبقاتی روشن در باره انقلاب اکتبر و حزب بلشویک را امکانپذیر ساخت .

جلسه با معرفی بحث که بطور مشترک آماده شده بود آغاز شد، و از پیشرویهایی که انقلاب اکتبر دربرداشت، درمغایرت با آنچه که عوامل "رسمی" بورژوازی و درعین حال عوامل غیر رسمی آن مثل آنارشیستها و دوستان دروغین انقلاب اکتبر در درون چپ مانند استالینیستها، مائوئیستها و تروتسکیستها میگویند، دفاع نمود. این نکات در مقاله ای در شماره ۸ نشریه "چشم اندازهای انقلابی" بطور جامع تری بیان شده است . بعد از معرفی بحث خط فاصل روشنی بین آنانی که از سیاست و رویه کار کمونیستهای چپ دفاع مینمودند و آنهایی که آنرا مورد سؤال قرار میدادند، شکل گرفت . اگرچه در جلسه هیچکس آشکارا از کمپین بورژوازی دفاع نکرد. آنهایی که سیاست چپ کمونیست را مورد سئوال قرار داده بودند سمپاتهای نشریات، Radical Chains وAufheben بودند باوجود اینکه به عنوان افراد منفرد اظهار نظر میکردند. و باوجوداینکه ادعا نمودند که "طرز فکر چپ کمونیست در ارتباط با انقلاب اکتبر" را مثبت تلقی میکنند، استدلال نمودند که حزب بلشویک درهمان زمان به یک برنامهٔ بورژوایی مجهز بود که قصد داشت بر شوراهای کارگری دیکتاتوری اعمال نماید.

چنین انتقادی آشکارا این نظرات بورژوازی را مورد حمایت قرار میداد، که انقلاب اکتبر کودتایی و رژیم بعداز آن یک دیکتاتوریی بود، رهبری شده از سوی یک دسته اشخاص تشنهٔ قدرت درحول لنین . این نقدها به هیچ شکلی نتوانستند، آن نقشی را که حزب بلشویک در نیروی پرولتری ایندوره داشت، نشان دهند. اما این طرزفکر، آنها را ناگزیر ساخت تا خود را به منشویکها، که به بورژوازی پیوستند تا مشترکاً در انقلاب خرابکاری نمایند، نزدیک گردانند. همانطور که یکی از رفقا اشاره نمود منطق آنچه که این منتقدین گفتند چنین میشد که انقلاب اکتبر هرگز نمی بایست بوقوع می پیوست !

گفته میشد که این انتقاد از سوی یک دیدگاه بیطرف طرح شده است . این دیدگاه، درحال ارائهٔ یک سیاست انقلابی بود،"تا از معضل دههٔ ۲۰ خلاصی یابد. و اعلامیه ای را نیز با عنوان "پس از کرنشتات" در جلسه پخش کردند. بااین حال رفقای چپ کمونیست براین نکته پافشاری نمودند که خطای حزب بلشویک را تنها برپایهٔ سنت های انقلابی ای که حزب بلشویک بخشی از آن بود، میتوان درک نمود. در یک جامعه طبقاتی حالت بیطرفی در هیچ جا و یا در هیچ نهادی وجود ندارد که بتوان برمبنای آن نقد مستقلی ارائه نمود. انسان یا برعلیه و یا به نفع تاریخ و میراث طبقه کارگر است . حالت بیطرفی اغلب در پشت صفوف دشمن جای میگیرد. چپ کمونیست استدلال نمود که میان حزب بلشویک و

طبقهٔ کارگر به عنوان یک کل، وحدت عمیقی وجود داشت، بیشتر از آن دشمنی که منتقدین بدان اشاره دارند. بلشویکها در آوریل ۱۹۱۷ قادر بودند تا برنامهٔ خود را بطوری که بیانگر جنبش انقلابی طبقهٔ کارگر باشد تغییر دهند: جنگ جهانی اول، انقلاب جهانی سوسیالیستی را در دستور تاریخی روز قرار داده بود و فقط شوراها توانستند ابزاری برای عملی کردن آن باشند. حزب بلشویک پیشقراول طبقه کارگر بود که نه تنها به شکل تعیین کننده ای برطبقهٔ کارگر تأثیر نهاد بلکه همچنین به نوبهٔ خود از آن تأثیر پذیرفت . در اکتبر، برانداختن حکومت بورژوایی توسط کمیته نظامی انقلابی صورت گرفت که مرکب از نمایندگان شوراها بود. این مسئله امر خصوصی حزب طبقاتی نبود. به موازات آن، حزب بلشویک و بویژه لنین بر این عقیده بودند که سوسیالیسم تنها میتواند از طریق فعالیت طبقاتی خود طبقه کارگر عملی گردد.

مهمترین دلیل انحطاط انقلاب روسیه نه در قدرت طلبی حزب بلشویک درقبال طبقه کارگر، بلکه در ایزوله شدن انقلاب قرار دارد. حزب بلشویک انقلاب اکتبر را اولین قدم در راه انقلاب جهانی میدید و به همین دلیل در سال ۱۹۱۹ تشکیل انترناسیونال کمونیستی را تسریع بخشید. سوسیالیسم در یک کشور، برخلاف آنچه که ضدانقلاب استالینی ادعا میکرد، غیرممکن بود. ضعف انقلاب در اینکه خود را بسرعت در سایر کشورهای اروپایی گسترش دهد، بویژه درآلمان، همراه با ضدانقلابی که توسط قدرتهای امپریالیستی در خاک روسیه براه افتاد، شرایط را برای ادامهٔ حیات دیکتاتوری پرولتاریا بسیار دشوار ساخت . بوجود آوردن مناسبات اجتماعی جدید، تا زمانی که مناسبات کهنه توسط سرمایه داری جهانی پابرجا نگاه داشته میشود، امکانپذیر نیست .

چپ کمونیست اولین جریان سیاسی در درون انترناسیونال کمونیستی بود که برعلیه انحطاط انقلاب روسیه دست به مبارزه زد . چیزی که سرانجام آنها را قادر گردانید تا درک روشنی از آموزشهایی که میتوان برای آینده استخراج نمود، ارائه نمایند. بخشی از این آموزشها در معرفی طرح گردید و مورد بحث قرار گرفت، مانند نیاز به حزب انقلابی تمرکز یافته بین المللی و اینکه این حزب نمیتواند اداره نظم پرولتری راکه پس از درهم شکستن دولت بورژوایی بوجود می آید، برعهده گیرد.

منتقدین ما باوجوداینکه بیرق نوگرایی بدست گرفته بودند قادر نگشتند از گرایشات سیاسی که ۸۰ سال پیش نشان دادند ارتجاعی اند، به شکل روشنی خود را تفکیک نمایند.

همچنین از سوی یکی از شرکت کنندگان، اعتبار"نمونهٔ بلشویکی" برای سدهٔ آینده زیر علامت سؤال قرار گرفت . چپ کمونیست پاسخ داد که : در برخی از مسائل پایه ای انقلابیون میبایست از نمونهٔ بلشویکی" واقعاً دفاع نمایند. حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ اعلام نمود، جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنید. همین نظر را امروز انقلابیون میبایست دربارهٔ بربریت امپریالیستی کنونی داشته باشند. تنها انقلاب پرولتری میتواند به جهان مدرن صلح ارزانی دارد، همانگونه که انقلاب ۱۹۱۷ توانست و عملاً نیز چنین نمود. بلشویکها استدلال سوسیالیستها را، که می خواستند طبقه کارگر خود را تسلیم دمکراسی بورژوایی و جنگ نماید، رد نمودند و در عوض خواست، همهٔ قدرت بدست شوراها، را طرح کردند. در نبردهای انقلابی آتی کمونیستها همین شعار نبرد را مجدداً در مقابل ندای پارلمانتاریسم پیش خواهند کشید.

این جلسهٔ مشترک عمومی نشان داد که در درون چپ کمونیست، در بارهٔ مسائل اساسی حول کسب قدرت سیاسی درسال ۱۹۱۷ وحدت واقعی وجود دارد. این مسئله نه تنها در معرفی مشترک بحث و استنتاج نهایی آن بلکه همچنین در استدلالات متوازن و روشهایی که از سوی مبارزینCOW و ICC در مباحثات بکار گرفته میشد نشان داده شد. به همین ترتیب سمپاتهای هردو تشکل از نقطه نظرات سیاسی چپ کمونیست حمایت نمودند. دخالت گری متحدانهٔ دوتشکل و سمپاتهای ما در این نشست برای چپ کمونیست امکانپذیر ساخت تا این وظیفه را، که تنها چپ کمونیست قادر به اجرای آن است، دنبال نماید: دفاع از تجربیات پرولتری انقلاب اکتبر با شوراهای کارگری و حزب طبقاتی اش، برای تدارک انقلاب کمونیستی فردا.

سازمان کارگران کمونیست
جریان کمونیست بین المللی
۱۹۹۷/۱۲/۶

پلاتفرم دفتر بین الملل برای تشکیل حزب انقلابی

پیشگفتار

دوران حاضر

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به جنگ سرد پایان داد. این اما نه پایان استثمار کاپیتالیستی بود و نه پایان امپریالیسم و تهدید جنگ جهانی، بر عکس فروپاشی اتحادجماهیر شوروی خود ناشی از فاکتورهای پایه ائی کارکرد سیستم کاپیتالیستی بود.

نخست، بحران اقتصاد جهانی: از اوایل سالهای ۱۹۷۰ کل سرمایه داری چه از نوع دولتی (در لباس سوسیالیسم) و چه اقتصاد به اصطلاح مرکب دنیای آزاد با تشدید بحران رکود روبرو بوده است . این تشدید بحران خود ناشی از این حقیقت است که سرمایه داری دوباره به سیر نزولی چرخهٔ دیگری از انباشت سرمایه رسیده است . یکی از علائم اولیه این بحران، افت دلار امریکا در سال ۱۹۷۱ و همراه با آن اضمحلال قرارداد برتون وودز (Breton Woods) که نظم اقتصادی امپریالیسم پس از جنگ جهانی دوم را شکل داده بود میباشد. این کوششی بود که بقیه دنیا را مجبور میکرد بهای کندتر شدن رشد در امریکا رابپردازند.

دوم، رکود اقتصادی خود اتحاد جماهیر شوروی: بر خلاف حامیان آن، این یک "سوسیالیسم واقعا موجود" نبود بلکه نوع بخصوصی از سرمایه داری بود، که در آن دولت نقش بورژوازی کلاسیک را بعهده گرفته بود. حزب کمونیست شوروی به اتکاء حق انحصاری اش بر قدرت دولتی به الت طبقه حاکمه نوین تبدیل شده بود که امتیازاتش را از یک نسلی به نسل دیگر منتقل می کرد.
بعلاوه ، ضعف های نسبی دیگری نیز در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت . رکود اقتصادی همراه با عقب ماندگی تکنیکی رو به افزون نسبت به آمریکا و غرب بدین معنی بود که پایهٔ اقتصادی برای پشتیبانی میلیتاریسم ضعیف تر بود. اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی در رقابت بیسابقه تسلیحاتی در دههٔ های ۷۰و۸۰ در موقعیتی نبود تا با هزینه های مصرفی دولت آمریکا حریف شود. کوشش گورباچف برای خاتمه دادن به رقابت تسلیحاتی و بازسازی اقتصاد با خیانت و خرابکاری از درون هیئت حاکمه روبرو شد و همان بحران اقتصادی که او در صدد حل آن بود جای کمی را برای مانور باز گذاشت. تمامی این فاکتورها کمک کرد که اتحاد جماهیر شوروی سرانجام در سال ۱۹۹۱ سقوط کند بنابراین تاریخ دورهٔ حاضر دو مسئله را تائید میکند.

۱ـ کنترل کامل اقتصاد توسط دولت (اقتصاد به اصطلاح برنامه ریزی شده) سوسیالیزم نیست. در یک اقتصاد سوسیالیستی اصیل تولیدکنندگان خود جمعا تصمیم میگیرند که چه چیزی را طبق احتیاج بشری تولید کنند. اقتصاد با برنامه به معنی مدیریت عقلانی نیروی کار بر طبق اولویت نیازهای جامعه میباشد. بدین سان هیچ نوع بحران اقتصادی از این نوع که در شوروی تجربه شد وجود نخواهد داشت.

۳ کوشش دولت سرمایه داری برای فرونشاندن و یا تعدیل قانون ارزش سرمایه، (رؤیای دست نیافتنی که عنوان قانون باصطلاح آزاد بازار را به خود داده، نمی تواند به بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری غلبه نماید. باوجود تمامی تلاشها برای کنترل بحران اقتصادی، با وجود توافقات هفت کشور صنعتی جهان در تاخیر انداختن بدهکاری های بین المللی، با وجود انقلاب الکترونیکی و انفورماتیکی (micro - chip revolution) ونیز باوجود بازسازی سرمایه داری که به قیمت از بین بردن کمک های رفاهی و بیکارسازی انجام گرفته بحران پایه ائی انباشت سرمایه کماکان بر سر جای خود مانده است. این کمبود مزمن ارزش اضافی است که سرمایه را مدام به جستجوی هر چه بیشتر راههای افزایش استثمار طبقه کارگر در هر دو حالت نسبی و مطلق میراند.

اوضاع جاری و چشم انداز عمومی طبقه کارگر

بگذارید تا روابط طبقاتی امروزی را بررسی کنیم. در حال حاضر شکاف بزرگی بین مشقات ناشی از

بحران اقتصادی و تهدید جنگ امپریالیستی در یک طرف و پاسخ ضعیف پرولتاریا در طرف دیگر، وجود دارد. حاکمیت واقعی سرمایه بر تولید و توزیع، بیش از پیش به سلطه مطلق بر روابط سیاسی و اجتماعی مبدل شده است. ایدئولوژی بورژوایی از طریق احزاب سوسیال دمکرات و اتحادیه های صنفی عمیقاً در طبقه کارگر رخنه نموده است. بدین طریق هر نوع کوشش طبقه کارگر برای تقابل با اثرات بحران در نطفه خفه میشود.

وجود اعتصاباتی که در بعضی موارد حتی تمامی بخش های تولیدی یک کشور را در برگرفته اند بخاطر ناسیونالیسم و عقیم شدن هر نوع همدردی و اتحاد طبقاتی و نیز بخاطر ایده "خواست تغیر در یک بخش تولیدی" و فرد گرائی و در یک کلام بخاطر ان ایده های بورژوائی که توسط چپ سرمایه در درون طبقه کارگر رسوخ داده شده است وسعت و دامنه پیدا نکرده اند. حاکمیت سرمایه داری بر طبقه کارگر از طریق اتحادیه ها واحزاب چپ سرمایه داری نمونه بارز و مشخص این گفته مارکس " شیئ شدن روابط اجتماعی " میباشد. هر آن چیزیکه مبدا تاریخی این جریانات بوده باشد امروز آنها ابزار مادی توتالیتاریسم سرمایه هستند. آنها باید چه بلحاظ سازمانی و چه ازنظر سیاسی بدین شکل مقابله شوند و نه فقط با تقبیح . با وجود موفقیت هایی غیر قابل تردیدسرمایه داری در محدود کردن مبارزه طبقاتی، تناقضات آن همچنان خود را نشان میدهد. به مثابه مارکسیست ها ما میدانیم که این محدود کردن ها نمی تواند تا ابد ادامه پیدا کند. انفجار این تناقضات الزاما به یک انقلاب پیروزمند منجر نخواهد شد. در دوران امپریالیسم راه حل سرمایه جهت "کنترل" – حل موقتی این تناقضات جنگ جهانی میباشد.

به هرحال قبل از وقوع این حادثه، احتمال شکستن کنترل سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی بر طبقه کارگر وجود دارد. به عبارت دیگر، ممکن است امواج ناگهانی مبارزه طبقاتی توده ای بوقوع بپیوندد و انقلابیون باید برای آن آماده باشند. هرگاه بار دیگر طبقه کارگر کلید اوضاع را بدست گیرد و آغاز به استفاده از قدرت جمعی اش علیه حملات سرمایه کند . سازمان های سیاسی انقلابی ملزم هستند خود را در شرایطی قرار دهند که بتوانند رهبری مبارزات سیاسی و سازمانی ضروری علیه نیروهای چپ بورژوازی را هدایت کنند. این امواج موفقیت امیز مبارزه زمانی تدارک برای انقلاب خواهد بود که هم برنامه و هم سازمان انقلابیون از این امواج از بار قبلی قوی تر بیرون آمده باشد و برنامه انقلابی و سازمان مدافع آن قادر شده باشد که در بطن مبارزه در درون طبقه کارگر ریشه دوانده باشد. این تجربه تاریخی طبقه کارگر است.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تدارک و آمادگی برای انقلاب ۱۹۱۷ بود . بدین معنی، برنامه انقلابی که رهبری ۱۹۱۷ را بعهده گرفت از مبارزه قبلی قوی تری بیرون آمده بود. امروز هیچ نوع تضمینی که در آینده یک چنین سناریوی عمومیت یافته با یک قیام شکست خورده باعث تقویت نیروهای انقلابی شود، وجود ندارد. اگر چه یک چیز حتمی است و آن اینکه اگر حرکت های توده ائی بدون وجود ایده های انقلابی در درون نهادهای سیاسی و سازمانی طبقه کارگر شکل بگیرند شکست بعد تاریخی بخود خواهد گرفت. این وظیفه سازمان سیاسی پرولتاریاست که درس های تجربه تاریخی خود پرولتاریا را به خودش برگرداند بطریقی که این درسها تبدیل به نیروی مادی در رهائی طبقه مان گردد.

دفتر بین الملل برای تشکیل حزب انقلابی (د ب ح ا)

دفتر بین الملل در سال ۱۹۸۳ باپیشقدم شدن "حزب کمونیست انترناسیونالیست" در ایتالیا و "سازمان کارگران کمونیست" در بریتانیا تشکیل گردید. دو دلیل عمده برای بوجود آمدن آن وجود داشت، اول آنکه به وجود یک گرایش فی الحال موجود در کمپ سیاسی پرولتاریا شکل سازمانی بدهد. این گرایش مشخص ناشی از کنفرانس بین المللی بود که با فراخوان حزب کمونیست انترناسیونالیست ایتالیا بین سالهای ۸۱-۱۹۷۷ تشکیل شده بود. اصول ناظر بر آخرین کنفرانسها هفت نکته ائی بود که حزب کمونیست انترناسیونالیست و سازمان کارگران کمونیست در سومین کنفرانس به انها رای داده بودند (مراجعه شود به نشریه کمونیست انترناسیونالیست شماره یک). دوم آنکه برای افراد و سازمانهائی که باعمیق شدن بحران اقتصادی به تقابل سیاسی برخاسته و در صحنه بین المللی ظاهر شده بودند بشکل کانون عمل کند. حوادث بعدی خاطر نشان ساخت که دهه اول موجودیت دفتر بین الملل مصادف با خیزش توده ائی و مبارزه حاد طبقاتی نبود. بر عکس همانطور که قبلا گفتیم پاسخ طبقه کارگر به حملات فزاینده سرمایه داری در کل به مبارزه پراکنده محدود شد حتی اگر پاسخ مبارزه جویانه بود (بعنوان مثال اعتصاب معدنچیان بریتانیا در سال ۸۵-۱۹۸٤ و یا مبارزه ادامه دار کارگران بارانداز اسپانیا) باشکست مواجه شد. بدینکونه سرمایه بین المللی فرصت بازسازی را به قیمت زندگی میلیونها کارگر، با تشدید فقر و فلاکت وسخت تر شدن شرایط کار و فروش نیروی کار بطور موقت کسب کرد.

در این زمینه جای تعجب نیست که در دوره سالهای۸۰ تعداد بسیار معدودی به گرد کمپ سیاسی پرولتاریا گرد آمده باشند و تعدادی هم که به صحنه آمدند بعدها از لحاظ سیاسی منفعل شدند. بهرحال باوجود شرایط نامطلوب عینی ونیروی کم ما موجودیت سازمانی دفتر بین الملل محکم شده و ارگان

انگلیسی آن " کمونیست انترناسیونالیست" (Internationalist Communist) قبلا (Internationalist Communist Review) به ابزار سیاسی تئوریک مقابله جو بدل گشته است. علاوه بر دخالت در تقبل مسئولیتهای مکاتباتی در سطح جهانی و ملاقات های حضوری وبحث و تبادل با افراد سیاسی، دفتر بین المللی توانسته در چندسال اخیر در مقاطع مهم چندین بیانیه بین المللی را به زبانهای مختلف پخش کند. (۱)

بالاخره، همانطور که گفته ایم دفتر بین الملل بعنوان یک جریان معین ومشخص در کمپ وسیع پرولتاریا حضور دارد. بطور مختصر این کمپ بدین صورت تعریف میشود: آنهائیکه موضع استقلال طبقاتی از سرمایه را داشته باشند، هیچ گونه گرایشی به ناسیونالیسم از هر نوع و فرم را نداشته، هیچ نوع سوسیالیسمی را در استالینیسم و اتحاد جماهیر شوروی سابق ندیده و در عین حال انقلاب اکتبر را بمثابه امکان شروع انقلاب جهانی ارزیابی کرده باشند. در بین سازمانهائی که در این چهارچوب قرار میگیرند هنوز اختلاف های مهمی از جمله ماهیت و کارکرد سازمان انقلابی وجود دارد چهارچوب دفتر بین الملل بدین قرار است:

۱ـ انقلاب پرولتری یا یک انقلاب جهانی خواهد شد یا در غیر اینصورت هیچ چیز. پیش شرط انقلاب جهانی حزب بین الملل است که آگاه ترین کارگران را که برای تحقق برنامه انقلابی در بین توده های وسیع کارگر فعالیت میکنند در خود جای داده است. تاریخ نشان داده که تشکیل حزب در دوره انقلاب تا چه اندازه دیر و تاچه اندازه بی ثمر بوده است.

۲ـ بنابراین دفتر بین الملل هدف خود را تشکیل حزب کمونیست جهانی به محض آماده بودن برنامه سیاسی ونیروهای بین المللی قرار داده است. بهرحال وجود دفتر بین المللی صرفا برای تشکیل حزب جهانی است و دفتر مدعی نیست که تنها سلول اولیه تشکیل حزب خواهد بود. حزب آتی صرفا از بزرگ شدن یک سازمان بوجود نخواهد آمد.

۳ـ قبل از آنکه حزب جهانی بتواند تشکیل گردد جزئیات برنامه انقلابی باید بین نیروهائی که پتانسیل تشکیل آنرا دارند از طریق بحث وگفتگو از تمامی زوایا روشن کردد.

٤ـ سازمانهائیکه نهایتا به تشکیل حزب جهانی اقدام میکنند باید در محیط خود در درون طبقه کارگر از حداقل نفوذ توده ای برخوردارباشند. ادعای حزب جهانی و یا هسته تشکیل دهنده آن صرفا با وجود تعدادی مبلغین هیچ قدمی به جلو برای جنبش انقلابی نیست.

۵ـ سازمان انقلابی باید تلاش نمایدکه، چیزی بیشتر از یک شبکه مبلغین باشد. با وجود فرصت های محدود، وظیفه سازمانهای پرولتاریائی است که خود را به نیروهای انقلابی درون طبقه کارگر تبدیل کنند بطوریکه امروز در موقعیتی باشند که بتوانند جهت مبارزه طبقاتی را نشان دهند و فردا مبارزه انقلابی را رهبری و سازماندهی کنند.

٦ـ درسهای گرفته شده از موجهای انقلابی گذشته این نیست که طبقه کارگر میتواند بدون سازمان رهبری باشد و یا اینکه حزب همان طبقه هست (انتزاع متافیزیکی بوردیگیست های معاصر) بلکه رهبری و فرم سازمانی (حزب) مهمترین اسلحه طبقه کارگر در مبارزه میباشد. وظیفه آن مبارزه برای چشم انداز کمونیستی در نهادهای توده ائی پرولتاریا مثل شوراهاست. حزب بهرحال بمثابه اقلیت طبقه کارگر ونه بصورت تمامیت آن باقی می ماند. ایجاد سوسیالیزم توسط خود طبقه کارگر در کل انجام میشود. این کاریست که حتی به پیشروان آگاه طبقه کارگر نیز نمی تواند واگذار شود.

زیرنویسها

۱ـ از توهم پراکنی تا قتل عام ٤٠ سال جمهوری خلق چین ، اکتبر ۱۹۸۹ در پاسخ به قتل عام میدان تینه مان

۲ـ خطابیه انترناسیونالیست های غرب به رفقای پرولتاریای اروپای شرقی ، فوریه ۱۹۹۵ بعدها در آلمان شرقی و چکسلواکی پخش شد.

۳ـ مرگ بر بوش و امپریالیسم غرب ، مرگ بر توسعه طلبی عراق ،بیانیه دفتر بین الملل در باره جنگ خلیج

٤ـ در پشت کشتار بوسنیا ، چرا انترناسیونالیستها مخا لف جنگ در یوگسلاوی هستند ،سپتامبر ۱۹۹۲

پلاتفرم دفتر بین الملل برای تشکیل حزب انقلابی

کاپیتالیسم : شیوهٔ تولید سرمایه داری، همانند هرجامعهٔ طبقاتی، ازتضاد نیروهای مولده و روابط تولیدی رنج میبرد. در سرمایه داری نیروی کار بمثابه کالا توسط صاحبان آن (پرولتاریا) در قبال مزدیکه مساوی ارزش مواد مصرفی برای بازتولید خود نیروی کار هست بفروش میرود. در شکل طبقاتی این بصورت تضاد بین بورژوازی (صاحبان و کنترل کنندگان نیروهای تولیدی) و پرولتاریا (صاحبان نیروی کار) جلوه گر میشود. کار سرچشمه تمامی ارزش هاست. تنها نیروی کار است که مواد خام را بصورت کالا در میاورد. تمام کالاها دارای ارزش مصرفی وارزش مبادله هستند. سرمایه داران صرفا به ارزش مصرفی تا جائی علاقمند هستند که مبادله انجام پذیرد. ارزش مبادله ای سرمایه دارانه - چنانکه توسط ارزش اضافی ایجاد شده از نیروی کار کارگران نشان داده میشود - منشاء سودهای سرمایه داری میباشد. تلاش سرمایه برای بدست اوردن ارزش اضافی هرچه بیشتری از نیروی کار، پایه مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا - بین سرمایداری و طبقه کارگر - است.
در قرن گذشته نسل جدید سخن گویان اکونومیست سرمایه منکر این قضیه شدند که نیروی کار مبدا ومنشا ثروت میباشد و امروز در جامعه باصطلاح صنعتی مدرن مبلغین سرمایه داری میگویند که طبقه کارگر از صحنه ناپدید شده است . علیرغم تحولات تکنیکی که در سرمایه داری بوقوع پیوسته، بنیاد تضاد طبقاتی کماکان پابرجاست .

اَشکال سرمایه

صرفنظر ازشکل حقوقی مشخص مالکیت بورژوایی ابزار تولید در یک طرف و شکل کاراکتر اجتماعی کار دستمزدی در حال تغییر در طرف دیگر آنتاگونیسم پایه ای مابین جوهر اجتماعی کار وخصلت محدود مالکیت بجای خود باقیست. نه مالکیت دولتی بر مهمترین ابزار تولیدی هیچ تغیری در بنیاد سرمایه دارانه آن که در شکل مالکیت سرمایهٔ مالی که فرم واقعی سرمایه در عصر امپریالیسم هست را بخود راه داد و نه حاکمیت انحصارات ملی وبین المللی که در فرم کمپانی های بازار سهام (که بمثابه سرمایه "اجتماعی" عمل میکنند) هیچیک به معنی پایان یافتن تناقضات پایه ای سرمایه نیستند، بلکه به معنی تحول این تناقضات به خصلت بین المللی میباشد انگلس این مسئله را مدتها قبل متوجه شد وتوضیح داد که:

گذار چه به بازار سهام وتراست ها و چه به مالکیت دولتی هیچ تغیری در خصلت سرمایه دارانه نیروهای تولیدی نداده است. در بازار سهام و تراست ها این مسئله آشکار است دولت مدرن نیز فقط سازمانی است که جامعه بورژوائی برای پشتیبانی شرایط عمومی وبیرونی شیوه تولید کاپیتالیستی برعلیه تجاوز تدریجی و نیز بر علیه کارگران و سرمایه داران منفرد بکار گرفته. دولت مدرن در هر شکلی، در اساس ماشین سرمایه داری (دولت سرمایه دارها) شخصیت ایده ال یافته تمام سرمایه های ملی است. این دولت هر چه بیشتر ابزار تولیدی را در دست میگیرد بیشتر سرمایه داری ملی میشود و شهروندان بیشتری را استثمار میکند. کارگران، کارگران روزمزد- پرولتاریا باقی می مانند و هیچ تغییری در روابط سرمایه داری بوجود نمی آید. "آنتی دورینگ"

بنابراین، آن کشورهائیکه چندی پیش به ما گفته میشد سوسیالیستی هستند، جائیکه دولت مستقیما ابزار مادی تولید را کنترل کرده و انحصار بازار را در دست داشت در حقیقت چیز دیگری غیر از نوعی از سرمایه داری دولتی نبودند. فروپاشی رقت انگیز اتحاد جماهیر شوروی تائید تحلیل، کمونیسم چپ (با تکیه بر بنیاد نقد اقتصاد سیاسی یا مارکسیسم) بود که در طی سالیان طولانی بین انقلاب اکتبر و فروپاشی اردوگاه روسیه انجام گرفت. تراژدی یکی گرفتن مالکیت دولتی و سوسیالیسم اینک با برگشت دولت به اصطلاح شوراها به نوع سرمایه داری کلاسیک (غربی) به پایان خط رسیده است.

امپریالیسم

دولت سابق اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای متحد آن یک بلوک امپریالیستی را تشکیل میدادند. فروپاشی این بلوک فصل جدیدی را در تاریخ سرمایه داری باز کرد اما این فصل جزئی از تاریخ سرمایه داری امپریالیسم میباشد. جنگ جهانی اول که نتیجه رقابت بین کشورهای سرمایه داری بود نقطه عطفی در توسعه سرمایه داری بود، این جنگ نشان داد که پروسه تمرکز سرمایه به سطحی رسیده که بحران ادواری (پدیده همیشگی و ذاتی سرمایه داری در پروسه انباشت) را به بحران جهانی که فقط از طریق جنگ جهانی قابل حل است، تبدیل کرده است. این جنگ در یک کلام تائید کرد که سرمایه داری وارد دوران تاریخی جدیدی شده است- دوران امپریالیسم- جائیکه هر دولتی بخشی از سرمایه جهانی را تشکیل میدهد و گریزی از قوانین حاکم برآن اقتصاد را ندارد. امپریالیسم بنابراین صرفا یک سیاست قدرت سرمایه قوی در برابر سرمایه ضعیف نیست، پروسه اجتناب ناپذیری است که شاخک های حسی سرمایه مالی و صنعتی مراکز کاملا توسعه یافته سرمایه داری ارزش اضافی تولید شده در کشورهای پیرامونی را جذب میکنند. در این پروسه جائی برای مرزهای دولتی و وفاداری ملی بورژوازی بومی کشورهای پیرامونی نیست. این سرمایه همانقدر در تور ماشین سرمایه های مالی بین المللی ادغام یافته که سرمایه داری کشورهای متروپل.
آغاز عصر سرمایه داری امپریالیسم با سیکل دوزخی، جنگ جهانی- بازسازی - بحران، همچنین امکان تمدن عالی تر (کمونیسم) را در دستور روز قرار میدهد. این امکان توسط انقلاب اکتبر، زمانیکه پرولتاریای روسیه بمثابه بخشی از موج انقلابی اروپا و جهان از موج خونین جنگ جهانی اول بیرون آمد و قدرت را بدست گرفت، تائید شد. تجربه این دوره بهرحال باز بصورت دراماتیک ورشکستگی اکثریت احزاب قدیمی انترناسیونال دوم را که نه تنها کشتار دسته جمعی پرولتاریا را با حمایت از دولت خودی مهیا دید. بلکه با کوشش تمام سرکوب انقلاب را با نام سوسیالیسم در دوره شورش های بعد از جنگ نیز

تدارک دید تائید، میکند. امروز ما میتوانیم به روشنی تفاوت سازمانهای سیاسی پرولتاریا در دوره قبل از جنگ ونیز بعد از جنگ را ببینیم. در دوره عروج سرمایه داری و استحکام گرفتن آن بمثابه شیوه تولیدی حاکم، بورژوازی ملی و یا جنبش ضد استبدادی چارچوبی را بوجود آورد که توده های پرولتاریای اروپا امکان تشکیل اتحادیه های صنفی و سازمان های حزبی را بدست آورد. با این ارگانها طبقه کارگر قادر شد که استقلال طبقاتی خود را با اعلام خواسته های خود در چهارچوب روابط اجتماعی سیاسی بورژورازی، نشان دهد. در همین زمان تئوری های انقلابی مارکس و انگلس خود را شناساند و به ستون حیات سیاسی پرولتاریا بدل گشت هر چند جریان عمده (اصلی) سوسیال دمکراسی هرگز طبق موازین مارکسیسم عمل نکرد. برای احزاب سوسیالیستی آن انقلابی که مارکس پیش بینی کرده بود به عنوان یک هدف دور که گویا روزی در آینده توسط نیروی نامشخص رخ خواهد داد باقی ماند. سوسیالیسم بعنوان "آینده تابناک" بمثابه مبارزه تئوریک باقی ماند . اما در پراتیک، استراتژای که تاکتیک ها را تعیین میکرد نه بعنوان حمله به قدرت بلکه عمدتا در شکل انتخابات پارلمانی، هشت ساعت کار، آزادی احزاب و غیره ماند. با همسوئی سوسیال دمکراسی با امپریالیسم در ۱۹۱۴ جنبش طبقه کارگر به نقطه عطفی تعیین کننده سوق داده شد که نتیجه آن جدائی کامل کمونیست ها از نیروهای دروغین (رفرمیست) که بر جنبش پرولتاریا (انترناسیونال دوم در طول سالهای ۱۴ - ۱۸۸۹) حاکمیت داشت، بود. پایه گذاری انترناسیونال سوم با اعلام آغاز انقلابهای جهانی پرولتاریائی خبر از پیروزی اصول مارکسیسم داد. فعالیت کمونیستی اینک هدفش صرفا متوجه سرنگونی دولت سرمایه داری به منظور ایجاد شرایط برای برپائی جامعه نوین بود.

انقلاب و ضد انقلاب

شکست جنبش انقلابی در اروپا و ماهیت ضد انقلاب در روسیه تا مقطع جنگ جهانی دوم سئوالات و مشکلاتی را پیش پای آن انقلابیون مارکسیستی گذاشت که سعی کردند درس های این تجربه را درک کنند. پروسه شکل گیری ضد انقلاب در انترناسیونال سوم خود را به شکل تحمیل ضرورت دفاع از دولت روسیه و احزاب تشکیل دهنده آن و برگشت بسوی استراتژی و تاکتیک سوسیال دمکراسی نشان داد. این پروسه توسط تروتسکی و هواداران او در دوره سالهای ۳۰ (سیاست ورود به درون احزاب سوسیال دمکراسی و کارگری تروتسکی، تحت عنوان به اصطلاح "آنتریسم" (دخول گرایی) و حمایت تروتسکی از منافع امپریالیسم شوروی، تروتسکیسم را بمثابه جریانی با پتانسیل انقلابی از میان برد) تعقیب شد و درس آموزی از شکست به بقیه رجوع داده شد. علی رغم موضع پرو- روسی احزاب کمونیست استالینیستی و از بین بردن تجربه بزرگ بلشویکی، درس های گرفته شده از امپریالیسم و سرمایه داری دولتی روسیه توسط کمونیسم چپ اما مانع شد که پرولتاریا از برنامه کمونیستی متکی بر آن تجربه تماما محروم شود. این بدان معنی بود که حتی در دوره جنگ جهانی دوم حزب مستقل طبقه کارگر بوجود آید. حزب کمونیست انترناسیونالیست در سال ۱۹۴۳ تشکیل شد. تجربه ضد انقلاب همچنین به انقلابیون این را گوشزد میکند که درک خود را از ارتباط بین دولت، حزب و طبقه عمیق تر کنند. نقشی که حزب انقلابی سابق در ضدانقلاب روسیه بازی کرد باعث شده که تعداد زیادی که میتوانستند انقلابی باشند بطور کل ایده حزب طبقه را رد کنند.

حزب طبقه بدین دلیل که بازگوکننده آگاهی طبقه است، یک امر حیاتی برای مبارزهٔ انقلابی پرولتاریا است. حزب از نظر سیاسی پیشروترین افراد طبقه کارگر را برای دفاع از برنامهٔ رهایی کل طبقه درخود جمع میکند . بنابه تعریف حزب انقلابی همیشه اقلیت پرولتاریا خواهد بود در حالیکه برنامه کمونیستی که از آن دفاع میشود صرفا توسط تمام طبقه میتواند به اجرا گذاشته شود. در دوران انقلاب حزب سعی میکند با گذاشتن برنامه در نهادهای توده ائی رهبری را بدست گیرد. همانطوریکه آگاهی انقلابی بدون حزب غیر قابل تصور است درس های تجربه روسیه هم اینست که حتی آگاه ترین حزب هم نمی تواند انقلاب را جدا از شوراها (یا هر نهاد توده ائی طبقه کارگر مشابه با شوراها) نگهدارد.

شوراها بازگو کننده قدرت سیاسی طبقه کارگر (دیکتاتوری پرولتاریا) هستند افول و کناره گرفتن آنها از زندگی سیاسی در روسیه سمبل خفه شدن دولت نوزاد شوراها توسط ضد انقلاب سرمایه داری بود. قدرتی که در دست کمیسارهای بلشویکی در اثر انزوای طبقه کارگر شکست خورده باقی ماند، قدرت دولت سرمایه داری بود. در انقلاب جهانی آتی، حزب بین الملل باید رهبری حرکت طبقاتی را تماما از طریق نهادهای توده ائی طبقه که توسط حزب برای ورود به عرصه مبارزه تشویق میشوند بدست بگیرد. بهرحال هیچ نوع تضمین رسمی برای پیروزی نیست و حزب انقلابی نمیتواند با ایجاد موانع مکانیکی از ترس شکست دست و پای خود را ببندد. نه حزب ونه شوراها هیچکدام بیمه علیه ضد انقلاب نیستند. تنها تضمین برای پیروزی، آگاهی طبقاتی خود توده های کارگر است.

حزب انقلابی:

حزب طبقه و یا سازمانهای سیاسی قبل از تشکیل آن - شامل آگاه ترین بخش پرولتاریا میباشد که متشکل شده اند تا از برنامه رهائی کل طبقه کارگر دفاع کنند. حزب با استفاده از ابزار مارکسیسم درس های سیاسی تجارب تاریخی طبقه را برای تدوین برنامه، تعریف استراتژی و تاکتیک، مورد استفاده قرار میدهد. حزب جهانی آتی باید توده ها را از نفوذ ارتجاع ضدانقلاب و گرایشات ملی گراها بر طبقه بدور نگهدارد. وقتی توده های کارگر زیر تناقضات مادی بحران جهانی سرمایه داری دوباره در صحنه تاریخی در تقابل با استثمارگران ظاهر شدند حزب در شرایطی قرار خواهد گرفت که وظایف اساسی خود را انجام دهد. این از طریق حفظ توده ها حول برنامه کمونیستی و کسب رهبری سیاسی مبارزه برای سرنگونی دولت سرمایه داری میسر خواهد شد.

بنابراین انقلاب صرفا وقتی پیروز خواهد شد که سازمان انقلابی- (حزب کمونیست) در راس طبقه به اندازه کافی در جبهه خود در نبرد با دشمن آمادگی و توسعه یافته باشد. بدین ترتیب ما هر نوع پروژه ایکه تولد حزب را به دقایق آخر قبل از

انقلاب و یا محدود کردن وظایف خود به پروپاگاندا (ترویج) و صرفا نصیحت گوئی موکول کند، رد میکنیم. با وجودیکه نیروهای پرولتاریا در حال حاضر خود را سازمان میدهند، شرایط امروزه محدودیت وحشتناکی را بر ظرفیت آنها برای نفوذ در توده های وسیع تحمیل میکند. در طی دوران امپریالیسم بورژوازی بر مالکیت جامعه و تقریبا تمامی شئونات زندگی حاکمیت مطلق پیدا کرده است. در کنار تمرکز شدید نیروهای مولده در دست سرمایه مالی امپریالیستی، حاکمیت سیاسی و ایدئولوژیکی بورژوازی بی همتاست. آنچه مارکس قریب یک قرن پیش گفت امروز پیش از همیشه صدق میکند:

"در تمامی دورانها ایده های حاکم ایده های طبقهٔ حاکمهٔ است. طبقهٔ ایکه بر جامعهٔ حاکمیت مادی دارد حاکمیت فکری بر جامعه را نیز داراست. آن طبقه ایکه تولیدات مادی جامعه را در دست دارد کنترل ابزار تولیدات فکری را نیز در دست دارد و نتیجه آنکه طبقهٔ فاقد ابزار تولیدات فکری عموما حامل ایده های دنباله روانه است . ایده های حاکم چیزی بیش از بازگوکنندهٔ روابط مادی حاکم که بصورت ایده ظهور کرده اند نیست و بنابراین آنها، ایدهٔ تسلط طبقه ایست که روابط اجتماعی این طبقه را بصورت طبقه حاکمه در آورده."

در شرایط صلح آمیز جامعه , مخصوصا در قلب کشورهای امپریالیستی جائیکه حاکمیت بورژوازی گسترده و پیش رفته ترین هست پرولتاریا تمام سنگینی سازمانی و ایدئولوژیکی بورژوازی را به دوش دارد. این یک نوع جدائی روشن بین پرولتاریا بمثابه کل و بیان سیاسی مبارزه تاریخی اش یعنی حزب کمونیست بوجود آورده است. دوره های بحران اقتصادی و سیاسی میتواند گسست ایدئولوژیکی و سیاسی از حاکمیت بورژوازی را همراه بیاورد. تا آن مقطع برنامه انقلابی و سازمانهای مدافع آن در شرایط تحمیل شده جدائی از طبقه خواهند زیست. بر این جدائی نمیتوان بسادگی با یک اقدام اراده گرایانه یا با ابزار صرف تشکیلاتی فائق امد. بهرحال سیکل انباشت سرمایه که بعد از جنگ دوم جهانی شروع شد به خط آخر میرسد. دوره رونق اقتصادی مدت طولانی است که جایش را به بحران اقتصادی جهانی داده است. یکبار دیگر سئوال جنگ امپریالیستی یا انقلاب پرولتاریائی در دستور تاریخی قرار گرفته و ضرورت اتحاد انقلابیون را مطرح کرده است. در دوران انحصارات سرمایه داری جهانی هیچ کشوری نمیتواند بیرون این نیروی گرایش به جنگ قرار گیرد .نیروی اجتناب ناپذیر سرمایه داری بسوی جنگ خود را بشکل حمله جهانی به سطح زندگی و شرایط کاری پرولتاریا نشان میدهد.

بنابراین شرایط مادی برای مبارزه بین المللی پرولتاریا بر علیه استثمارگران موجود است و همچنین ضرورت و امکان انقلاب کمونیستی نیز وجود دارد آنچه غایب است حزب سیاسی انقلابی برای تدارک این مبارزه میباشد

اصول راهنما برای سازمان

۱ـ دوره تاریخی که رهائی ملی برای سرمایه داری جهانی مترقی بود دیر زمانی است که بپایان رسیده است (با جنگ جهانی اول ۱۹۱۴) کاراکتر جهانی سرمایه داری در عصر امپریالیسم بدین معنی است که تفاوتهای موجود اجتماعی نشانه تفاوتهای شیوه تولیدی نیست، بنابراین هیچ ضرورتی برای برگزیدن استراتژی های مختلف برای عمل انقلابی در نقاط مختلف دنیا وجود ندارد. کارل مارکس قبلا بین شیوه تولیدی و ساختارهای اجتماعی منطبق برآن تمایز قائل شده بود

تجربه تاریخی جامعه طبقاتی مؤید فرمهای اجتماعی که خود حاصل تاریخ های متفاوت بوده و قادر به حیات در زیر چتر سرمایه داری هستند میباشد، اما این فرمها درهرحال تحت حاکمیت امپریالیسم که از تفاوتهای ملی، اقلیتی و فرهنگی جهت بقای خود سود میجوید، هستند همانطوریکه قشرهای اجتماعی و سنتی در حوزه ها و کشورهای مختلف متفاوت میباشند به همان نسبت نیزحاکمیت سیاسی بورژوازی متفاوت است. بهرحال در همه موارد قدرت واقعی که آن را نمایندگی میکند یکی است و آن سرمایه داری است. هر نوع عقیده ایکه بخاطر وجود مسئله ملی در بعضی نقاط جهان استراتژی وتاکتیک انقلابی پرولتاریا را به نفع وحدت با بورژوازی ملی (یا حتی بدتر با یک بلوک امپریالیستی) در درجه دوم قرار دهد مطلقا باید رد شود. فقط زمانی پرولتاریا برای دفاع از منافع طبقاتی خود متحد میشود که پایه های ملی سست میشود و سازمان انقلابی باید تمامی ایدئولوژی های قومی و فرهنگ جدائی راکه وحدت وهمدردی طبقاتی را مانع میشود رد کند.

۲ـ ماهیت حاکمیت جهانی سرمایه داری استراتژی انقلاب جهانی را طلب میکند. انقلاب پرولتاریایی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا پایه اصلی احزاب کمونیستی در همه کشورها است . تفاوتهای موجود در شرایط ویژه یا به عبارت دقیقتر انوع مختلف حاکمیت سیاسی واجتماعی بورژوازی در اقصی نقاط جهان، کاربرد تاکتیکهای متفاوتی را ایجاب میکنند. اما بهرحال تاکتیک بین المللی سازمان پرولتاریا بر پایه های برنامه انقلاب جهانی متکی است. عصر مبارزه دمکراتیک دیر زمانی است که به پایان رسیده و در عصر امپریالیسم دوباره نمی تواند انجام گیرد، اگر چه مطالبات آزادی های ابتدائی معینی میتوانند جزئی از تبلیغات انقلابی باشند، تاکتیک حزب کمونیست هدفش را سرنگونی دولت وبرقراری دیکتاتوری پرولتاریا قرار میدهد. کمونیست ها هیچگونه توهمی به قابل حصول بودن ازادی کارگران ازطریق پارلمان ندارند در درجه اول اعتقاد به اینکه طبقه حاکمه بصورت صلح امیز، هنگامیکه ما سوسیالیسم را قانون گذاری میکنیم کناری بایستاد. صر فا توهم "حماقت پارلمانتاریستی" (مارکس) میباشد. دمکراسی پارلمانتاریستی صرفا وسیله ایست برای پوشش دیکتاتوری بورژوازی .ارگان های واقعی قدرت در جوامع دمکراتیک سرمایه داری در خارج از پارلمان، در بورکراسی دولتی، در دست نیروهای امنیتی بورژوازی و کنترل کنندگان نیروهای تولیدی قرار دارد. پارلمان با ایجاد توهم، انتخاب هئیت حاکمه توسط کارگران، برای بورژوازی مفید است. بنابراین انقلابیون مخالف انتخابات پارلمانی هستند و کارگران را به پیکار با بورژوازی در حوزه طبقاتی خودشان فرا میخوانند. این به عهده حزب انقلابیون است که نشان دهد فقط از طریق انهدام سرمایه داری و ارگانهای دولتی هست که طبقه کارگر امکان آزادی کامل بیان و عمل را بدست میاورد.

۳ــ اتحادیه های کارگری بمثابه مذاکره کنندگان برای فروش نیروی کار، ارگانهای آشتی میان کار و سرمایه هستند آنها هیچ وقت وسیله مفید برای سرنگونی سرمایه داری نبوده و نیستند . در عصر امپریالیسم اتحادیه ها، صرف نظر از بافت اجتماعی آن، صرفا سازمانهای حفظ وضعیت موجود میباشند، علی الخصوص در مواقعیکه وضعیت مورد تهدید قرار میگیرد . درنتیجه برای انقلابیون غیر ممکن است که این سازمانها را تسخیر کنند یا اینکه آنها را به ارگانی برای انقلاب تبدیل نمایند انقلاب پرولتری ناگزیر خواهد شد تا با اتحادیه ها درهمه جا پیکار کند زیرا که آنها سنگر ضدانقلاب خواهند بود .
تجربه آخرین موجهای انقلابی و ضد انقلاب متعاقب آن برای انقلابیون مارکسیست کاملا روشن کرد که اتحادیه ها آن ارگان های توده ائی که اقلیت سیاسی طبقه (حزب) بتواند برنامه ها و شعارهای خود را به درون تمام طبقه ببرد نیستند و نه می توانند باشند. این نوع ارگانهای توده ای که تئوری کمونیستی سنتاً بمثابه ارگان مبارزه و قدرت درک کرده در مواقع بالا آمدن مبارزه طبقاتی تاریخاً بصورت کمون یا شورا (council) ظاهر میشوند. تازه از آنجائیکه کمونیست ها صرفا در مواقع استثنائی میتوانند در موقعیت رهبری سیاسی قرار بگیرند، بنابراین ارگان های توده ای که طبقه کارگر خود میسازد و رهبری کمونیستی را ممکن میگرداند، فقط در اوج مبارزه متولد میشوند. خارج از این شرایط حزب هنوز مجبور است که کار رهبری سیاسی و پیشتازان طبقه خود را وسعت دهد. وظیفه دائمی کمونیستها است که در مبارزه کارگران شرکت نموده و تهییج کنند و راه پیشروی را نشان دهند.
امکان توسعه یافتن مبارزه از سطح کنونی به سطح وسیع تر مبارزه سیاسی بر علیه سرمایه، به حضور فعال کمونیست ها در محیط کار بستگی دارد. وظیفه سازمانهای کمونیستی است که راه های سازماندهی آگاه ترین کارگران در محیط کار را نه برای فعالیت اتحادیه ای صنفی بلکه برای ارتباط مستقیم حزب با وسیع ترین توده های طبقه کارگر انجام دهند.

۴ــ پروسه انقلابی که با پیروزی اکتبر در روسیه شروع شد، با عقبگرد دولت روسیه برای دفاع از پایه های سرمایه داری نیز پایان یافت. این خود نتیجه انزوای کشور شوراها و شکست موج انقلابی در کشورهای اصلی اروپایی بود. این تجربه یکبار براهی همیشه به مارکسیست ها آموخت که سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن است. هیچ دولت سوسیالیستی و انقلابی بیرون از پروسه انقلابی بین المللی نمی تواند قرار گیرد. این بدین معنی نیست که وقتی قیام پرولتاریائی در یک کشور موفق شد نمی تواند بازتاب یک قدرت پرولتری باشد، بلکه بدین معنی است که مادام که حرکتهای انقلابی درجاهای دیگر نیز موفق نشده و امکان برپایی روابط نوین اجتماعی میسر نگشته، دوام قدرت نوپا غیر ممکن است .

۵ــ در دورهٔ دوم دهه بیست حزب روسیه بر بین الملل کمونیستی بطور کامل حاکم شد و سانترالیسم دیگر در خدمت پیشبرد استراتژی و تاکتیک مورد نیاز طبقه کارگر بین المللی نبود. پتانسیل باقیمانده برای انقلاب در اروپا و چین توسط سیاست های کمینترن که صرفا در خدمت (حزب کمونیست شوروی) و رفع نیازهای دولت روسیه برای بقاء خود بود از بین رفت. در خود اتحاد جماهیر شوروی، شکست پروسه انقلابی باعث قوت گرفتن دیکتاتوری ضد طبقه کارگر (به رهبری استالین) بر پایه های روابط اجتماعی سرمایه داری شد. توسعه چنین رژیمی در کشوری به وسعت اتحاد جماهیر شوروی به معنی ظهور مجدد یک قدرت امپریالیستی بود. با این کاراکتر ذکر شده دولت استالینیستی و احزاب مختلف ناسیونال کمونیست , نخست در جنگ اسپانیا و سپس در جنگ جهانی دوم شرکت کردند. پیامد جنگ جهانی دوم، کشورهای اروپای شرقی در کمپ امپریالیسم روسیه قرار گرفتند و شکل سرمایه داری دولتی استالینیستی را اختیار کردند. شکست پروسترویکا و فروپاشی این بلوک نشانه به انتها رسیدن و کامل شدن انحطاط "دولت کارگری نبود" بلکه گواه وسعت گرفتن بحران سرمایه داری در یکی از ضعیف ترین "قدرت های بزرگ" بود.

۶ــ در چین همان نتیجه توسط پروسه متفاوتی حاصل شد. رژیم سرمایه داری دولتی حتی امروز، هنوز برای نقش واقعی خود در بلوک بندی سیستم امپریالیستی تلاش میکند. تفاوت اصلی تاریخ چین در این است که هیچوقت انقلاب پرولتاریایی که باانقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مقایسه شود را دارا نبود. تاریخ امروزی رژیم چین با تراژدی شکست جنبش پرولتاریا در کانتون و شانگهای در ۱۹۲۷ آغاز میشود. این با جنگ ملی توسط بلوک طبقات که جنبش دهقانی نیروی محرکه آن بود ادامه یافت و بابرقراری رژیمی زیر توجهات روسیه با همان روابط سرمایه داری دولتی شدیدا متمرکز یافته خاتمه یافت. این رژیم زیر پرچم نئواستالینیسم در سالهای ۶۰ از زیر نفوذ شوروی خارج شد و بعدا به طرف امریکا در سالهای ۷۰ گرایش پیدا کرد. هر دوی این حرکات بظاهر متناقض از کوشش برای ابقا کنترل اقتصاد و تشویق برای انباشت سرمایه ریشه میگرفت. چین هیچ وقت یک قدرت پرولتاریایی نبوده و ایدئولوژی مائوئیسم غیر از وسیلهٔ استفاده از توده ها برای گذشت از منافع خود در قبال سرمایه ملی چیز دیگری نبوده است.

۷ــ نکات بالا نشاندهنده این است که اینک وقت کار فعالانه برای بناکردن حزب انقلابی بین المللی، حزب انقلابی پرولتاریا فرا رسیده است. وظیفه جنگ بر علیه انقیاد سیاسی پرولتاریا توسط نیروهای ارتجاعی باید تا آنجائیکه درتوان نیروهای ضعیف انقلاب است ادامه یابد. این امرسازمان و مرکزیت یابی در سطح بین المللی را طلب میکند.
پروسه گسست از مبارزات پراکنده امروزی نیروهای انقلابی در اقصی نقاط جهان و حرکت بسوی پیکارهای سیاسی و نظامی حزب بین الملل در فردا طالب حداکثر کوشش کمونیست ها برای همخوانی وهمگونی سیاسی و سازمانی کادرهای جدید میباشد. تشکیل حزب بین المللی پرولتاریا از طریق منحل شدن سازمانهای مختلف "ملی" که با همدیگر قبلا کار کرده اند و به توافق اصولی جهت پلاتفرم و برنامه انقلاب دست یافته اند تحقق خواهد یافت .

دفتر بین الملل برای حزب هدف خود را کانون، قرار دادن این دفتر برای هماهنگی و اتحاد این سازمانها قرار داده است. اساسنامه این دفتر، پایه ائی برای یکنواخت کردن سازمانهایی است که سرانجام به منحل شدن عضویت های مجزاء و تشکیل مرکزیت اصیل بین الملل منتهی میشود . با این کار دفتر به وظیفه ای که خود تعیین کرده خاتمه خواهد داد.

دفتر بین الملل برای حزب انقلابی ۱۹۹۷

آدرس P.O BOX338 Sheffield S3 9YX UK

بقیه از صفحهٔ ۷

جدالهای حکومتی و جنبش کارگری

گذشتن از سد آن در پیش رو نداریم .

آلترناتیو خاتمی چیزی جز ادامه مصمانه تر سیاستهای اقتصادی و سیاسی رفسنجانی نیست . باز شدن راه سرمایه گذاریهای اقتصادی و گشوده شدن باب رابطه با این یا آن دولت، گرهی از مشکلات ما نخواهد گشود و دولت با تمام قوا تلاش خواهد کرد تا سنگینی بار بحران اقتصادی را از طریق تحمیل بی حقوقی های بیشتری بر دوش ما منتقل کند . امروز کشتی اقتصادهایی که حمایت مستقیم مالی بورژوای جهانی را نقداً در پشت خود دارند (کره جنوبی، ترکیه، کشورهای امریکای لاتین و . . .) به گل نشسته است، و بورژوازی سالهاست که تلاش میکند تا با تعرض به کارگران کنترل اوضاع را بدست گیرد .

کارگران

وعدهٔ روزهای خوش آینده از سوی جناحهای حکومتی یا هر حزب و گروه اپوزیسیونی فریبی بیش نیست . آنها قادر نخواهند بود، **هیچ تحول پایه ای را که به بهبود اساسی زندگی ما** بیانجامد موجب گردند . ما باید تنها به نیروی خود، به همبستگی طبقاتی خویش و به مبارزه مستقل طبقه مان اعتماد کنیم . ما میبایست بر خواسته های طبقاتی مان تاکید ورزیم و با کشاندن مبارزه به محیط های کار ابتکار عمل را بدست گیریم . تنها در چنین محیط هایی است که ما میتوانیم دربارهٔ سیاست، آزادی، اعتصاب و چگونگی دست یافتن به اهدافمان گفتگو کنیم . **ما نه از طریق صندوقهای رای گیری حکومتها بلکه تنها در گردهمایی ها و مجامع عمومی کارگری است که میتوانیم نمایندگان خود، کمیته های اعتصاب و . . . انتخاب کنیم و هرزمان که اراده نمائیم بتوانیم آنها را عزل کنیم .**

ما میبایست بر پراکندگی اعتصابات و محدویت های آن، با تماس با سایر محیط های کار به هر طریق ممکن، فائق آیم و دامنهٔ حرکات خود را از سطح یك کارخانه به سطح یك منطقه و از یك منطقه به سطح کل کشور گسترش دهیم .

کارگران! در این مبارزه ما چیزی نداریم از دست بدهیم جز زنجیرهایمان را . هیچ آلترناتیو دیگری جز برچیدن بساط نظم فعلی وجود ندارد .

س ــ م

زیرنویسها

۱ــ به نقل از مقالهٔ "صف آرایی بورژوازی . . . ، پیك آنترناسیونالیستی شماره ۲ ۲ ــ همانجا ۳ــ در بارهٔ ماهیت برخی از خواسته ای فعلی مراجعه شود به مقاله اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران بروایت چپ " در همین شماره از نشریه

بقیه از صفحهٔ ۲۶

ملت یا طبقه

برای هیچ یك از فراکسیونهای بورژوازی بین المللی ممکن نبود که از امپریالیسم مستقل باشند. در ایران و خاور دور نیز این سیاست بلشویکی به شکست انجامید.

"انقلاب ملی" برعلیه امپریالیسم اسطورهٔ خطرناکی بود که به قیمت جان کارگران و کمونیستهای بیشماری تمام شد. از آن زمان بیش از بیش آشکار گشت که جنبش های ملی تنها میتوانستند بدل به مهره هایی در بازی امپریالیستی شوند و البته نه به شکلی که هژمونی امپریالیسم را به مصاف بطلبند. اگر یك قدرت امپریالیستی توسط این یا آن جنبش ملی تضعیف میگشت، این به نفع دیگر قدرت امپریالیستی تمام میشد. گام اجتناب ناپذیر بعدی خود روسیه "شوروی" این بود که بطور صریح وارد رقابت امپریالیستی با سرمایه های تثبیت شده، گردد.

نظر به اینکه انقلاب جهانی درحال درهم شکسته شدن بود، اینکه پرولتاریای روس براثر جنگ داخلی و قحطی، تلفات بزرگی را متحمل گردیده بود، اینکه آخرین تلاشهای بزرگ برای بازپس گیری قدرت سیاسی در پتروگراد و کرنشتات درهم شکسته شده بود، حزب بلشویك سرانجام تبدیل به ناظر و اداره کنندهٔ سرمایه ملی روسی گردید.

از آنجائیکه در دورهٔ سقوط سرمایه داری هیچ انتخاب دیگری برای سرمایه ملی نمی تواند وجود داشته باشد، جز انکه از طریق امپریالیسم توسعه یابد، سیاست خارجی دولت روسیه از میانهٔ دههٔ ۲۰ بعلاوهٔ حمایت آنان از "جنبش های ملی"را نمی توان دیگر بعنوان نمودی از خطای یك حزب پرولتری در نظرگرفت، بلکه باید آنرا بعنوان استراتژی امپریالیستی یك قدرت بزرگ امپریالیستی دید. از این رو دیگر صحیح نیست که سخن از "خیانت" یا "خطای" استالین یا کمینترن در بارهٔ سیاست اتحادی کمینترن با "انقلاب دمکراتیك ملی" در چین به میان آورده شود. سیاستی که مستقیما به قتل عام کارگران چینی در شانگهای، پس از شورش سال ۱۹۲۷ منتهی گردید. جنبش ملی چین و کمینترن با خرابکاری و تخریب شورش کارگران چینی، حرکت طبقاتی خویش را بعنوان بخشی از سرمایه جهانی دنبال کردند.

مسئلهٔ ملی از دههٔ ۱۹۲۰ تا جنگ جهانی دوم

ادامه دارد

خطوط عمده مواضع

پیک انترناسیونالیستی

۱ــ سیستم سرمایه داری که مرحلهٔ رشد و صعود آن تا پایان قرن نوزدهم بطول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دورهٔ انحطاط خود گردید که با تغییراتی در کارکرد این سیستم (اشکال بروز بحران) و ساختار روبنایی آن توأم بود.

۲ــ روند ادغام ساختارهای اجتماعی و دولتی بمثابه نمودی از دوران انحطاط و مفری برای خروج این سیستم از بحران در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد این روند با قدرت گیری فاشیسم در آلمان و ایتالیا، استالینسم در روسیه اوج یافته و بصورت گرایش جهانشمول سرمایه به دولتی شدن درمتروپل و پیرامون، در بعد از جنگ جهانی دوم تثبیت گردید

۳ــ جنگهای جهانی اول و دوم بمثابه تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه داری از بحران های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم، موجب اوجگیری جدال جناحهای امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید بصورت جنگهای ملی و منطقه ای، شروعکنن جناح چپ طبقه حاکم و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گشته است. سرنوشت جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو سرنوشت طبقه کارگر بمثابه تنها نیروی انقلابی عصرحاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است

۴ــ اتحادیه های کارگری که در دوران رشد و ترقی سرمایه داری، سازمانهای مبارزه طبقاتی بودند، در عصر حاضر تبدیل به ارگانهای کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناحهای مختلف آن شده اند. در دوران کنونی امکان بازپس گیری این تشکلها توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آنها به سازمانهای مستقل کارگری از میان رفته است.

۵ــ شرکت در نمایشات انتخاباتی و یا پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه داری تحت عناوینی چون "استفاده از تریبون بورژوازی" یا "انهدام انقلابی پارلمان از درون" نهایتا به تقویت توهمات پارلمانتاریستی و سردرگمی طبقه انقلابی منجر میشود.

۶ــ کلیه جنبش های ملی عرصه ای از کشمکش جناحهای مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیریهای ملی به معنای شرکت در جنگهای ارتجاعی و اقدامی ضد انقلابی میباشد.

۷ــ معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائما توسط آن بازتولید میگردد. ایجاد انجمنها و یا سازمانهای ویژه که پایه های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه داری) را مورد هدف قرار نمیدهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمیگیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروههای متفرق جنسی و نژادی، موجب تضعیف مبارزه طبقاتی میگردد.

۸ــ انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراها از یکسو و انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینیسم و سرکوب اپوزیسیونهای چپ از سوی دیگر دچار شکست قطعی شد. پس از انحطاط حزب بلشویک و بین الملل کمونیستی، کلیه احزاب باصطلاح چپ و کمونیست در خدمت پروسه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری شدند.

۹ــ کلیه دول باصطلاح سوسیالیستی تاکنونی (چین، کره شمالی و آلبانی، کوبا و ...) که از طریق جنبش های ملی و توده ای شکل گرفتند، تجلی بحران و بربریت سرمایه داری و نهادهای ضدانقلابی بوده و میباشند.

۱۰ــ حزب طبقه کارگر در هیچ دورانی نمیتواند جانشین طبقه در مبارزهٔ طبقات گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر بلکه دخالت سازمانیافته در جنبش کارگری در مقیاسی جهانی و تعمیم آگاهی طبقاتی و بالاخره دفاع از برنامه کمونیستی تا زمان محو طبقات است.

۱۱ــ شیوه تولید سرمایه داری در ایران که بعد از رفرم ارضی تبدیل به شیوه مسلط تولیدی گشت، از همان بدو پیدایش خود بصورت سرمایه داری دولتی پدیدار شد و دولت مالک اصلی وسایل و منابع تولید سرمایه بود. این ساختار در بعد از شکست قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و به حاکمیت رسیدن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی تقویت شد و همانند دیگر نمونه های سرمایه داری دولتی در کشورهای پیرامونی (عراق ـ سوریه ـ الجزایر و ...) تجلی بربریت سرمایه داری در عصر احتضار آن هستند.

۱۲ــ ناهمگونی ساختارهای اقتصادی اجتماعی ایران که بصورت ناکامل بودن ارگانها و عوامل تولید، همزیستی روابط کهن در دل مناسبات سرمایه داری و وسعت صنایع کارگاهی و اقشار خرده بورژوازی تجلی یافته، یک مشخصه اساسی سرمایه داری پیرامونی است. این ویژگی نه تنها موجب جایگزینی انقلاب بورژوایی (دمکراتیک) با انقلاب سوسیالیستی نمیگردد، بلکه ضرورت حل تکالیف دمکراتیک بوسیله انقلاب پرولتری را در این دوران به ثبوت میرساند. لذا ارائه هرگونه برنامه سیاسی که منکر ضرورت انقلاب اجتماعی در ایران (بمثابه حلقه ای از انقلاب جهانی) گردد بلحاظ عینی دفاع از نظام بردگی مزدی است.

۱۳ــ پس از اولین حزب کمونیستی (برهبری سلطانزاده) در ایران، تاکنون هیچ جریان کمونیستی وجود نداشته است. کلیه احزاب و سازمانهایی که هم اکنون تحت عناوین کمونیست وکارگر فعالیت میکنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند.